قال رسول الله صلعم طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسلمة

الحمد لله المتعال که درین زمان برکت اشتمال کتاب مستطاب شرح مقبول و نایاب یعنی

جزو اول

اصلی

شرح

فصول اکبری

مصنفہ علامہ سرآمد محدثین مولانا خلیل رحمہ اللہ الجلیل شیخ زبدۃ الافاضل مولوی محمد حسن صاحب

در مطبع فیض منبع منشی نولکشور واقع لکھنؤ طبع شد

باسمه سبحانه

هزاران هزار لآلی آبدار و جواهر بیش بهای بی شمار ثنا و سپاس و حمد بیقیاس نثار بارگاه و ایوان خداوندی اجل که
یگانه ایست که این کون و مکان همگی نقطه ایست از پرکار قدرت او و آیین هر دو جهان طلسمی است از اسرار وحدت او زهی
کریمیکه مومنان طیب القلوب را بانعام کافی و نصیب و بهره وافی امیدوار ساخته و رحیمیکه بتوفیق و هدایت شقیان
طاهر الاذیال را بمحبوب ابا بسامی شافی و آیات منور و صافی پرداخته جلت نعمائه و کثرت آلائه و درود نامحدود و رحمت
کاملا زرب ودود مخصوص بذات با فیوض و برکات باعث وجود بنی آدم و آدم و موجب خلقت عرش و کرسی و لوح و
قلم آن سرور انبیا و سلطان اتقیا ئیست که تاج شفاعت بروز قیامت بر سر گذاشته مصداق آیه وافی هدایه و ما ارسلناک
الا رحمة للعالمین برای امت عاصی و گنهگار رحمت مجسمی ست از جانب پروردگار و تحائف و هدایای صلوة و سلام ملا کلام
و انعام رب منعام سزاوار آن رسول و زوج بتول ایست که لوای حمد الهی را هنگام محشر برافراخته شیعیان خویش و محبان عقیدت کیش و دوستان
نیک اندیش و عاشقان دلریش را از تابش آفتاب عالمتاب بیکه بر یک نیزه باشد زیر آن بعطوفت و رحمت نواخته و بر جمیع اولاد امجاد
و اتباع با رشد و سداد او که پاره های جگر حضرت محمد مصطفی و احمد مجتبی و انوار عیون جناب غالب کل غالب امیر المومنین علی ابن ابیطالب
و مریم کبری فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیهم باد ما دام السکون للغبراء و التحرک للسماء اما بعد بر علمای ماهر و فضلای عصر پوشیده نمی باشد
که بهترین علوم که مردم را در دنیا و آخرت نافع تر ست علم دین ست و مراد از علم دین قرآن و تفسیر و حدیث و کلام و فقه و اصول فقه
است اما قرآن مجید و فرقان حمید پس تفسیرش بی اخبار و آثار معصومین که حدیث از آن مراد است خیلی دشوار و همچنین علم کلام و فقه و
اصول فقه و امثال آن متفرع ماست از ارشادات رسول رب زمین و زمان و اهلبیت آن خلاصه کون و مکان پس از اضح و مبرهن
و ظاهر و روشن گردید که علم حدیث شریف راس همه علوم و تاج جمیع فنون است و لازم آمد که این علم تحصیل کرده شود تا فهم و انفهام
علوم دیگر سهل و آسان گردد اکنون بموجب ارشاد علمای اعلام اعلم الله دار السلام میگوییم که در علم حدیث مذهب حق شیعه امامیه
اثنا عشریه کثرهم الله فی البریه از جمله کتب و اسفار عظمت و جلالت کتب اربعه که مراد از آن کتاب کافی و من لایحضره الفقیه و
تهذیب الاحکام و استبصار است بیش از آنست که احتیاج اظهار داشته باشد و معلوم ست که کتاب کافی عالم عامل و بل
الطل المتلاحل الا روع السابع الادرع رئیس المحدثین العظام و راس المتاملین الکرام المجدد لسنن النبی المختار المؤید لدین
الله القوی المنعام المتحلی بالمجد و الاکرام الملقب بثقة الاسلام الخطیب المصقع المیرازی الشیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب
الکلینی الرازی عطر مرقده و نور مضجعه قدیم تر از همه آنست و جامع نافع است و حجت قاطعه بر رفعت مرتبتش اینکه در عصر
غیبت صغرای امام دوازدهم مومنین جناب صاحب العصر و الزمان عجل الله فرجه و سهل مخرجه تصنیف و تالیف شده
و مصنف عالیجناب آنرا در عرض بیست سال بسلک ترتیب و تهذیب کشیده و کلام بعض اکابر شهیر آنست که شانزده
هزار و یک صد و نود و نه احادیث شریفه در آنست و این کتاب فی الحقیقت کتابی است که دریا را بکوزه بند نموده یا
قاموسی است که در ساغر آموده و الغرض قبل ازین همه مجلداتش در سنه ۱۳۰۲ هجری نبوی مطابق سنه ۱۸۸۵ع در همین
مطبع فیض منبع مشهور بهر دیار و امصار یعنی اوده اخبار بقالب طبع در آمده لیکن چون فهمیدنش امری صعب و مشکل است

قال رسول الله صلعم طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة

الحمد لله المتعال که درین زمان برکت اشتمال کتاب مستطاب شرح مقبول و نایاب یعنی

جزو اول

شرح اصول کافی

کتاب العقل

مصنفهٔ علامه سرآمد محدثین ملا خلیل رحمة الله الجلیل بتصحیح زبدة الافاضل مولوی سید محمد حسین صاحب

در مطبع فیض منبع منشی نولکشور واقع لکهنؤ طبع شد

وچہار ہجری بفیروزی و اقبال ایات جاہ و اجلال اعنے حضرت بادشاہ زمان نور حدقۂ شیعیان نور حدیقۂ اہل ایمان
غلام با اخلاص صاحب الزمان برگزیدۂ خاندان مصطفےٰ شہسوار اولاد مرتضیٰ آنکہ بجلال مہابت در جمیع ممالک
محروسہ عدل گستر و بکمال عدالت درمیان قوی و ضعیف رعیت پرور ابو الغازی ابو المظفر السلطان بن
السلطان المؤید بالتائید الربانی السلطان محمد الملقب بشاہ عباس الثانی الحسینی الموسوی الصفوی خلد اللہ تعالیٰ ملکہ سلطانہ
وافاض علی العالمین برہ و عدلہ و احسانہ لبعد از فتح دار القرار و الابرار مخالفان نگونسار در دار السلطنۃ قزوین
صینت عن کید الحاسدین نزول اجلال نمود و چون این بلدۂ فاخرہ مولد و منشاء آن لطف آلہ بود انبساطی تمام در ین
مکان حاصل نمودہ با وجود تلاوت قرآن و دعا و روزہ و زیادتی گرمای قلب الاسد بر روزہ بتجدید نظم و نسق عساکر
منصورہ پرداخت و در ماہ رمضان المبارک قصد ثواب افطار روزہ داران اہل اسلام و ترویج دین کردہ
شدہ بدوازدہ امام باحضار علمائی کہ در پایۂ سریر اعلی حاضر بودند فرمان داد تا مجالس اشرف اعلی بعلمای نامدار
و امرای ذوی الاقتدار و ارکان بہرہ دیار قرار گرفت و چنانچہ عادت آفتاب عالمتاب آنست کہ ذرۂ پنہانی را ظاہر
سازد بعد از تحقیق علما و کتب احادیث صحیحہ دوازدہ امام التفات باین بیمقدار کردہ شغل شرح کافی کلینی مسمی بشافی را
معلوم ساخت پس بالمشافہۃ العالیہ فرمان واجب الاذعان شرف صدور یافت بشرح دیگر بر کافی بزبان فارسی
ابان تا جمیع خلائق از مراق و عجم طریق احادیث ائمہ معصومین صلوات اللہ علیہم اجمعین بسہولت دریابند و ثواب آن
بروزگار فرخندہ آثار اعلی حضرت پادشاہ دین پناہ و بزرگان این خاندان ولایت نشان عائد گردد سمعاً و طاعۃ
گفتم چون اوصاف و شمائل اعلی حضرت پادشاہ اسلام موافق دو حدیث کہ مذکور میشود دیدہ بعرض رسانید کہ
شیخ ابو جعفر طوسی کہ مصنف کتاب تہذیب الاحکام و کتاب استبصار است کتابی در احادیث غیبت صاحب الزمان
علیہ صلوات الرحمن تصنیف کردہ و در آن کتاب دو حدیث از حضرت رسول ثقلین صلعم روایت کردہ موافق این تا دین
مبین کہ واقع شدہ روز بروز در تزاید باشد یکی آنکہ گفتہ روی عن النبی صلعم انہ قال یخرج بقزوین رجل اسمہ اسم نبی
تسرع الناس الی طاعتہ المشرک و المومن یملا الجبال خوفا یعنی منقول ست از پیغمبر صلعم اینکہ گفتہ ظاہر میشود در قزوین
مردی کہ نامش موافق نام پیغمبری باشد بشتابند مردم بسوی طاعتش خواہ مردم مشرک و خواہ مومن پر میکند آن مرد کوہہا را
از ترس یعنی بکمال مہابت و شوکت خواہد رسید دیگری آنکہ گفتہ عن النبی صلعم انہ قال یخرج رجل من الدیلم یملا الجبال
والسہل والوعور خوفا و مہابۃ و یسرع الناس الی طاعتہ البر والفاجر و یؤید ہذا الدین یعنی منقول است از حضرت
رسول صلعم اینکہ گفتہ بیرون می آید مردی از دیلم کہ پر میکند آن مرد کوہہا و صحراہای ہموار و صحراہای ناہموار
از ترس و ہیبت و بشتابند مردم بسوی طاعتش خواہ مردم نیکو کار خواہ بدکار و مدد میکند دین مرا و چون لفظ
دیلم مشترک است میان محلتی از محلات قزوین کہ دولت خانہ مبارک در آنجا واقع است و الحال بدیلمہ کوچہ مشہور
ست و میان طائفہ یا موضعی کہ قزوین کہ سرحد آنست می تواند بود کہ این دو حدیث شریف بیان یک واقع باشد
وامید ہست کہ مددگار این پادشاہ دین پناہ باشد انشاء اللہ تعالیٰ و بعرض رسانید کہ تا عجم بشرف اسلام

صافی شرح اصول کافی

راست که ستوده است برای تمامش عبادت کرده شده است برای نفرستش این اشارت باست که جمعی که مشرکند
اند میگویند که آنچه می کنند اسباب نگردد و آن ندارد و آنچه نگرده اسباب کردن آن ندارد و منکر استحقاق عبادت بلکه حمد
نیز خواهند بود فرمان برده شده است برای سلطنتش ترسیده شده است برای آنکه جهل و جانب گیری ندارد
توجه کرده شده بسوی او وست بدعا و عبادت در طلب آنچه نزد اوست که خزائن آسمانها و زمینها و نعمت جاوداني
باشد گذاشته است امر او در جمیع اقسام تدبیر او این اشارت باینست که هر نعمتی که ظاهرا در دست خلق است حقیقة نزد
اوست چه سررشته هر کاری با اوست بی آنکه چیزی به بندگان باشد چنانچه در شرح احادیث کتاب التوحید می آید
انشاء الله تعالی **اصل** عَلَی فَاسْتَعْلی وَ دَنَا فَتَعَالی وَ ارْتَفَعَ فَوْقَ کُلِّ مَنْظَرٍ **شرح** این عبارت در اول خطبه
امیر المؤمنین علیه السلام در کتاب الروضه میآید و در حدیث دوم باب العبادت هست عَلَی فَقَرُبَ وَ دَنَا فَبَعُدَ از اول
شدن قادر هر دو جا برای تعقیب است الاستعلاء بلند مرتبه العلو کردن و دنا بالف منقلب از همزه یا بی همزه بمعنی علو
باب منع عطف بر علا است الدناوة پست مرتبه شدن و ارتفع عطف بر علا است منظر بفتح میم و سکون نون و فتح ظای
با نقطه اسم مکان باب نصر است بمعنی آنچه نظر در آن افتد خواه چشم و خواه نظر دل از شرح دلی توسط وحی بر رسل و مراد بنظر اینجا
فکر نیست بلکه شامل علم بدیهی نیز هست یعنی بلند مرتبه شد نزد جمعی که دانستند که معرفت اسما و صفات چنانچه باید بی توسط
وحی بر رسل نخستوان حاصل کرد پس بلند مرتبه و مقرب درگاه خود کرد ایشان را و پست مرتبه شد نزد جمعی که خیال کردند
که معرفت اسما و صفات الهی چنانچه باید بفکر خود بی توسط وحی او بر رسل حاصل میشود مثل یهود و فلاسفه و تابعان
ایشان پس منزه و دور شد از خیال ایشان و گمراه شدند در اسما و صفات او چنانچه بیان میشود در کتاب التوحید
در باب انه تعالی لا یعرف الا به و بلند شد بالای کل دیدن خلائق بی توسط وحی باین معنی که هیچکدام از سعدا و
اشقیا باسما و صفات او چنانچه باید بی توسط وحی نرسیدند بلکه سعدا بتوسط وحی و قرآن رسیدند و اشقیا گمراه
شدند در اکثر اسما و صفات الهی و مراد باسما مفهومات مشتقات و امثال مشتقات است مثل قادر و ذو القوة و مراد
بصفات مفهومات مبادی است مثل قدرت و قوت **اصل** اَلَّذِی لَا مُنْتَهی لِآخِرِیَّتِهِ وَ لَا غَایَةَ لِأَزَلِیَّتِهِ اَلْقَائِمِ قَبْلَ
الْأَشْیَاءِ وَ الدَّائِمِ الَّذِی بِهِ قِوَامُهَا وَ الْقَاهِرِ الَّذِی لَا یَؤُودُهُ حِفْظُهَا وَ الْقَادِرِ الَّذِی بِعَظَمَتِهِ تَفَرَّدَ بِالْمَلَکُوتِ
وَ بِقُدْرَتِهِ تَوَحَّدَ بِالْجَبَرُوتِ وَ بِحِکْمَتِهِ أَظْهَرَ حُجَجَهُ عَلَی خَلْقِهِ **شرح** الاولیه سابق بودن الازلیه بی ابتدا بودن
و مراد بلا غایة لازلیته همیشه باقی بودن ازلیه است و بیان این می آید در حدیث ششم باب شانزدهم اول باب
بیست و دوم از کتاب التوحید القائم وجود باقی القوام بکسر قاف وجود و بقا القاهر غالب بر هر چه اراده نماید الملکوت
بفتح میم و فتح لام کردن کاری بمحض نفوذ اراده بی حرکتی برای استعمال آلتی یا عضوی تفرد بالملکوت برای ابطال خیال
یهود و فلاسفه است تا ابطال ایشان که قائل بتجرد عقول عشره و نفوس ناطقه اند و بیان میشود در شرح عنوان
باب اول کتاب التوحید الجبروت بفتح جیم و فتح بای بسیار جبر بمعنی آنکه هر ممکن باقی محتاج است در بقای خود بایجاد
او هر زمان و باقی است در اخیر و خود فانی میشود یعنی آنکه هر چه ایجاد کند او مانند ایجاد خود مثل آسمان و زمین محتاج

جمع و هم چیزی که گاهی بدل کنند و آن را خاطر نیز می نامند التصاریف اقسام و نیز بی الصفات صفات آن یا جمع صفت
بمعنی مصدر نیست و جمع مصدر جائز است اگر مراد بیان انواع آن باشد و استعمال صفت بر دو قسم است اول بی
حرف جر که صله آن باشد مثل انجاد و تمیاد در دین قسم این است که مراد بیان چیزی باسم جامد محض باشد مثل جسم و بلور و
دوم با بای صله مثل وصف بغیر صورت و تمیاد در دین قسم این است که مراد بیان چیزی مطلقا باشد انجی اب
در بیان و صف مسمله دو چیز دلوا رد و اینجا هر دو مناسب است الصوره ... بمعنی بدن آدمی و مانند آن که مجموعی است
یعنی اختراع کرد الله تعالی همه چیز را غیر خود شن اختراعی عجیب و ابتداع کرد آنها را ابتداعی عجیبه بقدرت خود اختراع
کرد بمعنی آنکه قدرت او احتیاج بماده ندارد و بحکمت خود ابتداع کرد بمعنی اینکه حکمت او اگر اقتضای ترک چیزی کند
تعطیل چیزی نیست چنانچه در دعا واقع شده که یا کریما فی عطائه و منعه چه حدوث آن چیزها نه از ماده شده
تا دروغ شود اختراعی او و نه در وقت دعوی بسوی آنها داشته تا دروغ شود ابتداع چه آفریده هر چه خواست
چنانچه خواست در حالتیکه بغایت یگانه بآن آفریدن بود تا ظاهر کند رعایت مصلحت خود را و تا ظاهر کند که صاحب
اختیار بود و در حقیقت به نسبت بهر کس هر چیز را ست نه به مجاز چنانچه مردم صاحب اختیار خود می باشند خواست او
و هر زه کاری در آن می کنند تا ایشان را معطل گویند چه آن مجازی اعتبار است ضبط نمیکنند کنه ذات او را خود ها یا مراد
آنست که معرفت او و بعضاتی که اختلاف در آنها و در دلیل آنها رو در ضروری هیچ کس نیست و نمیرسد بکنه ذات او
احیانا خاطرها یا مراد آنست که معرفت او با آن صفات بفکر نیز حاصل نمیشود کسی را بی وحی با نبیا و رسل و در نمی یابد او را
دیدهای چشمها و دلها فرو نمیگیرد او را مقدار که از خواص اجسام است چه عاجز شده و نرسیده بکنه ذات او بیان
و کنند شده نرسیده بشخص او دیدهای چشمها و دلها و کم شده در او اقسام بیانها او باسم جامد محض چه دور شده از ما
بیدر بانی که برای آن دربان دیگر باشند و پوشیده شده از ما بی پرده که برای آن پرده پرده دیگر باشد پس قیاس او
بخود باطل است اشارت بآنست که پنهانی بسیار در پادشاهان اهل دنیا بواسطه تعدد حجاب و پرده می باشد و نیز
اشارتست بر روایت محمد بن النعمان که می آید در حدیث هفتم باب نهم کتاب التوحید که باب فی ابطال الرؤیة است
شناخته شده بصفات ربوبیت بی بدن و بنیان کرده شده است بچیزی که منافی بیکری است و ناگفته شده است
بچیزی که منافی جسم است نیست مستحق عبادتی مگر او که بزرگ بغایت بلند مرتبه است **اصل** ضلت الاوهام
عن بلوغ کنهه و ذهلت العقول ان تبلغ غایة نهایته لا یبلغه حد و هم و لا یدرکه نفاذ بصر و هو
السمیع البصیر **شرح** گم شده است خاطرها از نیکه برسد بکنه ذات او و چه هیچ خاطر بکنه ذات او نرسیده و غافل شده است
عقلهای اهل هوس از نیکه برسند بنشان تشخص او و شکل و مقدار و کیفیت بیان این آنکه نمیرسند بذات او و تندی خاطری و تیزبین
میکنند او را و اگر در اک چشم و او دست و بس تنوانی بینائی چه شنیدن و دیدن دیگران نسبت بشنیدن و دیدن او
هیچ است و اشتباه در آنها بسیار رو واقع میشود مثلا دو مرد دیده میشوند و کوچک می بینند اطلاق نهایت بر نشان
باعتبار این است که مانند علم در لشکرگاه است و اطلاق نهایت بکسر نون بر تشخص باعتبار آنست که آخر چیزهای آنست

صافی شرح اصول کافی

که شاید عاجز شوند امت از آنها پس مستحق عذاب شوند در نفی لعنت آنها بواسطهٔ آنکه منصوص شده آنها و اراده کرد گم
که بسته شود در پیروی ظن بر علما **اصل** احمده حمداً یشفی النفوس ویبلغ رضاه ویؤدی شکر ما وصل الینا
من سوابغ النعماء وجزیل الآلاء وجمیل البلاء **شرح** حمد میکنم الله تعالی را حمدی که تسلی کند آن حمد نفسها را و برسد
آن حمد بحدی که الله تعالی راضی است بآن یا مراد آنست که راضی شود از ما بسبب آن و بجا آورد آن حمد شکر آنچه را که
رسیده بما که فراخهای نعمت باشد و بزرگ نعمتها باشد و خوش آینده نعمت باشد **اصل** واشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له الهاً واحداً احداً صمداً لم یتخذ صاحبة ولا ولداً واشهد ان محمداً صلی الله علیه وآله
عبده انتجبه رسولاً ابتعثه **شرح** و گواهی میدهیم که نیست مستحق عبادت مگر الله تعالی بتنهائی او که نباشد شریکی
او را در استحقاق عبادت میخواهیم باین قول الهی را که تنها است در خلق عالم و رواکنندهٔ حاجتها است گرفته برای خود
زنی و نه فرزندی و گواهی میدهیم که محمد صلی الله علیه وآله وسلم بندهٔ اوست که برگزیده او را از خلائق و فرستاده ایست
که فرستاده او را الله تعالی بخلائق **اصل** علی حین فترة من الرسل وطول هجعة من الامم وانبساط من
الجهل واعتراض من الفتنة وانتقاض من المبرم وعمی عن الحق واعتساف من الجور وامتحاق من الدین
شرح این عبارات خواهد آمد در کلام امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث هفتم باب بیست و یکم کتاب العقل الفترة سستی و دیر
آمدن الهجعة خواب از اول شب مراد اینجا غفلت است الامم جمیع امت گروه های مردم الانبساط پراگنده و فاش شدن
الجهل نادانی و ناخردمندی بخود راه در آنچه هیچ برهان اختلاف در آن و در دلیل آن و در اینجا هر دو مناسب است الاعتراض
پهن شدن الفتنة اختلاف مردم بسبب پیروی ظن الانتقاض واشکستن ریسمان تابیده و مانند آن المبرم ریسمانی که سخت
تابیده باشند و مانند آن العمی کوری و مخلوط شدن الحق بکار آمدنی مثل علم یقینی بچیزی و کسی که علم یقینی دارد دست و آنچه الله تعالی
در کتابهای خود فرستاده بخلائق الاعتساف بیراه رفتن و از حد تجاوز کردن الجور حکم بغیر حق کردن الامتحاق محو و
برطرف شدن الدین آنچه الله تعالی خلائق را بآن تکلیف کرده و آن اقرار بیگانگی اوست یعنی در وقت دیر آمدن رسولان
که مدتی بسیار بود که دین الهی تازه نشده بود برسولی و درازی غفلت خلائق که هیچ کس ایشان را تادیب نکرده بود
و فاش شدن جهل و پهن شدن فتنه و پاره شدن ریسمان های که الله تعالی بوحی برسولان تابیده بود و این
اشارت بآنست که مردم نیک و بد را بعقل خود قرار داده بودند و کوری مردم از امام آن زمان که وصی عیسی باشد چه
زمانی از ابتدای خلق انسان تا آخر الزمان بی امام معصوم نبوده و نخواهد بود خواه ظاهر و خواه پنهان و خواه رسول و
خواه وصی رسول چه اگر نباشد خلائق آن زمان در فتنه که حرام است در بیشتر شرعی و بدتر از کشتن است عذر خواهی
خواهند کرد و غالب خواهند شد بر الله تعالی و این محال است و بیراه رفتن جور از حد خود دور راه خود و برطرف شدن
دین الله تعالی **اصل** وانزل الیه الکتاب فیه البیان والتبیان قرآناً عربیاً غیر ذی عوج لعلهم یتقون قد
بیّنه للناس ونهجه بعلم قد فصّله ودین قد اوضحه وفرائض قد اوجبها وامور قد کشفها لخلقه واعلنها فیها
دلالة الی النجاة ومعالم تدعو الی هداه فبلّغ صلی الله علیه وآله ما ارسل به وصدع بما امر وادّی ما حمّل من اثقال النبوة وصبر

تربه و ضعفاء ایشان به نیت ... مناسب و منسوب الی النبی ... اگر در حق علی ... سبیل ... بیک ... ناچیز در
دو باب ... امامت و منامی ... از ایشان و امر بعد ... و کان مجبور صلی الله علیه وآله ...
دیباشرح مضمون این عبارات منقول خواهد شد از امام جعفر صادق علیه السلام در کتاب الحجة در ابواب
التاریخ در مولد النبی صلی الله علیه وآله و در اینجا بعبارات و بیان او بیشتر از امور این زیادتی هست و ...
هدی للناس و بینات البیان ظاهر ساختن و این اشارتست بآیت سوره آل عمران هذا بیان للناس ... الی آخر
بسیار ظاهر ساختن و این اشارتست بآیه سوره نحل تبیانا لکل شئ القرآن خواندن و مراد اینجا
خوانده شده است و این عبارت در سوره زمر هست التقوی تبیین از امر تعالی بترک پیروی هوا و هوس
بترک خودپسندی و خودرائی التمیز ظاهر ساختن راه چیزی العلم دانستن و آن اعتقادیست که احتمال خلاف
آن در دل صاحبش نباشد مثل اعتقاد باینکه دو نصف چهار است و اعتقادی را که احتمال خلاف آن در
دل هست ظن میگویند اگر از روی خواهش طبع نباشد مثلاً اعتقاد بآن چیزی که در بازار مسلمانانست و اعتقاد
بهتر میگویند اگر از روی خواهش طبع باشد مثل اعتقاد اکثر عوام باینکه مذهب پدرشان حق است و بیاد
آوردن دانسته را علم نمیگویند بلکه تذکر میگویند و خیال کردن معنی را نیز علم نمیگویند بلکه تصور میگویند و مراد
بعلم اینجا اعلام است و آن مضمون آیات محکمات قرآنست التفصیل جدا کردن بسیار چنانچه در عقد
مروارید است که در میان هر دو دانه آن مهره باشد و مراد اینجا بسیار آوردن آیات محکمات قرآنست
که در آنها نهی از شرک و اختلاف از روی ظن و مانند آن هست و جدا کردن آنها از هم بمتشابهات تا احتیاج
با امام دانا بجمیع متشابهات ظاهر باشد و حجت بر مخالفان شرک تمام شود چنانچه الله تعالی در سوره اعراف گفته
ولقد جئناهم بکتاب فصلناه علی علم هدی و رحمة تحقیق دادیم پیروان ظن را که دین خود را بغفلت و بازیچه
گرفته اند کتابی که بسیار مکرر کردیم مضمون آن کتاب را بفاصلها با وجود آنکه در آن کتاب علم بود پس مراد
بکتاب محکم قرآن است که در آن نهی از اختلاف از روی ظن هست و پیروان ظن جسم به تاویل و حمل آن بر
معنیهای دور دارند و در سوره هود گفته کتاب احکمت آیاته ثم فصلت این قرآن کتابیست که عمده
آیات آن محکمات است عجب آنکه با وجود محکم بودن بسیار مکرر بیان شده مضمون آنها بعبارتهای گوناگون
و جدا کرده اند هم متشابهات الدین اعتقادی که آدمی دل بر آن بندد و خیر آخرت خود را در آن قرار دهد و دین
پسندیده نزد الله تعالی اسلام هست و اسلام آنست که شریکی برای الله تعالی قرار ندهند چنانچه تیزی کرده
لاتتبعوا بآن دو چیز بره اختلاف در آن ... و دلیل آن ... غیر الله تعالی را که هر اینه از روی علم
نخواهد بود در آن پیروی نکنند در بسیاری از آیات قرآن نهی از شرک شده و مراد ... است تعریضا
جمع فریضه چیزهایی که الله تعالی بر خلایق در محکمات قرآن لازم ساخته از امور جمع امر کارهایی که ... باشد
و مراد اینجا مضمونهای بعض محکمات که در آن امر بسوال اهل الذکر و پیروان با اعتماد و ... اختلاف ...

و پیروی ظن و خود رائی و مانند آنها صریح و مکرر شده و ذکر امور تخصیص بعد از تعمیم است زیرا که آنها از جملهٔ فرائض است
المعالم جمع معلم بفتح میم و سکون عین بی نقطه و فتح لام علامتهای که به آنها چیزی معلوم شود الدعاة خوانندگان کسی را
بسوی چیزی الهداة میتواند بود که جمع هادی باشد و تنوین برای تعظیم باشد و میتواند که ضمیر راجع باسم تعالی
باشد الهدی راستی و راه راست الصدیع کوفتن چیزی سخت که شگافته شود و شگافش بهم نیاید و مراد
اینجا کوفتن عصا نیست بکلام صریح که آثار او زایل نگردد الاثقال جمع ثقل بارهای گران و مراد اینجا جفاهاست
که حضرت رسول علیه السلام میکشید از منکران و منافقان مانند استهزاء و نسبت او بدیوانگی و جز آنها
النبوة خبردار بودن آدمی سخن الله تعالی را بی واسطه ادای آدمی دیگر و نبوت دو طرف دارد یکی بالاتر از
نبوت است و مرتبه خداست و آن دانستن چیزیست که هیچ باره اختلاف در آن و در دلیل آن روی ندهد و بی احتیاج
بدانستن سخن کسی در بیان آن چیز و بی احتیاج بدیدن چشم یا شنیدن گوش و مانند آنها و دیگری پائین تر از نبوت
و نزدیک نبوت است و مرتبه ائمه معصومین علیهم السلام و مانند ایشان است و در فاطمه علیها السلام و سلمان
رحمه الله نیز نقل شده و آن بیاد آمدن چیزیست بسبب سخن فرشته در وقت حاجت بآن یاد آمدن آن بیاد
انداختن فرشته را تحدیث می گویند و می آید در کتاب الحجة در احادیث باب چهل و یکم که باب فی شأن انا انزلناه
فی لیلة القدر است این که هر سال در شب قدر فرشتها نزد امام زمان می آیند و بیاد او چیزی چند می اندازند
که فائده کند او را در دانستن احوال آینده از قرآن تا شب قدر دیگر و پائین تر از مرتبهٔ تحدیث مرتبهٔ الهام است
که مرتبهٔ حاضر جوابان و زیرکانست و آن انداختن الله تعالی است چیزی را بیاد کسی در وقت حاجت
آن کس بیاد آن چیز بی واسطه سخن کسی دیگر المناهج جمع منهج راههای کشاده ظاهر و مراد اینجا محکمات قرآنیست که
عبارتهای گوناگون دارد و هر یک راه شناخت امام مفترض الطاعة است در هر زمان الدعائم جمع دعیمه
چیزی چند که خوانند کسی را بسوی چیزی و مراد اینجا متشابهات قرآن که چون هیچ باره اختلاف در معنی آنها نیز
و میخوانند مردم را باقرار باحتیاج بامام مفترض الطاعة در هر زمان والاعلام شد که بود التأسیس استوار کردن
اصل دیوار الاساس اصل دیوار و مراد اینجا محکمات است چه آنها اصل متشابهات است المنائر جمع منار
جاهای که بر بالای بلندیها است مثل کوه و مانند آن که در آن جاها آتش می افروختند شبها تا راه
گم کردگان راه یابند بآبادانی و مسافران محتاج بیایند بمهمانی و مراد اینجا گفتارها و کردارهای رسول
علیه السلام است که هر یک دلالت بر امامت امیر المومنین علیه السلام می کند یعنی الله تعالی
فرو فرستاد بسوی محمد علیه السلام کتابی را که در آن بیان و تبیان هست چه در آن آیات محکمات
هست و در بعضی آنها که مضمون آن مکرر نیست بیان بعض چیزهای ضرور است و در بعضی دیگر که
مضمون آن مکرر است مثل نهی از اختلاف از روی ظن بیان همه چیز است چه دلالت روشن
و آشکارا بر امام هر زمانی می کند و بواسطه امام میتوان معنی متشابهات قرآن و هر چه خلائق بدانستن آن

صافی شرح اصول کافی

تعالی آنچه معلوم گردد درینکه آن کتاب قرآن بزبان عربی است که هیچ تحریف زبان دست بی آنکه ناسخ
نمی باشد بمعنی که در راه دانستن معانی قرآن اشتباهی اصلا نیست این فرو فرستادن بی اشتباه
قرآن بواسطه آنست که شاید مردم ترس نمایی تعالی درنزند دلیل بر عدم اشتباه در راه قرآن است
که بیان تحقیق کرده شد تعلیمی مبنی متشابهات قرآن را برای خلایق وقتی هم ساخت راه دانش متشابهات
قرآن را بسبب ممکن آن مضمون آنها را بسیار گشته بسیار تبهای گوناگون و درمیان آنها متشابهات را
یاد داد و بسبب دین اسلامی که آشکار کرده آخره و طلبیده از خلایق چه آن دین منافات دارد با تجویز اختلاف
از روی ظن و بسبب تکلیفهای صریح بخصوص چند که لازم ساخت آنها را بسبب کارهای صحت از جمله
فرایض پروده از آنها را برداشت بهامات خلایق در روشن ساخت آنها را چه در آنها رو نمائی بسوی
نجات از عذاب هست و نشانهاست که بخوانند خلایق را بسوی یادیان عالیشان یا بسوی زاده ذمت
الله تعالی که پیروی امام حق را تا جمیع متشابهات است و می آید بیان این در شرح و خطبه علما حکم تا آخر
خطبه پس رسانید محمد صلی الله علیه وآله وسلم هر چه را که فرستاده شده بود با آن و تبلیغ هر چه را که فرموده شده بود
و با آورد هر چه را که بار کرده شده بود از تکلیفهای پیغمبری و صبر کرد برای رهنمای صاحب کل اختیاد شود
و جهاد کرد با مشرکان در راه او و نصیحت کرد امت خود را و خواند ایشان را بسوی چیزی که نجات در آن است
و حرص فرمود ایشان را بر یاد آوری ربوبیت رب العالمین که امام عالم جمیع احکام باشد و رهنمائی یا به قرآن
و نمود ایشان را راه اسلام بعد از خود که علی علیه السلام باشد و یازده فرزندش بر راههای آشکار که آیات است
هر چه باشد و بنیادهای که استوار کرد برای بندگان یا به آنها را و با آتش گاههای که بلند ساخت برای
بندگان که راهی آنها را که تا همه کس ببینند و دانند همه که تا بندگان گمراه نشوند بعد از وی بود پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم به بندگان مشفق مهربان بیان می کرد از برای ایشان چیزی را که سهل را پیش ... است که ...
را بی تعیین خلیفه گذاشته باشد امید خونریزی شود اصل فلما انقضت مدته واستکملت
ایامه توفاه الله وقبضه الیه وهو عند الله مرضی عمله وافر حظه عظیم خطره فمضی صلی الله علیه وآله
مخلف فی امته کتاب الله ووصیه امیر المؤمنین وامام المتقین صلوات الله علیه صاحبین مؤتلفین
یشهد کل منهما لصاحبه بالتصدیق **شرح** پس چون به آخر رسید روزگار او میرانید او را الله تعالی
و قبض روح او بسوی رحمت کرد و او در ین حال نزد الله پسندیده کار بود و حظش بسیار بود و بلند قدر پس رفت آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم از دنیا و واپس گذاشت در امت خود قرآن را و جانشین خود را که پادشاه مومنان و پیشوای پرهیزگاران
صلوات الله علیه در حالی که قرآن و جانشین با هم بودند الفت تمام داشتند چه گواهی میداد هر یکی از این دو
برای دیگری بسبب راست کردن هر یک دیگری را بآنچه گفت امام غیر علی علیه السلام و یازده فرزندش
علیه السلام باشد قرآن باطل خواهد بود چه در آیات قرآن نهی از اختلاف از روی ظن بسیار صریح شده بجزم

[illegible]

امامی معصوم عالم بجمیع احکام نباشد علاجے بغیر اختلاف و پیروی ظن نخواهد بود و قرآن باطل میشود و اگر قرآن نمی
بود علی و اولادش علیهم السلام عاجز میشدند از امامت و حکم از روی علم در هر چه بمکابره اختلاف دران و رد دلیل
آن رود و بیانش اینست که می آید اصل ینطق الامام عن الله فی الکتاب بما اوجب الله فیه علی العباد
من طاعته و طاعة الامام و ولایته و اوجب حقه الذی اراد من استکمال دینه و اظهار امره و الاحتجاج
بحججه و الاستضاءة بنوره فی معادن اهل صفوته و مصطفی اهل خیرته شرح الولایة بفتح و کسر واو
دوستی و نزدیکی حق چیزی که کسی از دیگری طلب میکنی باشد و می آید در کتاب العقل در حدیث هفتم باب نوزدهم که حق الله تعالی
بر بندگانش آنست که گویند آنچه دانند و نگویند آنچه ندانند الاستکمال کامل کردن چیزے را و زبر و زیر الامر کاری که
معتد به باشد و مراد اینجا کتاب الٰهی است الاحتجاج حجت آوردن بر خصم الحجج جمع حجت و مراد اینجا رسول است الاستضاءة
کسب روشنی کردن باهستگی النور روشنی و مراد اینجا کتاب الله تعالی است المعدن جائی که دران الله تعالی
طلا و مانند آن گذاشت و مراد اینجا جانشین رسول است که رسول هر چه بوحی الٰهی دانسته باو سپرده الصفوة
بفتح و کسر و ضم صاد بی نقطه خالص و مراد اینجا چیزے است که رسول میداند از وحی چنانکه بی انسان و واسطه نیست
و اهل صفوت رسول اند المصطفی برگزیده و مراد اینجا کسے است که رسول علم او را بامر الله تعالی برگزیده بجانشینی الخیرة
بکسر خای با نقطه و سکون و فتح یای دو نقطه زیر اسم اختیار بمعنی برگزیدن و مراد اینجا برگزیدن الله تعالی است
کسے را از جمیع خلائق و اهل خیره محمد است صلعم یعنی بیان تصدیق هر که امام دیگر میداند آنست که گویا میشود امام حق
میان خلائق در هر چه بمکابره اختلاف دران و رد دلیل آن رود نه بعقل خود بلکه بتعلیم از جانب الله تعالی نسبت بجمیع
که در دل او علیحده افتد و الا پیغمبر خواهد بود بلکه معلومات امام از جانب الله تعالی و در قرآن و وحی رسول
علیه السلام شده و او تعلیم امام کرده و این گویای امام بی شرط نیست بلکه و دران شرطهاست چیزے که واجب
ساخته الله تعالی آنرا بر بندگان که اگر بکنند امام گویا خواهد بود خواه ظاهر باشد و خواه پنهان و باوجود این چون تقصیر
از بندگان است که شرط بجا نیاورده اند عذر خواهی ایشان در روز قیامت بواسطه اختلاف از روی ظن
مقبول نخواهد بود آن واجب که شرط است این است که فرمان برند رعیت الله تعالی را و فرمان برند امام او و دوستی
الله تعالی ورزند و آنچه را که واجب و عمده است از جمله حق الله تعالی که ترک اختلاف از روی ظن باشد بجا آورند
و این ترک اختلاف المقصد عمده است که آنست مطلوب اصلی الله تعالی از کامل ساختن دین خود که اسلام است
بوحی بمحمد علیه السلام و غیره و از ظاهر ساختن مضمون کتاب خود بوحی بهر رسولی و تجدید شبهاے
قدر و از حجت گرفتن الله تعالی بر خلائق بفرستادن رسولان تا راه عذر عاصیان که اهل اختلاف اند بسته شود
و از روشنی دل بکتاب الله تعالی در سینه های امامان که خزینه های رسولان اند در سینه امیر المومنین که برگزیده
بهترین رسولان است اگر گوید شرط گویائی امام اگر فرمان برداری کل خلائق است پس بایست که هیچ امامی
گویا نشود و اگر فرمانبرداری بعضے می بایست که صاحب الزمان علیه السلام ظاهر باشد چه شیعه دوازده امام

در میان مردم بسیار اند لو یعنی حق تر ظاهر آن قرآن بر ادای نبیت است که توانائی دارند به علماء دنیا بر ایشان و سبب
بر سه قسم اند اول جمعی که با حق دارند شیعه اند و در گرداب مخالفت میکنند دوم جمعی که با اعتقاد و گردار شیعه اند
امام و قرآن میخوانند اگر تقیه ظاهر شود مخالفت میکنند سوم مختلفات که ایشان کم اند و ضعیف اند و بسکوت ایشان تا که
لی منع بر و اختلاف در آن و در دلیل آن بود مانند علماء دنیا بسته میشود اگر بسیار توانا شدند امام شیعه اسلام ظاهر گویا
میشود و علماء دنیا بسته میشود **اصل** فاذا حمد الله تعالی بالائمة الهداة من اهل بیت نبینا عن دیننا
و ابلج بهم عن سبیل مناهجه و فتح بهم عن باطن ینابیع علمه جعلهم مسالک لمعرفته و معالم لدینه و حجابا
بینه و بین خلقه و الباب المؤدی الی معرفة حقه **شرح** بعضی این عبارات در اول حدیث دوم باب نوزدهم
کتاب الحجة آید الایضاح ظاهر ساختن الابلاج بباء یک نقطه و جیم روشن ساختن السبیل راه و مراد اینجا باشکوه گون
بودن عبارات محکمات قرآن و مناسبت هر یکی بمقام خود در است با وجود آنکه مطلب از اکثر یکی است که دلالت
بر احتیاج بامام مفترض الطاعة است در هر زمانی المناهج جمع منهج راهها ظاهر و مراد اینجا آیات محکمات
قرآن است الینابیع جمع ینبوع چشمهای آب و مراد اینجا متشابهات قرآن است المعرفة شناختن و مراد اینجا
شناختن الله تعالی است بصفتی که ناگزیر از آن است و مالک هر چیز هست المعالم جمع معلم نشانها که از
آنها چیزها معلوم میشود الحجاب بکسر حای بی نقطه و تشدید جیم جمع حاجب دربانان یعنی چون هر یکی از قرآن و سنی
اگر نباشد دیگری باطل میشود پس دانسته شد الله تعالی آشکار شناخته و پرده برداشته شد بامامان استی
از خانواده پیغمبر که دوازده امام اند از دین اسلام و از راه روشن محکمات قرآن و از درون چشمهای علم خود
چه معنی همه متشابهات قرآن را ایشان میدانند پس گردانید ایشان را راههای شناخت خود و نشانهای اسلام
که اگر یکی از ایشان نباشد اسلام برطرف است و دربانان میان او و میان مردم و دری که رسانیده مردم
را بسوی شناخت حق او که بیان شد در شرح خطبه الامام تا آخر **اصل** اطلعهم علی المکنون من غیب
سره کلما مضی منهم امام نصب لخلقه من عقبه اماما بینا و هادیا نیرا و اماما قیما یهدون بالحق و
به یعدلون **شرح** المکنون آنچه در پس پرده کرده اند تا غیر ایشان بر آن مطلع نشوند الغیب چیزی که پنهان باشد از
دیدن و دلیل آن رود و بچشم و گوش و مانند آنها دانسته نشده باشد السر آنچه معلوم هر کس نباشد و بیان این آنست
که معلومات الله تعالی بر دو قسم است اول آنچه آدمی بفکر میتواند دانست خواه بحس عقل مثل اینکه دو نصف چهار
است و خواه بآلتی چون چشم و گوش و مانند اینها مثل اینکه آفتاب روشن است و آن را شهودی می نامند و بدیهی
نیز می نامند دوم آنچه آدمی عاقل بفکر نمیتواند دانست و آن را سری می نامند و سری دو قسم است اول
آنچه علم با آن از غیبیات بفکر و کسب شده و آن را علوم نظری مینامند دوم آنچه علم با آن از غیبیات کسب
نشده و آن را غیب می نامند و توقیفی نیز مینامند و غیب بر دو قسم است اول آنچه در محکمات قرآن است که هر که
زبان عرب میفهمد آن را معلوم میتواند کرد از قرآن مثل اینکه قیامت می آید دوم آنچه در متشابهات قرآن است

که آنها امیر رسول و ائمه هدی علیهم السلام که الله تعالی ایشان را بوسیله تحدیث ملائکه در شب قدر و مانند آن مطلع ساخته
بر جمیع محتاج الیه از معنی قرآن کسی نمی‌داند از قرآن مگر آنکه از ایشان بشنود و آن مکنون غیب است الامام بکسر همزه
پادشاه همه کس الامام بفتح همزه آنچه پیش از چیزی دیگر باشد المبین ظاهر و مشهور المقیم کسیکه در رسانیدن چیزی
ایستادگی کند احق بکار آمدنی مثل دانستن چیزی که در قرآن است العدل طرف گیری نکردن در معامله یعنی دیده
در کرده الله تعالی امامان راستی را بر مکنون از جمله غیب از جمله سر خود هر وقت که از دنیا رفت از ایشان پادشاهی
تعیین کرد الله تعالی برای مردم امامی او کسی که پیش از رفتن او بهم رسیده مشهور باشد و راه نمائی نمایان
باشد و پادشاه ایستادگی کننده در کار قرآن و رعیت باشد راهنمائی میکنند امامان راستی خلائق را بسبب دانستن احادیث
قرآن را و بدانستن قرآن عدالت دیوان میکنند **اصل** بحجج الله ودعاته على خلقه يدين بهديهم العباد
وتستهل بنورهم البلاد جعلهم الله حياة للانام ومصابيح للظلام ومفاتيح للكلام ودعائم للاسلام
وجعل نظام طاعته وتمام فرضه التسليم فيما علم والرد اليهم فيما جهل **شرح** انتظام رشته که در آن مرواریدها
و مانند آن کشند که پراگنده نشود التمام بی نقصان بودن یعنی امامان راستی حجتهای الله تعالی بر مردم چه اگر یکی از ایشان
در زمانی نباشد و بجای او پیرو ظن باشد اهل اختلاف که مشرکان مانند غالب میشوند با الله تعالی در گفت و گوی
الله تعالی از ایشان نقل کرده در سوره انعام که گفته سیقول الذین اشرکوا لو شاء الله ما اشرکنا ولا آباؤنا ولا حرمنا
من شیء تمام‌اند گفت یعنی که یگانه نشمرده‌اند الله تعالی را و پیروی ظن کرده‌اند که اگر الله تعالی تثلیث میکرد
ما را ترک پیروی ظن در مسائل فروع می بایست که جمیع مسائل در محکمات قرآن بیان کند یا در محکمات قرآن
راهنمائی کند با امام دانا بجمیع مسائل تا ما پیروی ظن نکنیم و نه پیشوایان پیدا ان او حرام نکنیم بظن خود هیچ چیز را
چنانچه جمعی میگویند که طریقه اخباریین در شرع حرام است زیرا که واجب است اجتهاد یا تقلید مجتهد حی و
طریقه ایشان شق ثالث است و امامان راستی خوانندگان اویند مردم را باسلام و شبانان دین یند بر مردم
از شیطان چون گرگ ایشان را برابر بدین اسلام می آیند براهنمائی ایشان بندگان و کشاده رو می شوند
بر دشمنی ایشان شهرها گردانیده الله تعالی ایشان را آب زندگی مردم چنانچه می آید در کتاب الحجة در بعض
احادیث باب پنجم که باب ان الارض لا تخلو من حجة است اینکه اگر یکی از ایشان در زمانی نباشد زمین بقرار
خود نمی ماند و گردانیده ایشان را چراغها برای تاریکی و کلیدها برای گفتگو چه سبب علم از ایشان گفتگو در چیزی که
بهم کابره اختلاف در آن در دلیل آن رد دو در محکمات قرآن و ضروریات دین نباشد جائز نیست و می آید
در باب الصمت وحفظ اللسان از کتاب الایمان والکفر که امام محمد باقر گفته که نیستند شیعیان ما مگر لال یعنی
در زمان مظلومی ایشان و گردانیده ایشان را ستونهای اسلام چه چنانچه خیمه بستون برقرار است اسلام بهریکی
از ایشان بی اعتبار است و گردانیده الله تعالی رشته طاعت مردم و تمامی نماز و روزه و مانند آنها از
واجبات را دو چیز یکی قبول سخن ایشان در مسئله که معلوم باشد سخن ایشان در آن خواه بخصوص آن مسئله خواه

صافی شرح اصول کافی

طائفہ دیگران را افترا میدانند و مذہب پادشاہ و پدر و مادر و اہل شہر اعتقاد دارند ہمیشاید گفتم خلاص بسیار آسان است
بر صاحب انصاف آیا گمان میبری کہ اسد تعالی پیغمبر آخر الزمان بر جمیع خلائق فرستادہ و کتابی با و فرستادہ کہ درین
کتاب بیان واضح ہمہ چیز شدہ و بی کجی است و مع ہذا این مسئلہ را کہ مدار حل مشکلات ہمہ آنست در اشکال گذاشتہ
این محال است گفت من راہ خلاصی نمیدانم اگر ہست بیان کن گفتم اسد تعالے خود طریق خلاصی را بیان کردہ
در سورۂ آل عمران کہ گفتہ ہو الذی انزل علیک الکتاب منہ آیات محکمات ہن ام الکتاب و اخر متشابہات اسد تعالے
آن کس است کہ فرو فرستادہ بسوی محمد قرآن را در حالتی کہ بعض این قرآن آیتہائی محکم است ہر کہ لغت عرب
میفہمد میداند معنی آنہا را بی آنکہ احتیاج داشتہ باشند بمعلمی کہ حجت باشد و احتمال نسخ شدن در آنہا نیست
این محکمات مادر قرآن اند کسی کہ آنہا را فہمد بواسطہ فہمیدن آن و عمل بآن باقی قرآن را میتواند فہمید و بعض دیگر
قرآن آیتہای متشابہ است کہ ممکن است کہ در معنی آنہا اشتباہ و غلط واقع شود و این سبب دانستن امام است
در ہر زمانے بعد از پیغمبر تا روز قیامت گفت چون سبب میشود چون معلوم میشود معنی متشابہات از محکمات
گفتم سبب شدن آنست کہ از جملہ آیات محکمات آیات بسیار ہست کہ در آنہا نہی از اختلاف از پیروی ظن در
احکام واقع شدہ و در آیات محکمات بیان شدہ کہ جمیع رسولان بواسطہ آن فرستادہ شدہ اند کہ حکم اسد تعالے
را در آنچہ ہمیکا برہ اختلاف در آن و در دلیل آن رود بخلائق برسانند تا اختلاف نکنند و تو میدانی کہ دو طائفہ کہ
نزاع در امامت با ہم دارند نہایت دعوای سلسلہ امامان یک طائفہ برای خود و نہایت دعوای تابعان ایشان
برای ایشان آنست کہ در احکام الہی پیروی ظن میکردہ اند و اختلاف را جائز میشمردہ اند مثل آن سہ خلیفہ و
خلفای بنی امیہ و مانند ایشان و دعوای سلسلہ امامان طائفہ دیگر و تابعان ایشان آنست کہ اختلاف از
پیروی ظن جائز نیست بلکہ ہر مسئلہ را و ہر آیہ متشابہ را میباید بعلم یقینی از خدا و رسول اش دانست تا حکم جائز باشد
و از ین معلوم میشود تا روز قیامت کہ حق با کدام امام و کدام طائفہ است و کدام امام و کدام طائفہ رسولان
اسد تعالی را بدروغ نسبت دادہ اند و محکمات کتاب خدا را نشنیدہ انگاشتہ تاویلات نامعقول بہوا و ہوس
کردہ اند و معلوم شدن معنی متشابہات بسبب محکمات بواسطہ آنست کہ آنکس کہ محکمات دلالت میکنند بر امامت
و حجت او در ہر زمانی تا روز قیامت عالم است بجمیع تاویلات متشابہات قرآن و قول او در تاویل آنہا حجت است
پس محکمات بیان امام می کند و امام بیان تاویل متشابہات می کند اگر بمحکمات عمل نمودہ اطاعت کنند
و پرسند چنانچہ در حدیث واقع شدہ کہ ہر کہ عمل کند بآنچہ میداند میدہد اسد تعالے او را دانش
آنچہ ندانستہ و بیان کنندہ چیزے بیان کنندہ آن چیز است و این مضمون صریح است نزد
ہوشمند صاحب انصاف در آیہ سورہ بقرہ شہر رمضان الذی انزل فیہ القرآن ہدی للناس
و بینات من الہدی و الفرقان زیرا کہ ہدی ہر دو جا بمعنی ہادیست و استعمال مصدر در اسم فاعل
برای مبالغہ است و در دوم عبارتست از امام عالم بجمیع متشابہات قرآن و بینات بمعنی آیات واضحات است

ماخذ اصول کافی

رود مثل معنیهای آیات متشابه و خواه آنکه با گزاف و دعوی علم بریاضت و صفای باطن باشد خواه نه و خواه از
روی ظن باشد چنانچه الله تعالی نقل کرده در سوره یونس از اکثر مشرکان و خواه به پیروی اعتقادی که از نوازش
نفس باشد و خواه حکم کننده و پیروی کننده یک کس باشد و خواه متعدد آنتوا از به تقدیم زای با نقطه بر رای
بی نقطه مدغم کردن تبعی آآ، و به تقدیم رای بی نقطه بر زای با نقطه از باب نصر و ضرب و علم کو ریگ پنهان شدن
برادر مومنی شکایت کرده نزد شیخ کلینی رحمه الله تعالی از پیشوایان و بزرگان در آن زمانه که محکمات
قرآن را دیده و فهمیده مخالفت کرده اند از روی ظن در عبارت خود و بعد از آن دو چیز پرسیده بود
و چون شیخ کلینی نزدیک مکان صاحب الزمان علیه السلام بوده و مجاور در بغداد بوده و آن برادر در ری
یا در جائی دیگر دور بوده و التماس تصنیف کتاب کافی و تاکید آن التماس کرده بود چنانچه هر یک مذکور میشود
یعنی آنچه بعد از حمد الله تعالی و بر رسول علیه السلام است این است که بتحقیق دانستم ای برادرم در دین
آنچه را شکایت کردی و آن اتفاق مشهور اند ما شناست بر اختلاف از روی ظن و درستی بهم کردن ایشان و جهد
ایشان در آبادانی راههای آن که مردم بآن راههای آسان روند و بیگانگی ایشان علمی را که حاصل میشود
از محکمات قرآن با آنکه اختلاف از روی ظن حرام است و علمی را که محکمات قرآن دلالت بر حاجت رعیت
میکنند بایشان در هر زمانی تا آنکه نزدیک شده که علمی از محکمات قرآن حاصل میشود بسبب این جاهلان پنهان شود
بهمگی و بریده شود از نظر التفات خلائق اصلهای آن علم که آن اصلها محکمات قرآن است و چند مسئله از
اصول خمسه که تواتر آنها در زمان غیبت امام علیه السلام نیز باقی بماند تا ظهور امام چنانچه می آید در حدیث سوم
باب هفتاد و هشتم حدیث سیزدهم و هفتاد و نهم کتاب الحجه که اذا لا نعلم ان العلم لا یأرز کله و لا تنقطع مواده
چیز را محتمی نه شده از کمال اعتماد نمایند بر ظن و خوار دارند علمی را که از محکمات قرآن حاصل میشود و اهل علم را که [illegible]
باشند چه مبالغه جدی رسانیده اند گفته اند بینات مثل آنکه نماز واجب است داخل فقه نیست چون اعتماد
بر ظن در راهها نشسته پیش عالم بجمیع احکام پیش ایشان فقیه نیست و کار دنیا را نسق میکنند باعتقاد خود بی قرار
احتیاج بامامی گویا هر یک از ایشان امام خود اند و حضرت امیر المومنین علیه السلام این شکایت کرده از
اهل زمانه خود و در نهج البلاغه مذکور است در خطبه که اولش این است اما بعد فان الله لم یقصم جباری دهر الا بعد
تمهید و رخاء **اصل** و سالت هل یسع الناس المقام علی الجهالة والتدین بغیر علم اذ کانوا داخلین
فی الدین مقرین بجمیع اموره علی جهة الاستحسان و النشوء علیه و التقلید للآباء و الاسلاف و الکبراء
و الاتکال علی عقولهم فی دقیق الاشیاء و جلیلها **شرح** الواسعة گنجایش بمعنی بی استحقاق عذاب
آخرت بودن در بیکاری آن الناس مردم و مراد اینجا جمعی اند که شبیه ما است که محکمات قرآن را فهمیده از پیشوایان شده
اند در اختلاف از روی ظن و اهمال شکی نکرده این برادر دینی اهل دیر و شک کرده در بدی ناس چه حال اهل دهر
بسیار رسوا است چنانچه ظاهر میشود از کتاب الایمان و الکفر در باب فی علامة المعاد بخلاف حال ناس المقام

به تکلیف الله تعالی ادا است بحال ایشان میماند که اگر قبول ادب نمایند از روی هوا و هوس خواهد بود و
غنده و رغبت ندو و اگر واگذاشت تکلیف را از اهل عیب در خرد چه تحقیق آفریده ایشان را قسمی آن آفریده که
ادب ندارند ادب و آموختن ادب را و این منافات ندارد با آنکه ایشان تاب امر و نهی غیر الله تعالی داشته
باشند در بعضی چیزها و گردانیدن الله تعالی باعث زندگی اهل عیب در خرد در دنیا بی عیبان در خرد و گردانید
زندگی بی عیبان در خرد را سبب ادب را آموزانیدن آن بایمعنی که اگر آموزانیدن الله تعالی ادب را برابر
رسولان و رسانیدن رسولان ادب را با نشینان ایشان نمیشود آدمی زاد زنده نمیماند و این منافات
ندارد با آنکه بعض بی عیبان در خرد فرمان برادری پیغمبران یا امامان نکنند ادب یاد نگیرند و با وجود این
زندگی کنند **اصل** ولو کانت الجهالة جائزة لاهل الصحة والسلامة لجاز وضع التکلیف عنهم
وفی جواز ذلک بطلان الکتب والرسل والاداب وفی رفع الکتب والرسل والاداب فساد التدبیر
والرجوع الی قول اهل الدهر **شرح** فا از جای بیان ست برای فرعیت آداب بفتح همزه و الف و دال
بی نقطه و الف جمع ادب روشهای برگزیده التدبیر رعایت مصلحت در عمل یا ترک آن خوذ است از دبر بضم دال و
ضم با بمعنی دنباله یا اعتبار در رعایت مصلحت عاقبت اندیشی می باشد و آن را تدبیر می نامند مثل ولئن سألتهم من
خلقهم لیقولن الله فانی یؤفکون و بیان میشود در شرح و قد قال الله عز و جل الا من شهد بالحق تا آخر در خطبه و آن را
اختیار نیز می نامند یعنی بیان این آنکه اگر جائز می بود جهالت بی عیبان در خرد را هر آینه جائز می بود الله تعالی را
واگذاشتن تکلیف تحصیل علم از روی وحی الهی از ایشان چه فسادی در آن متصور نیست غیر آنکه پیروی حکم الله
غیر الله تعالی در مسئله که اختلاف در آن و در دلیل آن بعد از انکار ربوبیت رب العالمین است خواه در
یک مسئله و خواه در جمیع مسائل و حاصل آنکه در جائز بودن آن بر الله تعالی لازم می آید عبث بودن
کتاب های الله تعالی و رسولان الله تعالی و روشهای که ایشان تعلیم کرده اند و حال آنکه در برطرف کردن
کتاب ها و رسولان و ادب لازم می آید برطرف بودن تدبیر الله تعالی در عمل آسمانها و زمین و آدمیان و
مانند آنها و بازگشت بسوی گفته دهریه که فاعل این جهان را بی اختیار میشمرند بنا بر زعم ایشان که تخلف
معلول از علت تامه محال است و میگویند که ما هی الا حیوتنا الدنیا نموت و نحیی و ما یهلکنا الا الدهر چنانچه در
سوره الجاثیه است و مضمون آن این است که نیست مگر زندگی ما که در دنیا است میمیریم و زنده میشویم و نمی میراند ما را
مگر زمانه و بطلان این ضروری دین اسلام است بتفصیل ذکر میشود در کتاب التوحید در حدیث اول باب اول
در شرح ان الذین یلحدون الیه ... انه الدهر تا آخر حکایت ترسائی گفت معجزات محمد و نبوت او پیش ما ثابت
نیست و اعتقادی بقول شما نداریم گفتیم اگر یهودی بشما این سخن گوید چه خواهید گفت جواب ما همانست پس عیسی
است آدم علیه السلام کسی را لایق نیست که این سخن با ما گوید و اگر ایشان گویند جواب آنست که اینجهان بی صانع
اکمل اختیاری که عادل حکیم باشد نیست و اگر عارم با ختلافات و پیروی ظن باشد چنانچه شما و هر که غیر شیعه

وخوش آیندهای که حاصل شده اند بر او مثل اینکه آفتاب و ماه و ستارها و آسمانها هر کدام مقداری و جایی و صفتی دارد از خود چنین نشده بلکه کسی که آفریدگار است چنین کرده **اصل** فینبههم الی معرفته
لئلا یبقی لهم الی یحتجوا به علیه من امر الله تعالی واحکام الکتاب (؟) لیسمع الجاهل و یرده لا ینکر الیهم معالم ما سوا
الم یوحد علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق وقال بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه **شرح**
چون مصنف رحمه الله تعالی فارغ شد از بیان اینکه این تکلیف واقع در خبر در باب ترک اختلاف و پیروی
ظن شروع کرد در بیان اینکه این تکلیف واقع همیشگی است و معلوم است از قرآن التذب خواندن
کسی را بسوی کاری او روی جهانم معرفته شناختن و مراد اینجا اعتراف کردن و گرویدن تمام دست بر ربوبیت الله
تعالی که شناخته شده است و الجهل نادانی و مراد اینجا نه معرفت است بسبب اختلاف و پیروی ظن بالدین که سبب
دل بسته شده و سکون یافته و نقطه در باب فرمان برداری و دین الٰهی عبارت از اسلام است و آن متضمن ترک
اختلاف و پیروی ظن است چنانچه گفته در سورهٔ آل عمران ان الدین عند الله الاسلام وما اختلف الذین
اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم یعنی پس خواند الله تعالی ایشان را بخود در بسوی اعتراف
بر ربوبیت او تا مبادا ترک کنند واجب کرده و روا داشته باشد برای ایشان این را که اعتراف کنند بدین او
بحجتهای او در بیان نیک و بد کارها به رعایت کنند مصلحت هر چیزی ترک واجب نمیکنند و روا نمیدارند اعتراف
نکردن به ربوبیت او را و روا نمیدارند که انکار کنند دین او را و درین اشارت است که کسی که اختلاف و پیروی
ظن نماید اعتراف به ربوبیت الله تعالی نکرده و منکر دین و احکام او شده پس الله تعالی گفت در سورهٔ اعراف
که آیا گرفته نشده در توریه بر جهودان که اختلاف و پیروی ظن میکنند در احکام الٰهی پیمانی که گرفته شده در هر کتابی
از کتابهای الٰهی که فرود آمده بر رسولی از رسولان الٰهی که فرستاده شده بسوی امتی از امتان از زمان آدم
تا آخر الزمان و آن پیمان این است که نگویند جهودان و غیر ایشان بر الله تعالی یا نمیکه دکانی در باب کارخانه
الٰهی دانسته شود هر چیزی که همه یا بره اختلاف در آن بود در دلیل آن و حکمی از پیش خود نکنند بلکه آن گویند که حق است
یا نمیکه دانسته که موافق حکم الٰهی است نه اگر ظن داشته باشند باطل خواهد بود نه حق چنانچه الله تعالی در سورهٔ
یونس و سورهٔ النجم گفته ان الظن لا یغنی من الحق شیئا بدرستیکه ظن جای بکار آمدنی نمیگیرد اصلا خواه موافق واقع
باشد و خواه مخالف واقع و خواه در فتوی باشد و خواه در عمل خود و الله تعالی در سورهٔ یونس سرزنش جمعی کرد
که میگویند محمد افترا کرده قرآن را گفته که او افترا نکرده بلکه ایشان در دروغ میشمارند چیزی را که بی تعلیم دیگری فرو گرفته
الله بان نسبت تفصیل و هنوز تعلیم دیگری نیامده نزد ایشان بیان مشکل آن **اصل** وقال بل کذبوا بما لم
... والذین یماری من یقول الحق عن ... فی المقام علی الجهل ... بالسؤال والتفقه فی الدین
فقال فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون
وقال فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون **شرح** پس ثابت شد که هستند بی عیبان در خرد و در شمار مردمی

مناف اصول کافی

اعتراض وارد می‌آید از هر رسولی تا آمدن رسولی دیگر و همیشه بوده الله تعالی هیچ‌یک رعایت کننده مصالح الآدم
بهمزه و الف و دال و الف رونشهای برگزیده و ذکر جمع اینجا باعتبار تعدد رسل است و میتواند بود که تعدد
اجزای شریعت هر رسولی نیز در آن منظور باشد یعنی پس معلوم شد ازین گفتها که اگر گنجایش میداشت بی عیبان
در خرد را ماندن بر اختلاف و پیروی ظن هر آینه امر میکرد ایشان را بسوال و نمیبود اینکه محتاج شود الله تعالی
در دفع اعتراض خود بسوی فرستادن رسولان بخلایق با کتاب‌های الهی و آداب و می‌بودند بی عیبان در
خرد در آن وقت که فرستادن رسولان نباشد مانند ستوران و مانند با عیبان در خرد این محال است چه اگر
بی عیبان در خرد چنین میبودند هر آینه باقی نمیماندند یک چشم زدن زیرا که اگر حکمت تکلیف و منع از اختلاف و
پیروی ظن نبودی خلق از میان زمین و آسمان عبث بودی و الله تعالی منزه است از عبث چنانچه گفته
أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا **اصل** فَلَمَّا لَمْ يَجُزْ بَقَاؤُهُمْ إِلَّا بِالْأَدَبِ وَالتَّعْلِيمِ وَجَبَ أَنَّهُ لَا بُدَّ لِكُلِّ صَحِيحِ الْخِلْقَةِ
كَامِلِ الْآلَةِ مِنْ مُؤَدِّبٍ وَدَلِيلٍ وَمُشِيرٍ وَآمِرٍ وَنَاهٍ وَأَدَبٍ وَتَعْلِيمٍ وَسُؤَالٍ وَمَسْأَلَةٍ **شرح** صحیح الخلقة عبارتست
از قابل تکلیف از جمله رعیت هر یک از مؤدب و دلیل و مشیر و آمر و ناهی عبارتست از امام زمان عالم بجمیع آداب
الهی خواه نبی و خواه وصی نبی بالاستقلال بیرون آوردن غسل از کندوج و اینجا استعاره شده برای بیان ادب
نائل اسم ادب و تعلیم اشارتست بقسمی از ادب که پیش از سوال تعلیم آن شده در محکمات کتاب الهی و سوال و مسئله
اشارتست بدیگر از ادب که در محکمات کتاب الهی نیست و حاجت بسوال اهل الذکر در آن هست مسئله بصیغه اسم
مکان برای کثرت است و مراد اینجا کسی است که قابل این باشد که خلائق در مشکلات رجوع باو کنند سبب
علم او بجمیع آداب الهی و ذکر این اینجا برای آنست که مبادا مردم سوال کنند پیروان ظن را یا مراد بمسئله قضیه مشکل
است از احکام دین و ذکر این اینجا برای آنست که مبادا مردم سوال کنند از آنچه حاجت بسوال آن نباشد خواه
باعتبار اینکه لغو باشد مثل اکثر مسائل فلاسفه و امثال ایشان و خواه باعتبار اینکه معلوم میشده باشد از محکمات
قرآن یا بدلیل عقلی محض که مسائل اصول باشد پس چون جائز نیست نامردن خلائق مگر بقرار دادن الله تعالی ادب
را برای بی عیبان در خرد و آموزانیدن الله آن ادب را برسولان و آموزانیدن رسولان آن ادب را
بجانشینان خود ثابت شد اینکه ناچار است هر بی عیب در خرد بالغ را از طلب آموزگاری رهنما و مصلحت آموز
و فرماینده بنیک و منع کننده از بد و ناچار است او را از علم ادب الهی و یاد دادن ادب او را و ناچار است او را
از پرسیدن نادانسته و از تعیین محل سوال که حلال المشکلات باشد **اصل** فَأَحَقُّ مَا اقْتَبَسَهُ الْعَاقِلُ
وَالْتَمَسَهُ الْمُتَدَبِّرُ الْفَطِنُ وَسَعَى لَهُ الْمُوَفَّقُ الْمُصِيبُ الْعِلْمُ بِالدِّينِ وَمَعْرِفَةُ مَا اسْتَعْبَدَ اللَّهُ بِهِ خَلْقَهُ مِنْ تَوْحِيدِهِ
وَشَرَائِعِهِ وَأَحْكَامِهِ وَأَمْرِهِ وَنَهْيِهِ وَزَوَاجِرِهِ وَآدَابِهِ إِذْ كَانَتِ الْحُجَّةُ ثَابِتَةً وَالتَّكْلِيفُ لَازِمًا وَالْعُمُرُ يَسِيرًا
وَالتَّسْوِيفُ غَيْرَ مَقْبُولٍ **شرح** فا برای تفریع است الاقتباس کسب چیزی که تابان باشد مثل چراغ التمس بجبر
دال بی نقطه و سکون یا و دو نقطه در پائین مصدر باب ضرب فرمان برداری الله تعالی مراد اینجا چگونگی فرمان برداری است

عمل بخبر واحد بشروط مقرره زیرا که برهان دال بر جواز آن افاده علم ببراءت ذمت بآن میکند و این احتراز است
از تادیه بظن به براءت ذمت مثل تادیه فریضه صیام شهر رمضان بی صیام یوم الشک و به بدلیلی از
خارج که دلالت بر مجزی بودن کند و مثل پیروی یکی از دو کس که دعوی امامت کنند بعلم بآنکه او بخصوصیت
امام مفترض الطاعة و شاه بحق است و مراد بیقین استقرار و طمانینت خاطر است بر چیزی و ذکر یقین
بعد از ذکر علم اشارت است بآنکه گاهی علم مستعمل میشود در اعم از یقین و آن شامل ظن می باشد و اینجا
آن مراد نیست و آن مجاز لغوی است اگرچه موافق اصطلاح منطقیین است و مراد بصیرت دیده دل است
و ذکر بصیرت بعد از ذکر یقین اشارت است بآنکه یقین گاهی مستعمل میشود در آنچه صاحبش اعراض از مقتضای
آن می کند مثل آیت سوره نمل و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم و مراد اینجا آن نیست و از آنچه گفتیم ظاهر
میشود که عطف در و یقین و بصیرت از قبیل عطف تفسیر است یعنی و لازم کرده شده از جانب الله تعالی
در آنچه بندگی فرموده بآن آفریدگان خود را که توحید او در ربوبیت و تصدیق ثواب و عقاب در روز
قیامت است این است که بسوی او رسانند جمیع مفروضات او را از روی علم ببراءت ذمت
و قرار خاطر و دیده دل تا باشد رسانیدنها پسندیده نزد صاحب کل اختیار خود و سزاوار باشد
ثواب او را و بزرگ جزای او را **اصل** لان الذی یؤدی بغیر علم و بصیرة لا یدری
ما یؤدی و لا یدری الی من یؤدی و اذا کان جاهلا لم یکن علی ثقة مما ادی و لا مصدقا لان المصدق لا
یکون مصدقا حتی یکون عارفا بما صدق به من غیر شک و لا شبهة لان الشاک لا یکون له من
الرغبة و الرهبة و الخضوع و التقرب مثل ما یکون من العالم المستیقن **شرح** این استدلال است بدلیل
عقل بر شرطی که مذکور شد و این دلیل عقلی راجع میشود بآنچه الله تعالی احتجاج بآن کرده در آیات بسیار مثل آیه سوره
الم سجده که الله الذی خلق السموات و الارض و ما بینهما فی ستة ایام ثم استوی علی العرش ما لکم من دونه من ولی
و لا شفیع افلا تتذکرون بنا بر آنکه ولی بمعنی پیشوا و امام است و شفیع بمعنی جفت شونده و پیرو است و مثل آیه
سوره زخرف و لئن سالتهم من خلقهم لیقولن الله فانی یؤفکون یعنی این شرط برای آن است که آنکس که میرساند
فریضه بیدانش و دیده وری نمیداند که چه میرساند باعث براءت ذمت از فریضه یا غیر آن و نمیداند که بسوی
که میرساند الله تعالی یا کسی که بخیال او معبود است و غیر الله تعالی است و وحدانیت در ربوبیت او
و چون نداند این دو را نخواهد بود بخاطر جمع از آنچه رسانیده و نخواهد بود گرویده بثواب و عقاب روز
قیامت و بوحدانیت الله تعالی در ربوبیت بمعنی صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز بودن زیرا که گرویدن
بآن نمی باشد گرویده بآن مگر وقتی که بوده باشد شناسا بچیزی که گرویده بآن بی شک و بی شبه زیرا که
کسی که شک داشته باشد در ثواب و عقاب روز قیامت و وحدانیت الله تعالی در ربوبیت
نمی باشد او را از امید ثواب روز قیامت و بیم عذاب روز قیامت در امر پرستش الله تعالی

هو الباطل خواه مصدریه باشد و خواه موصوله باشد الشهادة خبر دادن از روی علم و یقین و افراد در من شهد
اشارتست باینکه این شاهد بغایت کمیابست اگرچه هیچ زمانی از امامی که شاهد تواند بود نیست یا در بالحق برای ملابست
است بالحق بکار آمدنی و مراد اینجا رعایت مصلحت است در شهادت و اشارتست باینکه شهادت در موضع وجوب
تقیه مشتمل بر نوعی از باطل است و او در وهم حالیه است و ضمیر راجع بشفعاء است که مفهوم است از لفظ الشفاعة
و ایضا مفعول یدعون است که محذوفست برای افادهٔ عموم یا ضمیر راجع بالذین است برای اشارت باینکه
ایشان میباید که شفعاء بیرون از آن باشند و جایز نیست که داعیان باشند و مراد بالعلم علم یا نیست که آن عوض شهادت
بحق است و از روی ظن نیست و بیجا نیز نیست مخفی نماند که این آیه دلالت میکند بر اینکه عمل کسی بفتوای دیگری
بر سه قسم است اول اینکه آن فتوی از روی یقین بحکم واقعی نباشد دوم اینکه از روی یقین بحکم واقعی باشد اما آنکس
تجویز کند سوم اینکه از روی یقین بحکم واقعی باشد و آنکس داند یا که آن از روی یقین بحکم واقعی است و در
دو قسم اول آن فتوی مقبول نیست و عمل بآن جائز نیست و در قسم سوم مقبول است و عمل بآن جائز است
و این است حاصل کلام مصنف در تفسیر این آیه دوم جمله معترضه است میان معطوف و معطوف علیه برای
تقویت سابق بدلیل عقلی و حاصل دلیل عقلی این است که تادیه فرائض بی علم بشهادت شاهد منافات دارد
با تصدیق بوحدانیت الله تعالی در ربوبیت و اشارت باین میشود در کتاب التوحید در حدیث دوازدهم
باب شانزدهم که باب معانی الاسماء و اشتقاقها است که سالت ابا جعفر علیه السلام ما معنی الواحد فقال
اجماع الالسن علیه بالوحدانیة کقوله ولئن سالتهم من خلقهم لیقولن الله و بیان میشود ضمیر منصوب سالتهم
راجع بشفعاء است یا راجع بالذین یدعون است یا راجع بهر دو است و حاصل همه یکیست و مراد از اهل ضلالت
جمله منسوبان باسلام است بقرینه اینکه در غیر ایشان دهریه هستند چنانچه می آید در کتاب التوحید در حدیث اول
باب اول ان الذین یذهبون الیه و یظنون انه الا الدهر تا آخر و دهریه دو صنفند چنانچه می آید در کتاب الایمان
والکفر در باب صد و شصت و ششم که باب وجوه الکفر است و دهریه اقرار باینکه الله تعالی خالق ایشان است
نمیکنند پس تصدیق وحدانیت الله تعالی در ربوبیت ندارند و قیله در آیت سوم در قراءت عاصم و حمزه مجرور
بعطف بر الحق است که در آیت اول است و در قراءت ابن کثیر و ابن عامر و نافع و کسائی و ابو عمرو منصوب و
مفعول معه است و در قراءت شاذه مرفوع و مبتدا است و جمله یا رب بنا بر اول و دوم مفعول قیله است و
بنا بر سوم خبر مبتدا است و جمله مرکبه از مبتدا و خبر معطوف است بر جمله هم یعلمون و حاصل همه یکی است و بر تقدیر
ضمیر راجع بمن موصوله است و مراد این است که چون شهادت آنکس در موضع وجوب تقیه از مخالفان نیست
در آن موضع عذر خواهی میکنند نزد الله تعالی باینکه ایشان مومن نمیشوند تا من ادای شهادت نزد ایشان
نیز کنم پس مشار الیه هؤلاء اهل اصرار عدم ایمانست مادام که اصرار داشته باشند از جمله این است یا مطلق
خطاب در فاصفح متوجه برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است باعتبار اینکه اهل ضلالت در اصحاب بوده اند

بر هفت قسم اند اول من یعبد الله علی حرف معاندون که مذکور میشوند در خطبه دوم المؤلفة قلوبهم و قسم دوم بر چهار
قسم است اول اهل خلطوا عملا صالحا وآخر سیئا دوم مرجون لامر الله سوم مستضعفون چهارم اصحاب الاعراف
چنانچه بیان میشود در کتاب الایمان والکفر در باب صنوف الناس و این هفت قسم غیر آنهاست که بیان میشود در بابی علیحده
در کتاب الایمان والکفر مگر اهل خلط که مذکور میشوند در باب اصحاب الاعراف برای کمال مناسبت و مصنف در بیان آنکه
اهل شک دو خطر دارند یکی در قیامت و دیگری در دنیا این را گفته در باب و اصح میشود احادیث باب الشک که باب چهارم
است از کتاب الایمان والکفر والشرک ام که آنست و خبر شش آن مخروری است تفسیر آیت میآید در کتاب الایمان والکفر
در باب صد و هفتاد و ششم که باب فی قوله تعالی ومن الناس من یعبد الله علی حرف است یعنی و کار در کسی که
صاحب شک باشد در شهادت بجا آورنده باشد فریضه را بی دانش و دیده وری بیراوت نوسانه فریضه مثل
کسی که اعتقاد امامت دوازده امام داشته باشد اما یقین بآن نداشته باشد بسوی الله تعالی است در قیامت
اگر خواهد بنا بر خود مصلحتها بخشایش میکند برای او پس قبول عمل او میکند و نقصش سهل است و اگر خواهد بدانا ساختن
خود مصلحت بآنهم میگرداند برای او عملهای او را و قبول نمیکند آنها را و این منافی عدالت الله تعالی نیست چه
بیان جواب آنکس از الله تعالی این نیست که بجا آورد فریضه را با دانش و دیده وری و تفقه که تا نباشد آنکس
از جمله جماعتی که بیان کرده الله تعالی زشتی ایشان را در ضمن بیان خطر ایشان در دنیا باین روش که گفته در
سوره حج و از مردم کسی است که پرستش میکند الله تعالی را بر کناره دل چه پیروی ظن میکند و نمیداند
که اقرار بربوبیت الله تعالی چیست و پیروی رسول و جانشینان او کدام است پس اگر برخورد او بخوبی
در دین حق مثل مال و اعتبار میماند بر آن پرستش بسبب آن خوب و اگر برخورد او بر مثل افلاس و بی
اعتباری بر میگردد بجانب شرک صریح بر آن راهی که در باطن دارد که شک و بی دانشی و بی یقینی باشد زیان
داده آنکس دنیا را چه افلاس در دنیا بنیاد آن دارد در عوضی نمیآرد و آخرت را چه عذاب الهی را البته در
می یابد زیانکاری دنیا و آخرت او زیانکاری ظاهر است که در آن شکی نیست اینکه گفتیم که آنکس که از جمله جماعت
میشود بواسطه آنست که آن زیانکار دنیا و آخرت در آمده در دین حق بی دانش و بی یقین بسبب واسطه
دین گردیده بیرون رفتن صریح او از دین حق بسبب بی دانشی و بی یقینی مخفی نماند که از این شرح که کردیم ظاهر میشود که
با در لفظ بغیر علم در اول برای مصاحبت است و در دوم برای سببیت است **اصل** و قد قال العالم علیه
السلام من دخل فی الایمان بعلم ثبت فیه و نفعه ایمانه ومن دخل فیه بغیر علم خرج منه کما دخل فیه وقال
علیه السلام من اخذ دینه من کتاب الله وسنة نبیه صلی الله علیه وآله زالت الجبال قبل ان یزول ومن
اخذ دینه من افواه الرجال ردته الرجال وقال علیه السلام من لم یعرف امرنا من القرآن لم یتنکب الفتن
شرح العالم در اینجا و مراد اینجا خصوص صاحب الزمان صلوات الله علیه است بتوسط سفرا یا بی توسط ایشان و ازده و از دهم
امام است یا مراد خصوص امام هفتم است علیه السلام یعنی و تحقیق گفته در بیان آن خبر آنکه تتمیم امام علیه السلام گردیدن که

دمکار است و معصیت بی آن محال است و جمیع را علت تامه معصیت آنچنان مکبر خاصی با نقطه و سکون
ال با نقطه مهربانی کردن الله تعالی با کسی بعد از دادن توانائی بر هر یک از طاعت و معصیت با آنکس همین معنی
که بیان شد و چون این مهربانی داخل علت طاعت نیست و ترک این مهربانی داخل علت تامه معصیت نیست پس
اهل معصیت توانائی بر طاعت دارند و طاعت نمیکنند و اهل طاعت توانائی بر معصیت دارند و معصیت
نمیکنند و حجت الله تعالی در ثواب اهل طاعت و عذاب اهل معصیت باطل نمیشود و لیکن در دلها گاهی وسوسه
می افتد که چه مصلحت است الله تعالی به بعضی مهربانی کرد و اهل طاعت شدند و به بعضی نکرد و اهل معصیت شدند و خود
را تسلی باید کرد بآنچه در احادیث دوازده امام علیهم السلام وارد شده که از این وسوسه پیغمبران تعالی نیستند
چه سر این که در کما هو حقه معلوم غیر الله تعالی نیست و حاصل کردن علم بآن از توانائی خلائق بیرون است و طلب علم
بآن فضولی و بی تحشمی با الله تعالی است و سر این کار فی الجمله ظاهر میشود از آنچه می آید در حدیث دوم باب سی یکم
کتاب التوحید در شرح علم منهم فعلا فجعل فیهم آلة الفعل بیان آن در این مقام این است که الله تعالی دانست
از ازل که با دادن وسعت و قدرت و مقویات طاعت که قدر مشترک میان سعید و شقی است سعید باختیار
خود طاعت میکند مگر الله تعالی کاری با او کند که باعث این شود که باختیار خود از آن طاعت برگردد و الله تعالی
چون آن کار را نکرده با او مهربانی کرده خواه مهربانی های دیگر بفعل مقویات طاعت کند خواه نه و شقی باختیار
خود معصیت می کند مگر آنکه الله تعالی کاری با او کند که باعث این شود که باختیار خود از آن معصیت برگردد
و الله تعالی چون آن کار را نکرده با او نامهربانی کرده خواه نامهربانی های دیگر بفعل مقویات معصیت کند خواه
نه هر یک از اراده و استیداع متعدی میشود بدو مفعول بنفسه و اینجا مفعول عدم نائب فاعل شده یعنی
و آن تفاوت میان داخل در ایمان بعلم و داخل در ایمان بغیر علم توفیق الله تعالی و بی توفیقی او است بیان
این آنست که هر کس که خواست الله تعالی بدانائی خود بمصلحتها توفیق او را و آن را که بوده باشد گرویدن او
به یگانگی الله تعالی و برسالت رسولش و بجانشینی امام حق مستحکم و برقرار و وسیله ساخته برای او باشتهای را
که میرساندن آن باشتها او را باینکه فراگیرد دین خود را از قرآن و بیان رسول علیه السلام بدانش و یقین و
دیده وری باینکه فراگیرد از محکمات قرآن و محکمات بیان رسول چنانچه گذشت در شرح و خطر علی غیر ائم تا آخر
پس آنکس پاینده تر است در دین خود از کوههای پاینده که پایندگی و بسیاری آنها زمین را الله تعالی
به هوا و آب بند کرده که نجنبد چون هوا و آب دور کوهها را گرفته اند مانع حرکت آنها می باشند چنانچه تجربه
شده که کاغذ تا پیچیده از بالا بزیر دیرتر می افتد از پیچیده پس هوا و آب مانع جنبیدن زمین اند و چون نزد قیامت
الله تعالی کوهها را از زمین برمیدارد زلزله بهم میرسد در زمین و بعد از آن نیز ایمان این مومن پاینده
است و هر کس که خواسته باشد الله تعالی بدانائی خود بمصلحتها بی توفیقی او را و اینکه بوده باشد دین آنکس
بعاریت داده شده و سپرده شده و وسیله ساخته برای آنکس باشتهای خود آن را و باشتهای قبول گفته

نفعی ندارد دو معنی های دیگر برای این آیت گفته اند در این حدیث اشارت بآن هست که آنها خوب نیست
اصل وذكرت ان امورا قد اشكلت عليك لا تعرف حقائقها لاختلاف الرواية فيها وانك تعلم ان
اختلاف الرواية فيها لاختلاف عللها واسبابها وانك لا تجد بحضرتك من تذاكره وتفاوضه ممن تثق
بعلمه فيها **شرح** چون فارغ شد مصنف رحمه الله تعالی از جواب سؤال اول که مذکور شد چنانچه بیان شد شروع
کرد در بیان سؤال دوم که آن را ذکر کرده تا جواب آن را نیز گوید و این سؤال در باب عمل اینکس است با حادیثی
که بعض آنها با بعض دیگر منافات دارد و در باب عبادات و مانند آنها واقع شده چه اگر فتوی بمضمون آن
احادیث باشد آن احادیث در باب دیوان میان مردم باشد جوابی که مصنف خواهد گفت موافق نیست
متن تذاکره عبارت از سؤالی صاحب الزمان است که مصنف رحمه الله تعالی مجاور ایشان بوده در بغداد
و حوالی آن متن در متن تثق ابتدائیه است متن تثق عبارت از صاحب الزمان علیه السلام است که مصنف
رحمه الله تعالی در جواب تعیین از روایت آن امام علیه السلام سکند یعنی گفتی این را که کاری چند که عمده است مشکل
شد بر تو چه میدانی بکار آمدنیهای آنها را بواسطه منافات حدیث ها از دوازده امام علیهم السلام در آن کارها
و این را که میدانی که منافات حدیثها در آن کارها برای منافات و با عثها و سببهای آن حدیثها است مثل
تقیه و بیان واقع نه برای آنکه بعضی از دوازده امام علیهم السلام پیروی ظن کرده باشند در فتوی و آنرا
نمی یابی نزدیک خود کسی را که در باب آن کارها گفتگو کنی با یکدیگر از جانب آنکه خاطر جمع می باشی بدانائی او در آن
کارها که چه باید کرد **اصل** وقلت انك تحب ان يكون عندك كتاب كاف يجمع فيه من جميع فنون علم
الدين ما يكتفي به المتعلم ويرجع اليه المسترشد ويأخذ منه من يريد علم الدين والعمل به بالآثار الصحيحة
عن الصادقين عليهم السلام والسنن القائمة التي عليها العمل وبها يؤدى فرض الله عز وجل وسنة نبيه
صلى الله عليه وآله **شرح** الفنون جمع فن است تمام خبری علم الدين است مسائلی است که بر هر مرد لازم است دانستن آن یا
گرویدن بآن برای روز جزا بکار آید و آن مسائل بر سه قسم است **اول** مسائل اصول دین و آن مسئله چند است که منکر
آنها بعض آن انکار کافر است و همیشه در عذاب جهنم است مثل اینکه الله تعالی یگانه است **دوم** مسائل فقه
و آن مسئله چند است که در آنها بیواسطه بیان حلال و حرام افعال تخصیصه شده است و از اصول دین نیست پس
منکر یکی از آنها بجنس آن انکار کافر نیست اگرچه کافر شود بواسطه آن که آن از ضروریات دین باشد و انکار آن
لازم داشته باشد انکار یکی از اصول دین را مثل اینکه حج واجب است بر هر که استطاعت داشته باشد **سوم**
مسائل اصول فقه و آن مسئله چند است که در آنها بیان حلال و حرام افعال کلیه شده باشد تا بواسطه آن بیان
حلال و حرام افعال تخصیصیه شود مثل اینکه واجب است در مسئله فقه نا دانسته عمل کردن بظاهر قرآن مقتدی
و تفاوت چه عمل کردن بظاهر قرآن فعلی است کلی و تا این مسئله مقدم دانسته هر فعل تخصیصی که در بیان آن ظاهر
قرآن مبین و بیان این سه قسم و وجهی دیگر می آید در حدیث اول باب صفة العلم از کتاب العقل بیان آنکه گر

تو نیم یک مسئله از مسائل اصول فقه که حاکم است بر باقی مسائل آن دانسته میشود چنانچه هر که تتبع احادیث و آن
مسئله آنست که بظاهر قرآن و بحدیث صحیح عمل میتوان کرد در مسائل اصول فقه و دانستن این بجای دانستن باقی
مسئله اصول فقه است که علیحده دانسته نشده باشد و این است معنی حاکم بودن این مسئله **اصل** و قلت
او کان ذلک بحیث ان یکون ذلک سببا لما به امرنا اللہ بمعونته و توفیقه اخواننا و اهل ملتنا و یقبل بهم الی مراشدهم
شرح و گفتی اگر باشد کتاب کافی امید وارم که بوده باشد این کتاب وسیله نجات شیعهٔ دوازده امام از حیرانی در زمان
غیبت صاحب الزمان چه در می یابد اللہ تعالی بمدد خود و توفیق خود برادران ما را و همدینان ما را و می آورد میکند ایشان
را بسوی چیزهای که جای راستی ایشان ست یعنی اینکه ایشانرا در زمان غیبت امام در حیرانی محض نمیگذارد و پس
کتاب تو وسیله باشد بهتر است مخفی نماند که این تقریر مبنی بر این ست که جمله تیدارک استینافی بیانی سابق باشد
و می تواند بود که دعای باشد از ان برادر برای شیعهٔ دوازده امام یعنی اینکه دریابد اللہ تعالی برادران ما را
و روا آورد کند ایشان را و می تواند بود که صفت سببا باشد یعنی آنکه ضمیر بمعونته راجع بسبب باشد با وجود آنکه
ضمیر توفیقه راجع باللہ است **اصل** فاعلم یا اخی ارشدک اللہ انه لا یسع احدا تمییز شیء مما اختلف
الروایة فیه عن العلماء علیهم السلام برأیه الا علی ما اطلقه العالم بقوله اعرضوهما علی کتاب اللہ فما وافق
کتاب اللہ عز و جل فخذوه و ما خالف کتاب اللہ فردوه و قوله دعوا ما وافق القوم فان الرشد فی خلافهم
و قوله علیه السلام خذوا بالمجمع علیه فان المجمع علیه لا ریب فیه و نحن لا نعرف من جمیع ذلک الا اقله و لا نجد شیئا
احوط و لا اوسع من رد علم ذلک کله الی العالم علیه السلام و قبول ما وسع من الامر فیه بقوله بایهما اخذتم من
باب التسلیم وسعکم **شرح** اطلقه بقاف است و العالم العالم برای عهد خارجیست و مراد بالعالم هر دو جا
صاحب الزمان علیه السلام است که در نقل سوال آن برادر تعبیر از و بلفظ من تحقق لعلمه شد و الاطلاق رها کردن اسیر مانند آن
از بند و این اشارت است باینکه بصیغهٔ امر ادا شده بود و نظائر آن درین سه قول که منقول از صاحب الزمان علیه السلام
شد برای محض تجویز است مثل اذا احللتم فاصطادوا و پس منافات ندارد با مکروه بودن طلب آن سه وجه ترجیح در جای که امر
قبیل عبادات و مانند آنها باشد یا یعنی که در مانحن فیه میان دو کس نزاعی که دفع آن بمحاکمه قاضی است نباشد و شاید
که این سه قول را مصنف رحمه اللہ تعالی خود از صاحب الزمان علیه السلام شنیده باشد و این قصه را معلوم کرده
باشد و ظاهر سیاق کلام مصنف در کتاب الصیام در آخر باب پنجاه و چهارم که باب الرجل یجامع اهله فی السفر
او یقدم من سفره فی شهر رمضان است اینست که مصنف خود بخدمت او علیه السلام رسیده باشد و می تواند بود که سفرا
صاحب الزمان علیه السلام این سه قول را بمصنف رسانیده باشند و این قصه را اراده با نیز رسانیده باشند و نظیر
این گفتگو از مصنف رحمه اللہ تعالی می آید در کتاب الطهارة در ذیل حدیث نهم باب بیست و هفتم که باب صفة الوضوء و آن است
که هذا دلیل ان الوضوء انما هو مرة مرة لانه لو کان کما لم یطلق علیه السلام فی المرتین انکان سبیلهما سبیل الثلاث شد یرا که
آن فقرات برای بیان مکروه بودن شستن اعضای وضو دو بار است و در ان ها استعمال طلاق

امام دوازدهم علیه السلام جاری نیست والله اعلم **اصل** وقد یسر الله وله الحمد تألیف ما سألت وارجو
ان یکون بحیث توخیت **شرح** این در مقابل سخن برادر است که گذشت در ضمن و وقت تحب تا آخر و تحقیق میسر کرد
الله تعالی واو راست و بس ستائش این توفیق با سزاست ستائشی بهم آوردن کتاب کافی را که طلبیدی و امید
میدارم که بوده باشد بپایه که خواستی و دوست داشتی **مخفی** نماند که این عبارتها دلالت بر آن میکند که مصنف
رحمه الله تعالی خطبه را بعد از تمام تصنیف کافی نوشته است **اصل** فمهما کان فیه من تقصیر فلم تغض نیتنا
فی اهداء النصیحة اذ کانت واجبة لاخواننا واهل ملتنا مع ما رجونا ان نکون مشارکین لکل من اقتبس منه
وعمل بما فیه فی دهرنا هذا وفی غابره الی انقضاء الدنیا اذ الرب جل وعز واحد والرسول محمد صلی الله علیه وآله
خاتم النبیین والشریعة واحدة **شرح** التقصیر دادن چیزی خسیس بکار زیادتی و ترک کاری ضروری و معنی اول
اینجا مناسب تر است چه غالب استعمال آن در معنی دوم با عن میباشد و نیز اگر معنی دوم مراد میبود بجای کانت واجبة
کان واجبا مناسب تر بود یعنی پس هر چه باشد در کتاب کافی از تقصیر پس گناه ما نیست چه تقصیر نکرده ایم و تعمد در خبر دادن
خالص گفتگو بسوی دوستان مراد نیست که آن تقصیر اگر از ماست از روی خطا واقع شده و اگر از راویان پیش از ما
ماست یا کاتبان پس از ماست ما را تقصیر نیست چه بوده خالص گفتگو واجب بر ما بر هر که از و آید برای برادران
ما و اهل دین ما که شیعیان دوازده امام باشند پس خودداری از خالص گفتگو حرام و باعث عذاب است با وجود آنکه
امیدوارم که باشیم شریکان در ثواب با هر کس که کسب نور حق کند از این کتاب و عمل کند بآنچه حق است و در این
کتاب است در زمان ما که حاضر است و در آینده آن تا سر آمدن دنیا و این امید بنابر این است که حق تغیر نمی یابد
چه صاحب کل اختیار عالم جل وعز یکی است که اگر دو میبود ممکن بود که خلاف شریعت محمدی حق شود و رسول که محمد است
صلی الله علیه وآله آخر پیغمبر آنست که اگر پیغمبری دیگر می آمد ممکن بود که خلاف شریعت محمدی حق شود و شریعت محمدیه
یکی است که اگر متعدد میبود موافق گفته بعض اهل اجتهاد که ایشان را مصوبه مینامند ممکن بود که خلاف این شریعت حق شود
حاصل آنکه هرگاه در ترک نصیحت بیم عذاب آخرت باشد و در کردن نصیحت امید انعقاد ثواب باشد پس تقصیری که واقع
شده باشد دانسته نخواهد بود **مخفی** نماند که این عبارات دلالت میکند بر آنکه دعوی علم مضمون هر حدیث کتاب
کافی خوب نیست مگر آنکه مراد از تقصیر معنی دوم باشد **اصل** وحلال محمد حلال الی یوم القیامة وحرامه حرام الی یوم القیامة **شرح**
مانند این عبارت می آید در حدیث نوزدهم باب البدع از کتاب العقل یعنی و آنچه محمد علیه السلام در میان امت خود بیان
حلال بودن آن کرده حلال است و آنچه بیان حرام بودن آن کرده حرام است تا روز قیامت حتی مخالف آن در
نخواهد بود و این هم باعث امید نیست که مذکور شد **اصل** ووسعنا قلیلا کتاب الحجة وان لم نکمله علی استحقاقه
لانا کرهنا ان نبخس حظوظه کلها وارجو ان یسهل الله عز وجل امضاء ما قدمنا من النیة ان تأخر الاجل صنفنا
کتابا اوفی فی الحجة اوسع واکمل منه نوفیه حقوقه کلها ان شاء الله تعالی وبه الحول والقوة والیه الرغبة فی الزیادة
فی المعونة والتوفیق والصلوة علی سیدنا محمد النبی صلعم وآله الطاهرین الاخیار **شرح** الحول بفتح حای مهمله وسکون واو

ثمرهٔ عقل را و برعکس بدان بفتح میم مصدر میمی حصر مفهوم از تقدیم ظرف در به یحتج باعتبار احتیاج او ست پس منافات
ندارد با آنچه می آید در حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل که یا هشام ان لله علی الناس حجتین تا آخر یحتج بصیغه
مجهول است بدانکه حق ضد باطل است و مراد بحق بکار آمدنی است و مراد بباطل بکار نیامدنی است و آنچه
الله تعالی میکند حق است مثل آفریدن آسمان و زمین و ثواب اهل طاعت و عذاب اهل معصیت و آنچه اهل معصیت
میکنند باطل است و علم دین حق است و علمهای دیگر و ظن و اعتقاد مبتدا باطل است و بیان این آنست که
اعتقاد بر سه قسم است علم و ظن و اعتقاد مبتدا و ظن بر سه قسم است اول ظنی که صاحبش اقرار میکند که علم نیست
و آنرا ظن صریح می نامند دوم ظنی که صاحبش اقرار نمیکند که علم نیست و آن ظن خلاف واقع است و آنرا جهل
مرکب می نامند سوم ظنی که صاحبش اقرار نمیکند و آن ظن موافق واقع است و آنرا تقلید می نامند و در هر سه قسم
ظن داخل باطل است چنانچه الله تعالی در سورهٔ یونس و سورهٔ النجم گفته ان الظن لا یغنی من الحق شیئا بدرستی که
ظن جای بکار آمدنی نمیگیرد اصلا و اعتقادی که از روی خواهش طبع باشد مثل اعتقاد هر کس از عوام الناس که
دین پدرش حق است آنرا اعتقاد مبتدا میگویند و آن نیز داخل باطل است بطریق اولی و آن نیز مانند ظن بر سه
قسم و اعتقاد مبتدا ب صریح و جهل مرکب و تقلید و گاهی بر اعتقاد مبتدا ظن اطلاق می کنند مثل و ذا النون اذ
ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه و یاد کن یونس را وقتی که بیرون رفت از میان قوم خود خشمناک
بر ایشان و بسبب غضب گمان کرد که ما قضا و قدر بر سر او نخواهیم آورد آنچه را که آوردیم که برگشتن بمیان قوم
خود بسبب قبول توبه و ایمان قوم باشد مراد اینست که چون بسبب غضب این گمان خطا کرد قصد سفر بسیار دور
و دور و عبور از دریا کرد میسرش نشد یعنی و اول چیزی که ابتدا بآن میکنیم و کشاده میدهیم بآن این کتاب کافی خود را
کتابی است که در آن بیان میشود خوبیهای علم و بلندی مرتبهٔ پیروان علم و بلندی پایهٔ ایشان و بیان بدی و دانی
مثل ظن و زبونی پیروان ظن و پستی مرتبهٔ ایشان است ابتدا به بیان خرد و آنچه نسبت بآن دارد بواسطه آنست که
همیشه بود خرد مانند میخ آسیا که بر آنست گردش آسیای فکر برای تحصیل علوم عقلیه و نقلیه یا آسیای تکالیف سعدا
و اشقیا یا آسیای جهان که مرکب از زمین و آسمانست زیرا که همه بطفیل خرد مخلوق شده و بخرد و بس حجت گرفته میشود و اولا
بر مکلفان جزای صاحب آنست ثواب اگر بمقتضای آن کنند و بر صاحب آنست عذاب اگر بخلاف مقتضای آن کنند

اصل کتاب العقل

شرح کتاب کافی مشتمل بر سی و سه کتاب است که آخر کتاب الروضه و نیز جزء کافی باشد مشتمل بر سی و چهار کتاب است و این
کتاب اول آنهاست و در این عنوان اختصاری شده بقرینهٔ و اول ابتداء به تا آخر پس مراد کتاب العقل و فضائل العلم
و ارتفاع درجة اهله و علو قدرهم و نقص الجهل و خساسة اهله و سقوط منزلتهم است و درین کتاب بیست و سه باب است
اول باب العقل والجهل دوم باب فرض العلم و وجوب طلبه والحث علیه سوم باب صفة العلم و فضله
و فضل العلماء چهارم باب اصناف الناس پنجم باب ثواب العالم والمتعلم ششم باب صفة العلماء هفتم

چون آفرید الله تعالی خرد را، استخن آورد آنرا بایمعنی که آنرا راهنمای صاحبش بسوی حق کرد اگر پیروی آن کنند و بجا آرند
مقتضی آن عمل نکنند بعد از آن الله تعالی گفت او را بیا بسوی ما و بسبب وحی با پیغمبران فرا گیر بعض حق را که
غیب است مثل بعض مسائل متعلقه بمعرفت اسماء و صفات الله پس آمد بعد از آن گفت او را برو و غیر آنرا از جمله
حق بی احتیاج بوحی فرا گیر پس رفت و معنی غیب تفسیر این است که در آن اختلاف میرود و همیکابره و بچشم یا گوش یا
مانند آنها دانسته نشده و هنوز معلوم نشده بتوسط وحی الهی و نه برهانی عقلی که اختلاف همیکابره در آن نرود
چنانچه گفته در سوره شوری وما اختلفتم فیه من شیء فحکمه الی الله ذلکم الله ربی علیه توکلت والیه انیب پس از آن
گفت خرد را قسم بعزت و بزرگی خود که نیافریدم آفریده را که محبوب تر باشد بسوی من از تو باین معنی که هر چیز غیر تست
بطفیل تست و این است معنی حدیث مشهور که اول ما خلق الله العقل و مضمون آن می آید در حدیث
چهاردهم این باب و کامل نمی کنم البته ترا مگر در کسی که دوست میدارم او را که انبیاء و اوصیاء و امثال ایشان
باشند آگاه باش بدرستی که من در وقت پخته شدن تو نهی میکنم و در وقت پخته شدن تو عذاب می کنم بر
نافرمانی و در وقت پخته شدن تو ثواب میدهم بر فرمان برداری مراد این ست که اگر وجود و بلوغ تو نمیبود
تکلیف بهشت و دوزخ نخواست بود چنانچه مصنف رحمه الله تعالی تقریر کرده و بیان شد در شرح
اول ما بدء تا آخر مخفی نماند که عقل مخاطب نمی شود پس این کلام بر حقیقت نیست و در این تشبیهی هست
و این قسم تشبیه را استعاره تمثیلیه می نامند و لهذا در حدیث چهاردهم این باب ذکر ادبار پیش از
اقبال است پس مراد این است که جمعی که دعوی دانش در آنچه غیب است بریاضت و صفای باطن
یا بتندی فهم می کنند اهل جهالت اند دروغ می گویند چنانچه توضیح می آید در کتاب الحجة در حدیث چهارم
باب اول که خانت اذن شریک رسول الله صلی الله علیه وآله تا آخر و الله تعالی گفته در سوره نمل
ءاله مع الله قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین قل لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا الله پس هر که
او را دعوی الوهیت نیست میباید که در هر دعوی خود که اختلاف همیکابره در آن رود و برهانی عقلی یا نقلی
آورد و اکتفا نکند باینکه این بمکاشفه معلوم من شده و اذهان دیگران قاصر است از ادراک و الا
دروغ میگوید زیرا که عالم غیب غیر الله تعالی نیست و آن اهل جهالت محروم کرده اند خود را از استفاده بکتاب
الهی چون ایمان بغیب ندارند چنانچه گفته در سوره بقره هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب ۱ اصل عن
علی علیه السلام قال هبط جبرئیل علی آدم فقال یا آدم انی امرت ان اخیرک واحدة من ثلث فاخترها ودع
اثنتین فقال له آدم علیه السلام یا جبرئیل وما الثلاث فقال العقل والحیاء والدین فقال آدم علیه السلام انی قد
اخترت العقل فقال جبرئیل للحیاء والدین انصرفا ودعاه فقالا یا جبرئیل انا امرنا ان نکون مع العقل حیث کان قال
فشأنکما وعرج شرح در حدیث ست امیر المؤمنین علیه السلام که گفت فرود آمد جبرئیل بر آدم صفی علیه السلام پس گفت
ای آدم تحقیق من مامور شده ام از جانب الله تعالی با آنکه ترا مخیر کنم که بگزینی یکی از سه صفت ما پس بگزین یک و بگذار

صافی شرح اصول کافی

العباد في الحساب يوم القيامة على قدر ما آتاهم من العقول في الدنيا شرح يدق بدال بی نقطه و تشدید قاف
بصیغه مضارع معلوم غائب باب مفاعله است العقل خرد و خردمندی و اینجا هر دو مناسب است یعنی
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت خرده میگیرد اسد تعالی بندگان را در روز قیامت مگر بقدر آنچه
در دنیا بایشان داده از خردهای خود شان که چرا با وجود اینکه فهم خوب داشتید راه باطل گزیدید یا از
خردمند بیلی خردمندان که با وجود اینکه پیروان حق در میان شما بودند مثل رسولان و امامان و تابعان
ایشان فرمان برداری نکردید و پیروی باطل کردید پس وی ربانی که مومنان بیشتر باشند مر کافران و منافقان
آنجا خرده گیری بیشتر میشود چنانچه عذاب زنان پیغمبر علیه السلام در نافرمانی دو برابر عذاب زنان دیگر است

اصل قلت لابي عبد الله عليه السلام فلان من عبادته ودينه وفضله كيف عقله قلت لا ادري فقال
ان الثواب على قدر العقل ان رجلا من بني اسرائيل كان يعبد الله في جزيرة من جزائر البحر خضراء نضرة
كثيرة الشجر ظاهرة الماء وان ملكا من الملائكة مر به فقال يا رب ارني ثواب عبدك هذا فاراه الله تعالى ذلك
فاستقله الملك فاوحى الله اليه ان اصحبه فاتاه الملك في صورة انسي فقال له من انت قال انا رجل
عابد بلغني مكانك وعبادتك في هذا المكان فاتيتك لاعبد الله معك فكان معه يومه ذلك فلما اصبح
قال له الملك ان مكانك لنزه وما يصلح الا للعبادة فقال له العابد ان لمكاننا هذا عيبا فقال له وما
هو قال ليس لربنا بهيمة فلو كان له حمار رعيناه في هذا الموضع فان هذا الحشيش يضيع فقال له الملك
وما لربك حمار فقال لو كان له حمار ما كان يضيع مثل هذا الحشيش فاوحى الله الى الملك انما اثيبه على قدر
عقله شرح فلان مبتدا است من بفتح میم و تشدید نون مرفوع و خبر مقدم بر مبتدا است عبادته مرفوع و مبتدا
دوم است و جمله من عبادته خبر مبتدای اول است المن انعام و مراد اینجا چیزیست که بسبب انعام و توفیق الهی
است با نعمتی که در مرتبه کمال است و میتواند که من بکسر میم و سکون نون حرف جر برای تبعیض باشد و ظرف خبر
مبتدای محذوف باشد بتقدیر کذا و کذا این جمله خبر مبتدای اول باشد الدین بکسر دال پرهیزگاری از
معاصی الفضل بفتح فا و سکون ضاد با نقطه بخشش مال و مانند آن النضرة بفتح نون و کسر ضاد با نقطه و رای بی نقطه
است بمعنی تازه و خرم آن بفتح همزه و سکون نون که مکسور شده برای التقای ساکنین مفسره است زیرا که اوحی
متضمن معنی قال است نسبح در اول بصیغه معلوم باب ضرب است و در دوم بصیغه معلوم باب تفعیل و باب ضرب میتواند بود
گفتم امام جعفر صادق را که فلان کس کامل است در عبادتش و پرهیزگاریش و کرمش گفت چونست خردمندی و پیروی حقش
گفتم نمیدانم گفت بتحقیق ثواب آخرت بقدر خردمندی و پیروی حقست و طاعت ظاهر را اعتباری ندارد
بیان این آنکه مردی از فرزندان یعقوب که بر دین موسی یا عیسی بود طاعت میکرد خدا را در جزیره از جزیرهای دریا که
سبزه و خوش سبزه بسیار درخت پاکیزه آب بود و فرشته از فرشتها گذشت بر او پس گفت فرشته ای خدا که
ای صاحب کل اختیار من بنما بمن ثواب این بنده ات پس نمود اسد تعالی باو آن ثواب را پس کم شمرد فرشته

که پیش از رسالت نبی نباشد و تحقیق این می آید در شرح حدیث اول باب سوم کتاب الحجة یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله نصیب نکرده الله تعالی بندگان خود را چیزی بهتر از خردمندی و پیروی حق چه بخواب رفتن خردمند پیرو حق بهتر است از بیداری کشیدن شبهای ناخردمند پیرو باطل در عبادت مثل سفر حج و نفرستاده الله تعالی رسولی فرستاده بعبادت نبوت و نه رسول است بندگانی را اگر برای طلب کمال خردمندی و پیروی حق از امت او و مباشد خردمندی و پیروی حق در نبی و رسول کامل تر از خردمندی و پیروی حق در همه امت او و آنچه فعلیه میکند نبی در دل خود بجا نمی آورد بواسطه خردمندی کامل تر است از تعب کشیدن هر تعب کشنده غیر نبی در عبادت و بجا نیاورده بنده الله تعالی فرایض الله تعالی را اگر وقتی که فرا گرفته باشد علم آنها را از نبی و پیروی ظن نکرده باشد یا مراد آنست که فرا گرفته باشد علم آنها را از الله تعالی بسبب وحی نبی و حاصل هر دو یکی است و نمیرسند همه طاعت کنندگان غیر فراگیرندگان علم از نبی در کمال طاعت خود بانچه میرسد باین فراگیرنده علم از نبی و فراگیرندگان علم از نبی ایشانند صاحبان خرد مندیها که بیان ایشان کرده الله تعالی در چند سوره و می آید در حدیث سیزدهم و بجا آورد خود جانمی شد آنرا که تفصیل صفت فراگیرندگان علم از نبی که صاحبان خردمندیها اند مخفی نماند که چون در قرآن لفظ با تنکیر بیست بار و هشت شرح ظاهر ترشود اگرچه متواتر بود که نقل معنی یا قراءتی غیر مشهور باشد **اصل** عن هشام بن الحکم قال قال لی ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام یا هشام ان الله تبارک و تعالی بشر اهل العقل و الفهم فی کتابه فقال فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله و اولئک هم اولوا الالباب **شرح** این حدیث چون در دو روایت است یکی شرح نمیشود العقل خردمندی الفهم هوشمندی و فرق میان این دو آنست که خردمندی سبب هوشمندی نیست چه بکار بردن خرد باعث آن میشود که تمیز حق و باطل کنند احسنه عبارت از مضمون آیات محکمات است که در آنها نهی از اختلاف و پیروی ظن و وعید بر مخالفت آن نهی صریح شده و بهتر بودن آن برای اینست که ذلیل قرار نمیگیرد امکان عمل با آنها اگر توجه بسوی امام عالم بجمیع قرآن و جمیع احکام آنچه تفصیلی بوجود او در هر زمان هست آنها وسیله معرفت امام حق است و امام حق وسیله معرفت متشابهات قرآنست و مراد بحکم آنست که معنی آنرا می فهمد هر که زبان عربی میداند تا مل بدان میکنند منسوخ شده و آیه غیر این قسم را متشابه می نامند الله تعالی در سوره زمر بعد از این آیه برای تفسیر احسنه گفته الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله ذلک هدی الله یهدی به من یشاء و من یضلل الله فما له من هاد التنزیل بزرگ فرستادن کرد مثانی تمیز متشابهاست الجمع مثناة بفتح میم و سکون ثاء سه نقطه و فتح نون و الف و تای تانیث است که اسم مکانست بمعنی جای تکرار و صیغه منتهی الجموع برای مبالغه در کثرت است و تنکیر برای این است که اگر معرف باللام می بود و مضاف الیه متشابهی بود یا معرف باضافت و فاعل متشابها می بود افاده این میکرد که جمیع مثانی آن متشابه است و این خوب نیست زیرا که بعضی محکم است چنانچه تنزیل

کردن بخرد آنچه نتوان دانست و راهنمائی کرد در قرآن حرام و ابر صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز بودن خود
بدلیلها باین روش که گفته در سورهٔ البقره و سزاوار پرستش شما و سزاواری پرستش یگانه نیست چه
نیست سزاوار پرستش مگر او چه او دست بخشاینده بهمه چیز آنچه را که لائق آن چیز است مهربان بمؤمنان بیان
این یگانگی آنکه بدرستی که در آفریدن آسمانها و زمین و در گوناگون شدن شب و روز و کشتیهای که روانست
در دریا بار آنهائی که فائده میدهد آن باران مردم را و آنچه فرو فرستاد از بالا که آنچه سبب باشد پس
زنده کرد بآن آب زمین را بگیاه بعد از مردن زمین به بیگیاهی و آنچه پراگنده کرد در زمین که هر جنبنده باشد
و تغییر باد که گاهی از مشرق و گاهی از مغرب و گاهی از جنوب و گاهی از شمال و گاهی از میانهٔ اینها
می آید و ابری که ابغرار در آورده می ایستد بآن سنگینی میان آسمان و زمین هر آئینه دلیلها است
برای جمعی که خردمندی میکنند چه ایشان بسبب اینها اقرار میکنند باینکه این کارخانه بی آفریدگاری عادل
و حکیم نیست و آن آفریدگار بعبث نیافریده اینها را و مرده ها را زنده خواهد کرد برای جزای بد و نیک
پس پیغمبران و کتابها و امامان را فرستاده خواهد بود جهة بیان نیک و بد و نهی از اختلاف و پیروی ظن
پس اختلاف و پیروی ظن نباید کرد و در طلب علم از پیغمبران و کتابهای الهی و امامان حق سعی باید کرد

اصل یا هشام ثم بیّن ان العقل دلیل علی معرفته بان لهم مدبرا فقال و سخر لکم اللیل و النهار و
و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بامره ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون **شرح** ای هشام تحقیق گردانید
الله تعالی آن عقل را که در کلام سابق مذکور شد راهنما بر شناخت عقلا او را نه بعنوان شخص نه بعنوان کنه ذات بلکه بعنوان
اینکه مردم را مدبر کننده بزرگی هست و آنها همه را برای منافع ایشان آفریده پس صریح کرده بمعنی یاد و گفته در
سورهٔ نحل بعد از شمردن پارهٔ نعمتها که جهت مردم آفریده و بکار کشی شما کرده الله تعالی شب و روز و آفتاب و ماه
و ستاره ها همه بکار گشتند برای شما بکار که الله تعالی میداند و پس بدرستی که در این بکار کشی کردن اینها دلیلها
است برای جمعی که خردمندی میکنند چه ایشان باینها اقرار میکنند که اینها برای زیستن دنیا و بس نیست
اختلاف و پیروی ظن نباید کرد و تابع رسولان و کتابهای ایشان و امامانی که اوصیای ایشانند باید بود

اصل و قال هو الذی خلقکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم یخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشدکم ثم لتکونوا
شیوخا و منکم من یتوفی من قبل و لتبلغوا اجلا مسمی و لعلکم تعقلون **شرح** این عطف است بر فقال و الحکم
تا آخر نه بر فقال و سخر تا آخر یعنی و گفته در سورهٔ مؤمن الله تعالی کسی است که آفرید شما را که آفریدن پدر از خاک
بعد از آن از آب منی بعد از آن از خون بسته بعد از آن بیرون می آورد شما را از شکم مادرها طفل چه از یک شکم
دو طفل یکبار بیرون نمی آید بلکه اگر دو کس در یک شکم باشند پیش و پس بیرون می آیند که مبادا باد در تاب نیاورد
بعد از آن باقی مینهد شما را تا رسید بقوت خرد خود که آن زمان بلوغ می نامند و می آید در باب آخر
کتاب او حیا که آن بحساب سال در مرد گاهی سیزده سال تمام است و این منافات ندارد باینکه در اکثر

سیفرستد از بالا آبی پس زنده میکند بان آب زمین را بگیاه یعنی از مردن آن زمین به بیگیاهی بدرستی که در انچه
مذکور شد هر آئینه دلیلهاست بر صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز بودن الله تعالی برای جمعی که خردمندی بکار
می‌کنند **اصل** وقال قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم الا تشرکوا به شیئا وبالوالدین احسانا ولا تقتلوا اولادکم
من املاق نحن نرزقکم وایاهم ولا تقربوا الفواحش ما ظهر منها وما بطن ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق ذلکم
وصیکم به لعلکم تعقلون **شرح** درین آیه از سورهٔ انعام چند احتمال ست از انجمله اینکه چون سورهٔ انعام از جملهٔ سور
مکیه است و چند انکه رسول علیه السلام در مکه بوده جز شرک چیزی باعث عذاب آخرت نبود چنانچه می آید در حدیث اول
باب هفدهم کتاب الایمان والکفر تحریم در حرم ربکم بمعنی قرار دادن عذاب بر چیزی باشد و علیکم اسم فعل باشد و ان ناصبه
ولا نافیه و واو عطف جمله بالوالدین احسانا بر جمله تعالوا باشد و ظرف متعلق بمحذوف باشد بتقدیر و احسنوا بالوالدین
و جائز نیست که متعلق باحسانا باشد چه معمول مصدر مقدم بران نمیشود و مراد بالوالدین پدر و مادر نسبتی باشند یا مراد
زائیده علم باشد یکی محکمات کتاب الهی و دیگری امام عالم بجمیع کتاب الهی و احکام الهی ست چه محکمات ام الکتاب اند
و کتاب تبیان کل شیء است و امام عالم بجمیع کتاب و احکام اگر نباشد محکماتی که در آنهاست بی بازپیروی ظن هست ضائع
میماند مانند زن بیشوهر چنانچه در اواخر نهج البلاغه منقول است از امیر المؤمنین علیه السلام که گفته لا تخلوا الارض من
قائم لله بحجة اما ظاهر مشهور او خائف مغمور لئلا یبطل حجج الله وبیناته و علی بن ابراهیم در تفسیر سورهٔ انعام گفته
الوالدین رسول الله و امیر المؤمنین و والدین بودن ایشان نسبت بباقی ائمه هدی است چنانچه بیان میشود
در حدیث ششم باب سیصد و بیست و چهارم کتاب الحجة که باب ما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم علیهم السلام است و
بیان والدین در آیهٔ سورهٔ لقمان می آید در کتاب الحجة در حدیث هفتاد و نهم باب فیه نکت و نتف من التنزیل
فی الولایة و در کتاب الایمان والکفر در باب بر الوالدین و ذکر والدین در سوره بقره و نساء و بنی اسرائیل
و عنکبوت و احقاف نیز هست و لا در دو جای دیگر ناهیه و معطوف بر تعالوا باشد و ما ظهر عبارت از حرام در محکم
قرآن و ما بطن عبارت از حرام در متشابه قرآن باشد چنانچه می آید در اول کتاب الروضة و تحریم در حرم الله
بمعنی قرار دادن حرمتی که برای چیزی باشد یعنی و گفت برای ادب خلائق بطلب علم نیک [illegible]
بگوای محمد بخلائق بیائید تا بخوانم انچه را که عذاب قرار داده بران صاحب کل اختیار شما اینکه همتائی برای صاحب
کل اختیار خود قرار ندهید اصلا و نیکوئی کنید با والدین نیکوئی عظیمی و مکشید فرزندان خود را از ترس مفلسی چنانچه
طائفه کشنده از عرب دختران خود را زنده در گور میکرده اند ما رزق میدهیم شما را و آن فرزندان را و نزدیک
مشوید رسوائیها خواه انچه ظاهر باشد رسوائی آن از جمله رسوائیها و خواه انچه پنهان باشد و مکشید جانداری را که
حرمتی برای آن الله تعالی قرار داده و آنرا که گرامی کرده مثل آدمی زاد که گفته در سوره بنی اسرائیل ولقد کرمنا بنی آدم
و هر آئینه بتحقیق گرامی کرده ایم فرزندان آدم را مگر بعلم بخوبی آن کشتن مثل قصاص انچه مذکور شد سفارش کرده الله تعالی
شما را بان تا شاید خردمندی کنید باجتناب از [illegible] بموافقت کلمات حکمت **اصل** وقال هل لکم مما ملکت

ببازداشته الله تعالی به پیروی قرآن و رسول یا امامی که پیروی ظن نکنند و چنین آید در کتاب الروضه بعد از حدیث
علی بن الحسین مع یزید لعنه الله که گذاشتن غیر اهل که بر جای قوم لوط آنست که در خواندن قرآن در روز و شب
بحکایت قوم لوط میرسند پس ایشان نیز باید که عبرت گیرند **اصل** وقال انا منزلون علی اهل هذه القریة رجزا
من السماء بما کانوا یفسقون ولقد ترکنا منها آیة بینة لقوم یعقلون یا هشام ان العقل مع العلم فقال
وتلک الامثال نضربها للناس وما یعقلها الا العالمون **شرح** والله تعالی حکایت سخن فرشتها با لوط کرده
و گفت در سورهٔ عنکبوت بدرستیکه ما فرود آورنده ایم بر مردم این شهر یعنی ده که سدوم باشد و اهل آن قوم لوط بودند
عذابی از آسمان بسبب آنکه سرکشی میکردند از حکم الله تعالی و پیروی رسول و کتاب او نمی نمودند تا اینجا سخن فرشتهاست هر آینه
و اگذاشتیم از آنجا دلیلی ظاهر بر ربوبیت و یگانگی خود برای جمعی که خردمندی میکنند چه ایشان بسبب آنها
اقرار میکنند باینکه پس اول اختیاری نمی باید کرد در پیروی رسول و بر کتاب او و بر فکرهای خام و پوچ اعتقاد نباید
کرد و ای هشام بدرستیکه خردمندی با پیروی علم است نه با پیروی ظن چه پس از آن آیه گذشت در سورهٔ
عنکبوت و مانند آن مثلهای لائق است میزنیم آنها را برای مردم بیرون ظن که خود پرستی و مانند پرستی میکنند و بجز خردمند
فرا نمی گیرد آن مثلها را کسی مگر جمعیکه پیرو علمند پیرو ظن نیستند چه جمعی که میخواهند که ترک پیروی ظن کنند این مثلها
را و ما تنها نهادن بر مذهب بت پرستان ظاهر میکنند **اصل** یا هشام ثم ذم الذین لا یعقلون فقال
واذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفینا علیه آباءنا او لو کان آباؤهم لا یعقلون شیئا ولا
یهتدون وقال ومثل الذین کفروا کمثل الذی ینعق بما لا یسمع الا دعاء ونداء صم بکم عمی فهم
لا یعقلون **شرح** ای هشام الله تعالی اکتفا بترسانیدن از عذاب خود نیز نکرد بلکه بعد از آن سرزنش کرد
جمعی را که خردمندی نمیکنند باین روش که در سورهٔ بقره ایشان را دو قسم کرد تابعان و پیشوایان و در بیان
تابعان گفته و قیکه گفته شود با ایشان که تابع شوید آنچه را که الله تعالی فرو فرستاده در محکمات قرآن که نهی از
اختلاف و پیروی ظن باشد گویند بلکه تابع میشویم پیشوایان و پدران خود را یا تابع میشوند پیشوایان و پدران را
هر چند که آن پیشوایان و پدران خردمندی نکرده باشند اصلا یا مراد آنست که بجز خردمندی فرا نگرفته باشند چیزی را
و حاصل هر دو یکیست و راه نیافته باشند آن پیشوایان و پدران بعلم نیک بدو در اختلافات و پیروی ظن اند بلکه
و در بیان پیشوایان گفته و صفت آن جماعت که کافر شده از تابعان رسول و قرآن نشده مردم را به راه باطل میخوانند
مانند صفت کسی است که فریاد میزند بگوسفندانی که به راه سلاح خانه میروند و نمیشنوند مگر طلبیدن و فریاد زدن را چه
نمیفهمند یعنی را که از آنکس سر میزند صریح باشد که این راه سلاح خانه است و آنها را کشتن میبرند این تابعان پیشوایان
مانند کران و لالان و کوران پس ایشان خردمندی نمیکنند **اصل** وقال ومنهم من یستمعون الیک افانت
تسمع الصم ولو کانوا لا یعقلون **شرح** در مقامی که در حضرت رسول علیه السلام غنیمت خورده که پیرو ظن
و نا خردمندان گوش نمیدادند تا بهر ایشان از محکمات قرآن و غیر آنها براه آرنده الله تعالی جهت

صافی شرح اصول کافی

براقرار بآنکه هر که در آسمانها و زمین است از الله تعالی است بجهت پیروی ظن شریک در حکم غیبی و نند با الله تعالی و برای
این مستحق عذاب سخت میشوند مخفی نماند که در سوره زخرف و سوره نور و رعد این آیه هست و تفسیر آن می آید در
کتاب الحجة در حدیث دوم باب نهم و هشتم که باب فیه نتف و جوامع من الروایة فی الولایة است و در کتاب الایمان والکفر در
حدیث سوم باب سوم و در حدیث چهارم باب ششم **اصل** ولئن سألتهم من نزّل من السماء ماء فاحیی
به الارض من بعد موتها لیقولنّ الله قل الحمد لله بل اکثرهم لا یعقلون **شرح** گفت در سوره عنکبوت جهت
سرزنش بیشتر مردم و هر آینه اگر بپرسی همین را که گرویده اند بباطل که بازیچه باشد و آن اختلاف و پیروی ظن است یا فرو
فرستاد از بالا آبی پس زنده کرد با آن آب همین را بعد از مردن زمین هر آینه میگویند البته الله تعالی فرو فرستاد بگو بجای تحسین ستایش
الله تعالی را است که هیچ عذاب نمیکند بلکه بیشتر اهل زمین با وجود دانستن این خردمندی نمیکنند و بباطل میگروند و برای آن
مستحق عذاب میشوند **اصل** یا هشام ثم مدح القلة فقال وقلیل من عبادی الشکور وقال وقلیل ما هم
وقال وقال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله وقال ومن آمن وما آمن
معه الا قلیل **شرح** ای هشام الله تعالی اکتفا بسرزنش بیشتر نکرد چون دانست که پیروان ظن کمی بی اعتباری
مخالف خود را دلیل بطلان ایشان میکنند تا آنجا که دعوی اجماع میکنند بواسطه این کمی بی اعتباری نوازش اهل حق
کرد با کمی ایشان باین روش که گفت در سوره سبا و کمی از بندگان من شکرگذار است و گفت در سوره ص و کم اند ایشان که
ایمان و عمل صالح دارند و گفت در سوره مؤمن و گفت مردی مؤمن از خویشان فرعون که از ترس پوشیده میداشت
ایمان خود را آیا میکشید مردی را از افراد مؤمنین است بهمین گناه که گوید صاحب کل اختیار من الله تعالی است و پس مراد اینست
که در تمیز نیک و بد احتیاج بوحی و برسول هست و به پیروی ظن شریک او نمیتوان شد در حکم و گفت در حکایت نوح در سوره
هود و بردار در کشتی هر کرا که ایمان آورده از غیر اهلت نیز و ایمان نیاورد با نوح مگر جمع اندک گفته اند غیر
اهلش هشتاد و دو مرد و زن بودند و اهلش هفت بودند نه تن مسلمان شیخ سه پسرش سام و حام و یافث و زنان ایشان **اصل**
ولکن اکثرهم لا یعلمون وقال واکثرهم لا یعقلون **شرح** انا ما مر به سر بیان حال بیشتر مردم رفته فرمود در گفت الله تعالی
در سوره دخان نیافریده ایم آسمانها و زمین را و آنچه میان آنهاست بیرحالی که بازیگر باشیم تا مردم بیازیچه مشغول گردند
پیروی ظن کنند و هیچ نگوئیم نیافریده ایم آنها را مگر بحق تا آنکه مردم پیروی علم کنند ولیکن بیشتر مردم روی زمین پیرو
ظن کرده نمیدانند آنچه را که می کنند و می گویند و مانند این آیه در سوره یونس و سوره قصص نیز هست و
گفت برای مذهب پیروی مشهور میان مردم بی آنکه نصی از الله تعالی یا خلیفه او در آن معلوم باشد در سوره
مائده ولکن الذین کفروا یفترون علی الله الکذب واکثرهم لا یعقلون وجه شهرت بعض قواعد میان مردم نص الهی نیست
ولیکن منکران افترا می کنند بر الله تعالی دروغ را با تمیمی که بظن خود حکم می کنند چنانچه بیان میشود در کتاب
الایمان والکفر در حدیث دوازدهم باب صد و شصت و سوم که باب حجاب است اهل المعاصی است و بیشتر
مردم خردمندی نمیکنند که تمیز کنند افترا را از غیر افترا پس بدعتها مشهور میشود و سنتها متروک میشود چنانچه

صافی شرح اصول کافی

فی العلم الائمه علیهم السلام است و بعضی رسوخ در علم فتوی و قضا در مسائل است بی اختلافی که ناشی باشد از حکم از روی
اجتهاد و ظن میشود چنانچه بیان میشود در کتاب الحجه در حدیث اول باب فی شأن انا انزلناه فی لیلة القدر و تفسیرها
در شرح فان قالوا من الراسخون فی العلم فقل من لا یختلف فی علمه و ظاهر حدیث دوم باب ان الراسخین فی العلم
هم الائمه علیهم السلام این ست که ایمان اینجا بمعنی ایمن کردن شیعه از خطا در تاویل متشابه قرآن باشد و این
موافق است با آنچه می آید در کتاب التوحید در حدیث آخر باب بیست و سوم در کتاب الحجه در حدیث دوم
مولد ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام و میتواند بود که بمعنی گرویدن باشد ضمیر به راجع بتاویل ست یا راجع بما
تشابه باشد چنانچه می آید در کتاب الدعا در باب پنجاه و هشتم که باب الدعا عند قراءة القرآن ست و اینها متشابهه
و میتواند بود که راجع بمضمون به ما یعلم تاویله الا الله باشد و حاصل همه یکی است یعنی و گفت در سوره آل عمران
بعد از آنچه گذشت در شرح و خطر علی غیرهم در خطبه و ثابت قدمان در دانش میگویند ایمن کردیم تابعان خود را در تاویل
متشابه قرآن یا بمعنی که بیان معلوم تابعان باشند که خطا در تاویل متشابه قرآن نکردیم یا مراد این است که گرویدیم
باینکه علم بتاویل متشابه قرآن در وقت نزول آن نمی باید مگر از الله تعالی بیان این آنکه هر چه میگوئیم در تاویل متشابه
تعمیق فکر باشند نیست از جانب صاحب کل اختیار باست علمی بده برای بیان متشابهات چنانکه گفته در سوره قیمه
فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا بیانه و بخاطر خود قرار نمیدهد فرق میان تاویلات پیشوایان اهل بدعت و تاویلات
راسخان در علم الهی مگر صاحبان خرد سلیمه که سلمان و ابوذر و مقداد و امثال ایشان باشند از اهل قلوب سلیمه و
افهام مستقیمه حکایت یکی از پیشوایان مخالفین متتبع گفت تاویلاتی که در احادیث کافی منقول شده بدل نمی چسپد و
تاویلات زمخشری در معانی بدل خوش میچسپد گفتیم ذلک هدی الله یهدی به من یشاء و من یضلل الله فما له من هاد اصل
و قال ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لاولی الالباب شرح
و گفت در سوره آل عمران بدرستی که در آفریدن آسمانها و زمین و دگرگون شب و روز هر آئینه دلیلها بر ربوبیت الله تعالی
هست برای صاحبان خرد سلیمه چه ایشان اقرار میکنند که اینها بعبث و بازیچه آفریده نشده و پیروی ظن نکرده
سعی در طلب علم دین از الله تعالی بسبب پیغمبران میکنند ۳ اصل و قال افمن یعلم انما انزل الیک من ربک
الحق کمن هو اعمی انما یتذکر اولوا الالباب شرح و گفت در سوره رعد آیا آنکس که می داند و اقرار میکند که قرآن
که فرو فرستاده شده بسوی محمد از صاحب کل اختیار تو در بیان آنچه بکار بود اختلاف در آن و در دلیل آن رد و
بیکاره آمدنی آنفست و بیند هر بیان که در قرآن نباشد پوچ و بکار نیاید نیست مانند کسی است که او کور است
و اقرار باین نمیکنند بخاطر خود جا نمیدهد این اقرار را با تفاوت میان بینا و آن کور را کسی مگر صاحبان خرد مخصوص
که شیعه خود را نزد امام باشد ۴ اصل و قال امن هو قانت آناء اللیل ساجدا و قائما یحذر الآخرة و یرجو
رحمة ربه قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب شرح ابوبکر ابن ابی قحافه
تتمه ساخت باین روش که عمر بن خطاب و ابو عبیده بن جراح و سالم مولای ابو حذیفه و عبد الرحمن بن عوف

آن جمعی که نمی‌دانند شیعه با خردمندانند **اصل** وقال کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته ولیتذکر
اولوا الالباب **شرح** و گفت در سورهٔ ص این قرآن کتابی است پر فائده که فرو فرستاده‌ایم آن را
بسوی تو ای محمد تا مردم فکر کنند آیتهای آن را و محکم آن را از متشابه جدا کنند و تا بخاطر خود یاد دهند فرق میان
آن آیتها را صاحبان خردمند بیاچه ایشان قرار میکنند باینکه اول تدبر محکمات می باید رفت تا امام
حق معلوم شود و بعد از آن متشابهات را از وی باید پرسید پیروی ظن نباید کرد **اصل** وقال ولقد آتینا
موسی الهدی واورثنا بنی اسرائیل الکتاب هدی وذکری لاولی الالباب وقال وذکر فان الذکری تنفع المؤمنین
شرح گفت در سورهٔ مومن جهت تسلی پیغمبر علیه السلام تا صبر کنند بر نگرویدن ناخردمندان ایشان را اصل شمرد و
هر آئینه بتحقیق داده‌ایم بسبب وحی موسی را آنچه که آداب حق باشند و داده‌ایم بعد از منتهای پیغمبران سابق بر
موسی فرزندان یعقوب را که امت موسی بودند کتابی که توریت باشد این دادن برای راه نمودن بحق و یاد
انداختن حق مر صاحبان خردمند را بود و مراد اینست که جمعی که ایمان نمی آوردند ناخردمندانند و نزد الله تعالی
اعتباری ندارند و الله تعالی گفته در سورهٔ ذاریات و بیاد انداز مردم را حق چه بتحقیق که بیاد انداختن حق
فائده میرساند گروندگان بخدا و رسول را و مراد اینست که مومنین در این آیه و اولی الالباب در آیه سابق یکجا اند
و غیر ایشان بی اعتبارانند نزد الله تعالی **اصل** یا هشام ان الله یقول فی کتابه ان فی ذلک لذکری لمن کان له
قلب یعنی عقل **شرح** ای هشام بدرستیکه الله تعالی میگوید در کتاب خود در سورهٔ قاف بدرستیکه در بیان احوال
اهل بهشت و اهل جهنم هر آئینه یاد انداختن حق است برای کسیکه بوده باشد او را دلی امام گفت یعنی خردمندی
چه ناخردمندی مانند کسی است که دل ندارد **اصل** وقال ولقد آتینا لقمان الحکمة قال الفهم والعقل **شرح**
و گفت در سورهٔ لقمان هر آئینه بتحقیق داده‌ایم لقمان را الحکمة امام فرمود و مراد از حکمت هوشمندی و خردمندیست
نه پیغمبری **اصل** یا هشام ان لقمان قال لابنه تواضع للحق تکن اعقل الناس ان الکیس لدی الحق یسیر یا
بنی ان الدنیا بحر عمیق قد غرق فیها عالم کثیر فلتکن سفینتک فیها تقوی الله وحشوها الایمان وشراعها
التوکل وقیمها العقل ودلیلها العلم وسکانها الصبر **شرح** الحق بکار آمدنی پس باطل بکار نیامدنیست و
هرجا که حق و باطل استعمال کنند این دو معنی منظور است و مراد اینجا بحق اداء نسبت که الله تعالی در کتاب خود به پیغمبر
زبانی فرستاده و سکان بضم سین بی نقطه و تشدید کاف جمع ساکن و مراد اینجا دنیا که کشتی است که مانند جلوه است بر آن
کشتی باعتبار اینکه هر کشتی که آنرا نماند مسافران دریا در آن ساکن میشوند یعنی ای هشام بدرستیکه لقمان حکیم گفت
پسرش را که فروتنی کن برای احکام کتاب الله تعالی تا باشی خردمندتر مردم بدرستیکه خردمند نزد حکیم حق کم است چه
مردم کتاب الهی را گذاشته‌اند پی خواهشها میروند ای پسرک من دنیا دریای ته دار است بتحقیق فرو رفته و هلاک
شده‌اند در دنیا مردم بسیار پس باید که باشند کشتی نجات تو از این دنیای پر شر و شور ترس الله تعالی و بار
متاع کشتی تو گرویدن بخدا و رسولش و باشد بادبان کشتی تو واگذاشتن کار خود بخدای تعالی که آنچه او گوید

بطول امله وطوائف حکمته بفضول کلامه واطفأ نور عبرته بشهوات نفسه فکانما اعان هواه علی هدم عقله و
من هدم عقله افسد علیه دینه ودنیاه **شرح** ای هشام هر که مسلط گردد سه چیز برابر سه چیز پس گویا خود مدد کرده
بر خرابی خردمندی خود بیان این آنکه هر که تاریک کرد روشنی فکر خود را بسبب درازی آرزوی خود و برطرف کرد سخنهای
خوش آینده را که از روی خواهش نفس نباشد بسبب مشغولی بسخنهای زیادتی بیهوده و خاموش کرد چراغ
عاقبت اندیشی خود را بسبب خواهشهای نفس خود پس گویا مدد کرده خواهش نفس خود را بر خراب کردن خردمندی
خود و هر که خراب کرد خردمندی خود را ضایع کرد بر خود آخرت و دنیا را **اصل** یا هشام کیف یزکو عملک وانت
قد شغلت قلبک عن امر ربک واطعت هواک علی غلبة عقلک **شرح** ای هشام اگر خردمندی نکنی چون
پسندیده درگاه الهی شود طاعت تو و حال آنکه تو گردانیده دل خود را از کار صاحب کل اختیار خود که قرآن باشد چه طلب
علم مشکلات بسبب قرآن و رسول یا امام نکردی و الله تعالی گفته بیایید در طلب علم بسوی الله تعالی و رسولش
پس از رسول بسوی دانایان بجمیع قرآن که دوازده امام باشند و فرمان بردی خواهش نفس خود را بر خراب کردن
خردمندی خود **اصل** یا هشام الصبر علی الوحدة علامة قوة العقل فمن عقل عن الله اعتزل اهل الدنیا
والراغبین فیها ورغب فیما عند الله وکان الله انسه فی الوحشة وصاحبه فی الوحدة وغناه فی العیلة ومعزه من غیر
عشیرة **شرح** ای هشام صبر کردن بر تنهائی نشان توانائی خردمندیست پس هر که بخردمندی فرا گیرد علم را از الله تعالی
بسبب قرآن و رسول و امام کناره میگیرد از دنیاداران و دل بستگان بدنیا و دل می بندد بآنچه نزد الله تعالی
است که بهشت باشد و هست الله تعالی دل خوشی او در وقت بیگانگی او از مردم و رفیق او در وقت تنهائی او و مال دار او
و در وقت مفلسی و عزت او بی حاجت بخویش و قوم **اصل** یا هشام نصب الحق لطاعة الله ولا نجاة الا بالطاعة
والطاعة بالعلم والعلم بالتعلم والتعلم بالعقل یعتقد ولا علم الا من عالم ربانی ومعرفة العلم بالعقل **شرح** الرب صاحب
کل اختیار هر چیزی و استعمال آن در غیر الله تعالی نمیکنند مگر با قیدی و مجاز است و ربانی منسوب رب است
بزیادة الف و نون برای مبالغه و مراد کسی است که تمام دل گرویده باشد بربوبیت رب العالمین یعنی اینکه در مسئله
که بی مکابره اختلاف در آن و در دلیل آن رود از خود حکم نکند خواه از علما باشد خواه از متعلمین بیان این می آید
در شرح حدیث اول باب یازدهم که باب بذل العلم است یعنی ای هشام واداشته شده بکار آمدنی که آن
قرآن باشد میان مردم تا فرمان برداری الله تعالی کنند و نمی باشد خلاصی مردم از عذاب الهی مگر باین فرمان برداری
و این فرمان برداری بدانش است نه ظن و دانستن چیزی که بیمکابره اختلاف در آن و در دلیل آن بود در
یاد گرفتن از کسی بهم میرسد نه بریاضت یا فکر و یاد گرفتن بخردمندی تمیز کرده میشود از طلب جهل مرکب بیان
این آنست که دانش چیزی که بیمکابره اختلاف در آن و در دلیل آن رود دمی باشد مگر دانستنی که با شکیب[؟]
رسد از دانائی که آن دانا الله تعالی را رب العالمین داند بتمام دل و خود رائی نباشد اصلا مثل رسول و
وصی رسول چه بوسیله دیگران شبهه بهم میرسد نه برهان چنانچه الله تعالی در سوره مؤمنون گفته و من یدع

صافی شرح اصول کافی

والسلامة فی الدنیا فلیتضرع الی الله فی مسئلته بان یکمل عقله فمن عقل قنع بما یکفیه ومن قنع بما یکفیه
استغنی ومن لم یقنع بما یکفیه لم یدرک الغناء ابدا **شرح** ای هشام هرکه خواهد بی نیازی را بی مال و خلاصی
دل از حسود را و باقی ماندن حقیقت اسلام را پس باید که زاری کند بسوی الله تعالی در خواستن حاجتهای خود
باین روش که الله تعالی کامل کند خردمندی او را چه هرکه خردمندی کند قناعت می کند بانچه او را بس است
بی نیازی بی مال دارد و هرکه قناعت کند بانچه او را بس است چشم بمال مردم ندارد پس خلاصی دل از حسود
دارد و هرکه قناعت نکند بانچه او را بس است در نمی یابد بی نیازی را هرگز چه هرچه هم میرسد بالاتر از آن میخواهد
اصل یا هشام ان الله حکی عن قوم صالحین انهم قالوا ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من
لدنک رحمة انک انت الوهاب حین علموا ان القلوب تزیغ وتعود الی عماها ورداها انه لم یخف الله من لم یعقل عن الله
شرح مراد بقوم صالحین اولو الالباب است در قول الله تعالی وما یذکر الا اولوا الالباب ربنا لا تزغ قلوبنا و عبارت از
سلمان و ابوذر و مقداد و امثال ایشان است قالوا بلفظ ماضی مبنی بر تغلیب زمان نقل بر زمان منقول است
چه مذکور بلفظ مضارع است و ربنا بتقدیر قائلین ربنا است و حال است از فاعل یذکر پس اینقول در وقت وقائع
رسول علیه السلام است که نسبت بزمان نزول آیه مستقبل است و نسبت بزمان نقل امام علیه السلام ماضی است
الا تزغ برگردانیدن دل از ایمان با وجود بقای زمان بر دعوی بیان اذ ظرف است عبارت از زمان حیوة رسول
صلعم است و مضاف است به هدیتنا چه آن زمان نسبت بزمان قول ایشان ماضی است رحمة عبارت از امام حق از جمله
اهل البیت است چنانچه می آید در کتاب الحجة در حدیث هشتاد و ششم باب صد و هفتم که باب فیه نکت ونتف من التنزیل
فی الولایة است حین ظرف قالوا است علموا بصیغه معلوم مجرد است الف لام القلوب برای عهد خارجی است مراد
دلهای جمعی از اصحاب است که امیر المؤمنین را امام اول نشمردند پس تزیغ و تعود بمعنی حال است نه استقبال یعنی
ای هشام باقی ماندن حقیقت اسلام تا آخر عمر مطلبی بزرگ است چه بدرستیکه الله تعالی در سوره آل عمران
بعد از آنچه بیان شد در این حدیث در شرح و قال الراسخون تا آخر نقل کرده از جماعتی صالحان اینکه
ایشان گفته اند بزاری بسوی الله تعالی ای صاحب کل اختیار بر مگردان دلهای ما را از حقیقت
اسلام بعد از زمانی که براه نمودی ما را بسبب رسول و ببخش بما از جانب خود رحمتی بدرستیکه
تو بسیار بخشنده و این گفتن ایشان وقتی بود که دانستند که دلهای جمعی از اصحاب بسبب بی توفیقی
میگردند از ایمان و باز میگردند بسوی کوری شان و زشتی شان با وجود دعوی ایمان بزبان بدرستی
که شان اینست که نترسیده از بی توفیقی الله تعالی کسی که بخردمندی فرا نگرفته از الله تعالی احکام
او را و خود را نگرده یا فرا گرفته مراد او را در امثال این آیات تحصیل می تواند بود که این علم حاصل شده
باشد برای قوم صالحین در زمان حیات رسول علیه السلام پس تزیغ و تعود بمعنی استقبال باشد
و بر این تقدیر می تواند بود که علموا بصیغه مجهول باب تفعیل باشد و معنی لفظ ان اعتراف باین مضمون کرده اند

صافی شرح اصول کافی

داده میشده باشد چهارم آنکه سخن زیاده نمیگفته باشد پنجم آنکه زیاد از قدر قوت بدن میخورده باشد ششم آنکه سیر نشود از دانش همه عمر مراد این است که حرص به دانستن مسائلی که ضرور خودش است در دین داشته باشد پس منافات ندارد با آنچه می آید در باب اول از باب المستاکل بعلمه والمباهی به که حرص در طلب علم بد است چه مراد آنجا طلب علم غیر ضروریست که طلب آن عکس مراد از طلب علم ضروری و امید آرد هفتم آنکه خواری که با پرستش الله تعالی باشد پسندیده تر باشد پیش او از عزتی که با پرستش الله تعالی نباشد مثل پیروی امامان نادان که پرستش ایشان نیست چه الله تعالی رخصت نداده در پیروی ایشان هشتم آنکه فروتنی پسندیده تر باشد پیش او از اظهار بزرگی نهم آنکه بسیار شمرد اندک نیکی مردم را با خود و کم شمرد بسیار نیکی خود را با مردم دهم آنکه با مردم سلوک کسی نماید که گمان میبرد که مردم همه بهترند از وی و او بدتر از مردم است در دانش چه عاقبت کار معلوم کسی غیر الله تعالی نیست بسا کافری که دانش خوب باشد و مومن شود بتوفیق و بسا مومنی که دانش بد باشد و کافر شود بی توفیقی چنانچه گذشت در شرح یا هشام من اراد الغنا تا آخر این صفت دهم تمامی کار عمده است باین معنی که از همه بزرگتر است یا باین معنی که آخر همه است دیگر چیزی نمانده **اصل** یا هشام ان العاقل لا یکذب وان کان فیه هواه **شرح** ای هشام بدرستیکه خردمند دروغ نمیگوید هر چند که در آن خواهش طبعش باشد **اصل** یا هشام لا دین لمن لا مروة له ولا مروة لمن لا عقل له وان اعظم الناس قدرا الذی لا یری الدنیا لنفسه خطرا اما ان ابدانکم لیس لها ثمن الا الجنة فلا تبیعوها بغیرها **شرح** المروة بضم میم و ضم رای بی نقطه و سکون واو و همزه که گاهی منقلب بواو میشود مصدر باب حسن مردانگی و انسانیت الخطر بفتح خای با نقطه و فتح طای بی نقطه و رای بی نقطه گرو در دوانیدن است و مانند آن یعنی ای هشام ثواب آخرت نیست کسی را که مردانگی نیست و او مردانگی نیست کسی که خردمندی نیست و بدرستیکه بزرگتر مردم از روی مرتبه کسی است که نمی بیند دنیا را از برای خودش گرو یعنی گمان ندارد که برای دنیا نیست و خود را بدنیا نمی فروشد آگاه باشید بدرستیکه بدنهای شما را نیست بهای لایق مگر بهشت پس مفروشید آنها را به بهای غیر بهشت مراد اینست که بدنیا مفروشید **اصل** یا هشام ان امیر المومنین علیه السلام کان یقول ان من علامة العاقل ان یکون فیه ثلث خصال یجیب اذا سئل و ینطق اذا عجز القوم و یشیر بالرأی الذی یکون فیه صلاح اهله **شرح** ای هشام امیر المومنین می گفت بدرستیکه یکی از جمله نشانهای خردمند آنست که بوده باشد در او سه صفت یکی آنکه جواب گوید وقتیکه پرسیده شود باین معنی که جواب نگوید اگر دیگری را پرسند دوم آنکه سخن گوید اگر حاضران عاجز شوند از جواب اقرار به ندانستن کنند یا دانند باین معنی که اگر پرسیده شود و گمان جواب گفتن دیگری داشته باشد و جواب نگوید سوم آنکه در آن جواب نماید برای رای که باشد در آن اوتوالی برکات او در **اصل** فمن لم یکن فیه من هذه الخصال الثلث شیء فهو احمق ان امیر المومنین علیه السلام قال لا یجلس فی صدر المجلس الا رجل فیه هذه الخصال الثلث او واحدة منهن فمن لم یکن فیه شیء منهن فجلس فهو احمق **شرح** این تتمه سخن امیر المومنین نیست بلکه بیان حاصل آنست یا بیان دلالت

توانائی جوان نخواهد داشت و امید نمیدارد چیزی را که سرزنش کرده میشود با میدان شکل خیالهای خام مردم
و آرزوهای بیهوده از ایشان و روغنی آورد بر چیزی که میسر نشدن آنرا بسبب عاجز شدن او از آن **اصل**
قال امیر المومنین علیه السلام العقل غطاء ستیر والفضل جمال ظاهر فاستر خلل خلقک بفضلک وقاتل هواک
بعقلک تسلم لک المودة وتظهر لک المحبة **شرح** گفت امیر المومنین علیه السلام خردمندی پرده ایست
پنهان و بخشش جمال ظاهری ست نمایان پس اگر بی اندامی از تو سر زند بپوشان آنرا به بخشش خود و جنگ کن با خواهش
نفست بخردمندیت که مبادا دیگری بی اندامی از تو سر زند تا باقی بخشش ماند برای تو دوستی باطنی مردم ترا و نمایان شود
برای تو دوستی ظاهری مردم ترا مخفی نماند که در اواخر نهج البلاغه منقول از امیر المومنین علیه السلام چنین است
الحکم غطاء ساتر والعقل حسام قاطع فاستر خلل خلقک بحلمک وقاتل هواک بعقلک **اصل** عن سماعة قال کنت
عند ابی عبد الله علیه السلام وعنده جماعة من موالیه فجری ذکر العقل والجهل فقال ابو عبد الله اعرفوا
العقل وجنده والجهل وجنده تهتدوا قال سماعة فقلت جعلت فداک لا نعرف الا ما عرفتنا فقال
ابو عبد الله ان الله عز وجل خلق العقل وهو اول خلق من الروحانیین عن یمین العرش من نوره فقال
له ادبر فادبر ثم قال له اقبل فاقبل فقال الله تبارک وتعالی خلقتک خلقا عظیما وکرمتک علی جمیع خلقی
قال ثم خلق الجهل من البحر الاجاج ظلمانیا فقال له ادبر فادبر ثم قال له اقبل فلم یقبل فقال له استکبرت
فلعنه **شرح** روایت است از سماعه که گفت بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام و نزد او جمعی از شیعیان او
بودند پس گذشت مذکور خردمندی و ناخردمندی پس گفت امام بشناسید خردمندی را و لشکر آنرا و ناخردمندی را
و لشکر آنرا تا راه یابید بحق گفت سماعه پس گفتم قربانت شوم نمی‌شناسیم چیزی مگر که بشناسانی ما را پس گفت امام
بدرستی که الله تعالی عز و جل آفرید خردمندی را و آن اول آفریده ایست از نفیسهای آفریدها آنرا در دست
راست عرش خود از نور خود مراد بعرش حکومت پادشاهی الله تعالی است و می آید در کتاب التوحید در
باب بستم که باب العرش والکرسی است که عرش اسم علمی است که وحی شده برسل و مراد بدست راست عرش
نیکوکارانند و آنچه نسبت بایشان دارد پس بدکاران تر آنچه بایشان نسبت دارد دست چپ عرش اند
و مراد بنور الله تعالی آب خوشگوار است که از آن آفریده بهشت و اهل طاعت را چنانچه می آید در حدیث سی و یکم
و بستم باب کتاب العقل و گفته در سوره هود و کان عرشه علی الماء پس گفت الله تعالی عقل را برو و خود بدان بی
احتیاج بوحی آنچه را که غیب نیست پس عقل رفت بعد از آن گفت بیا بسوی ما و بوحی بدان آنچه را که غیب
است پس عقل آمد پس گفت الله تعالی آفریدم ترا آفریده بزرگ و سرافراز کردم ترا بر جمیع آفریدهای خود
امام گفت بعد از آن الله تعالی آفرید ناخردمندی را از دریای شور تلخ که از آن آتش جهنم و بدکاران آفریده شده
اند آفریدن آنرا و حال آنکه تاریک بود پس گفت الله تعالی ناخردمندی را برو و خود بدان بی احتیاج بوحی آنچه را
که غیب نیست پس رفت بعد از آن گفت ناخردمند را بیا بسوی ما و بوحی بدان آنچه را که غیب است پس

جنود عقل و جهل

دکونی جمع الصادقین و ضد آن بی مروغ گوش مردن آن مراست گوست و امیدواری بالله تعالی ثواب فرمان
برداری را و عوض ندادن آزار را و ضد آن ناامیدی ثواب و عوض بودن است و عدالت و ضد آن ظلم است و راضی
بودن بقضای الله تعالی و ضد آن ناخشنودی بقضا است و شکر نعمت و ضد آن کافر نعمتی است و چشم داشتن
بخشش از الله تعالی زیاده بر ثواب فرمان برداری و عوض آزار و ضد آن چشم بخشش نداشتن است و کار سازی
خود بخدا گذاشتن و ضد آن حریص بودن است در جمیع اسباب کار سازی و نرم دلی و ضد آن سخت دلی است و
گذشتن از آزار کسی و ضد آن آزار کردن است و دانش و ضد آن نادانی است و قباحت فهمی و ضد آن
کودنیست و پرده بر عیب خود پوشیدن و ضد آن پرده خود دریدن است و بی اعتنائی بدنیا و زهد و ضد
آن میل دنیا داشتن مخفی نماند که استادی شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله تعالی گفته که رجا و طمع که در این
پانزده است یکی است و گفته که فهم در این پانزده است و فهم که در پانزده سوم است یکی است و گفته که سلامت
که در پانزده سوم است و عافیت که در پانزده پنجم است یکی است و گفته که کاتبان غلط کرده اند **اصل**
والرفق وضده الخرق والرهبة وضده الجرأة والتواضع وضده الكبر والتؤدة وضدها التسرع
والحلم وضده السفه والصمت وضده الهذر والاستسلام وضده الاستكبار والتسليم وضده
الشك والصبر وضده الجزع والصفح وضده الانتقام والغنى وضده الفقر والتفكر وضده السهو
والحفظ وضده النسيان والتعطف وضده القطيعة والقنوع وضده الحرص **شرح** و خوش خوئی
با مردم و ضد آن بدخوئی است و ترس از بدی و ضد آن بی باکی است و فروتنی و ضد آن خود بزرگ بینی است و آهستگی در
کار و سخن و ضد آن شتابست و بردباری و ضد آن دشنام است و خاموشی و ضد آن هرزه گوئی است و پایه خود
نگاه داشتن و ضد آن زیاده سر بسیت و اقرار بانچه محکمات کتاب الهی دلالت بران کند مثل امامت دوازده
امام چنانچه گذشت در شرح جمع اسباب آخر خطبه و ضد آن شک انداختن در آنست و تاب آوردن در بلاها
و ضد آن بی تابیست و چشم پوشانیدن از گناه کسی و ضد آن باز یافت گناه است و بی نیازی از آنچه در دست مردم
است و ضد آن حاجت بان است و در نظر داشتن چیزی و ضد آن غافل شدن است و بیاد داشتن چیزی و ضد
آن فراموشی است و مهربانی کردن با خویشان و دوستان و ضد آن دوری از ایشان است و قناعت بانچه بس است و ضد
آن زیاده طلبی است **اصل** والمواساة وضدها المنع والمودة وضدها العداوة والوفاء وضده الغدر
والطاعة وضدها المعصية والخضوع وضده التطاول والسلامة وضدها البلاء والحب وضده البغض
والصدق وضده الكذب والحق وضده الباطل والأمانة وضدها الخيانة والإخلاص وضده الشوب
والشهامة وضدها البلادة والفهم وضده الغباوة والمعرفة وضدها الإنكار والمداراة وضدها المكاشفة
شرح و همدردی کردن با محتاجان بمال مانند آن و ضد آن ندادن چیزی بکسی است و دوستی مردم در دل نگاه داشتن و ضد آن دشمنی کسی
در دل نگه داشتن است و درست پیمان بودن و ضد آن پیمان شکنی است و فرمان برداری و ضد آن نافرمانی است و زاری

وضدها الشقاوة والتوبة وضدها الاصرار والاستغفار وضده الاغترار والمحافظة وضدها التهاون
والدعاء وضده الاستنکاف والنشاط وضده الکسل شرح وشرم وضد آن بی شرمیست ومیانه روی
وضد آن از حد گذشتن است وسلامت روی ترک آزار مردم وضد آن خود را بزحمت داشتن است وسهل
انگاری آنچه نیست وضد آن بر خود مشکل گرفتن بچیزیست وصرف مال در جای خود مثل صدقه وضد آن صرف مال بیجا
است مثل ریا وفارغ بودن از فریب اعتنای بدی مثل بد بگراه وخویشان بدخواه وضد آن مبتلا بانها بودنست
وخود را هیچ دیگران شمردن وضد آن لاف زدنست وخودداری در خواهشهای نفس وضد آن از آنچه خواهش
نفس رفتن است وتمکین وضد آن سبکی است ونشان عاقبت بخیریست وضد آن نشان عاقبت بشریست وپشیمان
شدن از بد وضد آن بجد بودن در بدیست وطلبیدن آمرزش گناه وضد آن باری خوردن بگناهانست باوجود
گناهها ونگهداری جانب امر ونهی الهی وضد آن سهل انگاری آنست وطلبیدن حاجتهای از درگاه الهی
وضد آن سبا زدن از آنست وطلبی در فرمانبرداری وضد آن کاهلی است اصل والفرح وضده
الحزن والالفة وضدها الفرقة والسخاء وضده البخل شرح وخوشحالی در فرمانبرداری وضد آن
دلگیری در آنست وهمنشینی با اهل صلاح وضد آن جدای از ایشانست وکرم بمال وضد آن بخیلی است بمال اصل
ولا تجتمع هذه الخصال کلها من اجناد العقل الا فی نبی او وصی نبی او مؤمن قد امتحن الله قلبه للایمان
واما سائر ذلک من موالینا فان احدهم لا یخلو من ان یکون فیه بعض هذه الجنود حتی یستکمل و
ینقی من جنود الجهل فعند ذلک یکون فی الدرجة العلیا مع الانبیاء والاوصیاء وانما یدرک
ذلک بمعرفة العقل وجنوده وبمجانبة الجهل وجنوده وفقنا الله وایاکم لطاعته ومرضاته شرح
وجمع نمیشود این صفتهای خوب همه از این لشکر خردمندی مگر در پیغمبری یا کسیکه پیغمبر او را بحکم الله تعالی جانشین خود درست
کرده باشد یا شیعه که تحقیق خالص کرده باشد الله تعالی توفیق گرد دل او را تا شیعه باشد واما باقی مانده آن از شیعیان
پس هر یکی از بعض ایشان خالی نیست از آنکه بوده باشد در او بعض هر یک از این دو لشکر خردمندی وناخردمندی تا آنکه
کامل کند خود را وپاک شود از لشکرهای ناخردمندی پس نزد آن کامل کردن وپاک شدن میباشد در پایه بلند با
پیغمبران وجانشینان ایشان ودریافته میشود این پایه بلند مگر بشناختن خردمندی ولشکرهای آن وجدا بودن
جستن از ناخردمندی ولشکرهای آن توفیق دهاد الله تعالی ما را وشما را برای فرمانبرداری او وخوشنودی که
جای بسیاری رضای اوست اصل عنه عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما کلم رسول الله صلی الله علیه و
آله العباد بکنه عقله قط وقال قال رسول الله صلعم انا معاشر الانبیاء امرنا ان نکلم الناس علی قدر
عقولهم شرح اینجا مراد از عباد غیر اوصیاست چنانچه ظاهر حدیث اول باختلاف الحدیث است یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت سخنی نگفت رسول الله صلی الله علیه وآله با بندگان الله تعالی بتمام خرد خود
هرگز چه ایشان نمی فهمیدند همه آنرا بواسطه بسیاری مقدمات زیرا که او واخفیاتی ومتوجه اند بر روح سن اعراضنا چنانچه می آید

به سحرهم واثبت به الحجة عليهم وان الله بعث عيسى عليه السلام في وقت قد ظهرت
فيه الزمانات واحتاج الناس الى الطب فاتاهم من عند الله بما لم يكن عندهم مثله وبما احيى لهم الموتى
وابرأ الاكمه والابرص باذن الله واثبت به الحجة عليهم **شرح** الزمانة بفتح زای بالنقطه آفتی که استمرار
پیدا کرد واحتیاج بسوی طب کنایتی است از ماهر شدن در ان علم برص بفتح بای یکنقطه وفتح رای بی‌نقطه سفیدیست
که در ظاهر پوست بهم میرسد از ریخته شدن بلغم در باطن آن و فرق میان آن و بهق سفید اینست که موضع برص فرو رفته
میباشد مانند عاق و براق میباشد و چون سوزنی در ان فرو برند نه خون ازو ظاهر میشود و نه خوناب بخلاف بهق سفید
شاید که نکته در ذکر ابرص و عدم ذکر اجذم این باشد که برص چون زبر دست معلوم است که سرایت نمیکند و لهذا
صاحب آن در میان اهل خود میباشد سالها با احدی از ایشان سرایت نمیکند پس برص نزد پادشاه حاضر میتوانست
شد برای امتحان معجزه عیسی بخلاف جذام زیرا که جذام از حرارتست و توهم سرایت در ان بسیارست یعنی روایت است
از ابی یعقوب بغدادی اینکه گفت که گفت ابن السکیت امام علی نقی علیه السلام را چرا فرستاد الله تعالی پیغمبر
موسی ابن عمران را با عصائی که همه جادو بارا فرو برد و با دست خودش که بگریبان میبرد و سفید و تابان بیرون
می آید با چیزهای دیگر که مانند جادو بود و جادو نبود و چرا فرستاد الله تعالی عیسی را به پیغمبری با چیزیکه مانند بود
بدوا فرمودن به بیماران و دوا فرمودن نبود و چرا فرستاد به پیغمبری محمد مصطفی صلی الله علیه وآله الصلوات
فرستاد الله تعالی بر او و بر جمیع پیغمبران با سخن و چیزیکه مانند سخنهای جماعت عرب در نثر و شعر بود و آنها نبود مخفی نماند
که معجزات محمد علیه السلام بسیار بود ولیکن چون غیر قرآن چیزی از آنها متواتر نمی ماند تا چنانکه دین محمد علیه السلام
باقی است پس بعمده آنها و چیزی که امت او را تا روز قیامت معلوم شود که قرآنست اکتفا کرد پس در جواب
گفت امام علی نقی علیه السلام بدرستیکه الله تعالی وقتی که فرستاد موسی را بود کار بیشتر پیشوایان زمانه جادوگری
و یاد گرفتن آن پس داد موسی ایشان را از نزد الله تعالی چیزیکه نبود در توانائی ایشان مثل آن و چیزیکه برطرف
کرد بسبب آن دوری ایشان را چه ایشان بی اعتقاد بودند و ثابت ساخت موسی بسبب آنچه داد حجت
الله تعالی را برآن جماعت تا اگر پیروی احکام الهی نکنند مستحق جهنم شوند و بدرستی که الله تعالی فرستاد عیسی را در وقتیکه
فاش شده بود در انوقت کوفتهای سخت و محتاج شده بودند مردم بدوا فرمودن و یاد گرفتن آن پس داد عیسی
ایشان را از نزد الله تعالی چیزیکه نبود نزد ایشان مثل آن و زنده کردن مرده هاست برای ایشان و بینا کردن
کور مادرزاد است و خوب کردن صاحب برص برخصت الله تعالی است و ثابت ساخت عیسی بسبب آنچه آورد
حجت الله تعالی را برآن جماعت تا اگر پیروی احکام الهی نکنند مستحق جهنم شوند **اصل** وان الله بعث محمدا صلى الله
عليه وآله وسلم في وقت كان الغالب على اهل عصره الخطب والكلام واظنه قال الشعر فاتاهم من عند الله
من مواعظه وحكمه ما ابطل به قولهم واثبت به الحجة عليهم قال فقال ابن السكيت تالله ما رأيت
مثلك قط فما الحجة على الخلق اليوم قال فقال عليه السلام العقل يعرف به الصادق على الله

والعلم وبالعقل يكمل وهو دليله ومبصره ومفتاح أمره فإذا كان تأييد عقله من النور كان عالماً حافظاً ذاكراً فطناً
فهماً فعلم بذلك كيف ولم وحيث وعرف من نصحه ومن غشه فإذا عرف ذلك عرف مجراه وموصوله ومفصوله وأخلص
الوحدانية لله تعالى والإقرار بالطاعة فإذا فعل ذلك كان مستدركاً لما فات وواردا على ما هو آت يعرف
ما هو فيه ولأي شيء هو هاهنا ومن أين يأتيه وإلى ما هو صائر وذلك كله من تأييد العقل **شرح** گفت
امام جعفر صادق علیه السلام ستون خوبیهای آدمی خردمندی است و خردمندی چیزیست که از آن بهم میرسد چهار چیز **اول**
پی بردن بعیب امامان باطل بسبب محکمات قرآن دوم فهمیدن پایه امامان حق سوم نگاه داشتن خود در شبهها
قرآن و مانند آن چهارم یاد گرفتن مسائل دین از امامان حق و بخردمندی کامل میشود آدمی و این خردمندی راهنمای
آدمی است و چراغی است که آلت دیده‌وری اوست و کلید کار بسته اوست پس اگر شد مددگاری خردمندی
آدمی از جانب برهان مثل شواهد ربوبیت و محکمات قرآن که هر یک دالست بر حاجت در هر زمان بامامی که پیروی
ظن نکند چنانچه گذشت در شرح خطبه شد دانا بمسائل دین نگاه دارنده خود و شناگوی امامان حق عیب گوی
امامان باطل فهم کننده پایه امامان حق پس شد دانا بسبب آن صفتها باینکه چون شد حال این امت بعد از پیغمبر
علیه السلام و اینکه چرا چنین شد که راه باطل پیش گرفتند مراد اینست که بسبب ایثار حیات دنیا بر آخرت شد
چنانچه الله تعالی خبر از آن داده در سورة الاعلی یا بسبب نفاق منافقان شد چنانچه بیان میشود در حدیث
اول باب بست و دوم که باب اختلاف الحدیث است و دلالت بر آن می کند آنچه منقول است در صحیح مسلم
از عمار از حذیفه از رسول صلی الله علیه و آله وسلم در اوائل عشر دوم در باب صفات المنافقین و اینکه امامت
بحق در جای کسی است که محکمات قرآن دلالت بر امامت او کند و شناخت امامی را که راه حق
مینماید و امامی را که راه باطل مینماید و راه پس وقتی که آدمی شناخت آنها را که گفتیم شناخت سلوک خود را و
کسی را که باو باید پیوست و کسی را که از و جدائی باید کرد و خالص کرد یگانگی را برای الله تعالی بسبب ترک
پیروی ظن در احکام الهی چه آن شریک قرار دادنست برای الله تعالی در حکم و خالص کرد اقرار فرمان برداری
خود را برای الله تعالی و رسولش و جانشین رسولش بسبب ترک پیروی ظن پس وقتی که آدمی بجا آورد این
اخلاص را شد تلافی کننده آنچه را که بر طرف شده از میان اکثر مردم و آن اتباع محکمات قرآنست و سر راه
گیرنده بر دشمنی که در کار آمدنست به سر او و آن دشمن شیطان و تابعان او از مخالفان است چه میشناسد
آن آدمی مذهبی را که او در آنست و میشناسد این را که برای او چه در آن مذهب است مراد اینست که بدلالت
شواهد ربوبیت و محکمات قرآنست و میشناسد این را که از کجا و کدام راه آن دشمن می آید و را و میشناسد این
را که باز گشتن آن دشمن بسوی چیست از شبهات و اینها که مذکور شد همه بسبب مددگاری خردمندیست
و او را یا مراد است که بسبب مددگاری محکمات قرآنست خردمندی را ۱۲ **اصل** عنه عن ابی عبد الله
علیه السلام قال العقل دلیل المؤمن **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت خردمندی

مفضل بن عمر از امام جعفر صادق ؑ کہ گفت ای مفضل نجات از عذاب آخرت نمی یابد کسی کہ خردمندی نمیکند و خردمندی
نمیکند کسی کہ پیروی ظن میکند و طلب علم دین از علما کہ دوازدہ امام باشند نمیکند یا مراد انست کہ گوش بمحکمات
قرآن کہ ورا انہا نہی از پیروی ظن ہست نمیکند تا علم حاصل کند مضمون آنہا چون در زمان حضرت رسول اللہ
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم پیش از شوکت اہل اسلام کافران و منافقان مسلمانان را ارازل و ذلیلان مینامند
میگفتند کہ مسلمانان زندگی ندارند و خوارند و خود را نجیب و عزیز میشمرند و چنانچہ اللہ تعالی در قرآن خبر دادہ
عن المنافقین و چون دوازدہ امام نیز بعد از رسول علیہ السلام پیروی کافران و منافقان کردہ شیعہ را ارازل و ذلیلان
مینامند و خود را نجیب و عزیز میشمرند و شیعہ علم شنیدہ میگذرانند تا زمان ظہور صاحب علیہ السلام پس امام
علیہ السلام اشارت بآن کردہ خبر داد از ظہور صاحب الزمان باین روش کہ گفت و خواہد آمد بعد ازین زمانے
بسیار زمانی کہ آزادگی و نجابت بہم رسانند بقرار مخالفان ہر کہ می فہمد محکمات قرآن امامان حق را و ظلم بر دشمنان
یا کسی کہ میگذارند بیچ گونہ آزار دشمنان را بعد از ان باشارت کرد امام علیہ السلام بجواب این پوچہا سے
مخالفان و گفت دانستن محکمات قرآن کہ در انہا نہی از پیروی ظن و در جواب پوچہای مخالفان و منافقان
ہست میسرنیست کہ بآن دفع شبہہای مخالفان و شر شیطان میشود و راست گوئے کہ کسی در احکام الٰہی
چنانکہ مردم این شوند از خطائے او عزت نشد بزرگی دنیا این اشارت ہست بجوابی کہ اللہ تعالی منافقان را دادہ
گفتہ در سورۂ منافقین وللہ العزۃ ولرسولہ وللمؤمنین ولکن المنافقین لا یعلمون زیرا کہ لام در اللہ برائے
ملکیت است در او بعد ازین مراد است چنانچہ می آید در کتاب الحجۃ در حدیث سیوم مولد ابی محمد الحسن بن علی
علیہما السلام و مراد این ہست کہ عزت سروری ملوک اللہ تعالی است و لیکن تا خواست بلامی رسولش و برائے
این کنند کہ او بحامان اللہ تعالی بنظیر قل اللہم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و لیکن منافقان کافر نشان بسبب
ان گوش بحجت نمیکنند تا دانند نا خردمندی خوار نیست نہ بی اعتباری دنیا و خمیدن امام دانا فرزگیست نہ
مفردان بہ ننگ چاکری امام نادان بہ بزرگی دنیای فانی بعد از ان امام علیہ السلام اشارت کرد باینکہ
مخالفان گوش بمحکمات قرآن اگر گفتہ تقیہ باید کرد باین روش کہ گفت و بخشش مال بمطلب رسید نیست
بآن دفع ضرر دشمنان میتوان کرد و خوشخوی جائے کشش بسیار ہست دوستی باسے را اصل دالعالم
زمانہ لا تہجم علیہ اللوابس شرح ہم و اشارہ بحوال زمانہ خود نمودہ آمدہ درادشبہہا اشارت بجواب گفتگوئے
مخالفانست کہ میگویند چون میشود کہ اصحاب رسول علیہ السلام کہ در جنگہا ہمراہی ہا کردہ باشند و شب و روز
در خدمت باشند یکبار ترک گفتہ او کردہ از دین او مرتد شوند و ترک وصی او کنند مگر جماعتے کے جواب
آنست کہ کسی کہ شہور ان مصباح را از اہل زمانہ خود می بیند کہ چون دنیا با ایشان رو کند بی تاب شدہ
از حال خود میگیند پاک ز زمانہ این شبہہا در پردہ باندارد و برگشتن امت را مگر جماعت کمی در دو نمی انکار دہ نمی ندید

کتاب الروضہ بعد از حدیث نوح و اللہ ما انجیب ممن ہلک کیف ہلک ولکن العجب ممن نجا کیف نجا تسمیہ

مراد آنست که بر هر کس طلب علم لازم است و مسلمان فرمان برداری میکند آگاه باشید بدرستی که الله تعالی دوست
میدارد طالبان علم دین را ۲ دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال طلب العلم فریضة ترجمه و اینست
از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت طلب علم دین لازم ساخته الله تعالی است در محکمات قرآن بر هر کس ۳ سوم اصل
سئل ابو الحسن علیه السلام هل یسع الناس ترک المسألة عما یحتاجون الیه فقال لا ترجمه پرسیده شد امام موسی کاظم
که آیا گنجایش دارد مردم را که نپرسیدن علم چیزی که حاجت می افتد ایشان را بآن چیز پس امام علیه السلام گفت نه ۴ چهارم
اصل سمعت امیر المؤمنین یقول ایها الناس اعلموا ان کمال الدین طلب العلم و العمل به الا و ان طلب العلم اوجب علیکم
من طلب المال ان المال مقسوم مضمون لکم قد قسمه عادل بینکم و ضمنه و سیفی لکم و العلم مخزون عند اهله
و قد امرتم بطلبه من اهله فاطلبوه ترجمه شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام می گفت ای مردم بدانید که صحت
و دوستی نزد الله تعالی طلب علم باحکام الهی عمل بآن است آگاه باشید بدرستیکه طلب علم باحکام الهی واجب
تر است بر شما از طلب رزق چه بدرستی که رزق قسمت کرده شده میان شما ضمانت کرده شده است برای شما این رزق
که بتحقیق قسمت کرده رزق را عادلی که الله تعالی باشد و ظلم خلاف مصلحت در قسمت نمیکند و ضامن شده این
رزق را در قرآن البته وفا بضمانت خود میکند و علم نه چنین است بلکه ذخیره است پیش اهل آن و بتحقیق جا داده شده
است و بتحقیق شما مامورید بطلب آن علم از آن اهلان کسی برای شما ضامن نشده و چنانچه در سوره انعام گفته شد انا
علیکم بحفیظ بسبب بطلبید آن علم را ۵ پنجم اصل قال رسول الله صلعم طلب العلم فریضة ترجمه گفت رسول الله
علیه السلام که طلب علم دین لازم کرده الله تعالی است بر مردم در محکمات قرآن ۶ ششم اصل قال رسول الله صلعم
طلب العلم فریضة علی کل مسلم الا ان الله یحب بغاة العلم ترجمه گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم طلب
علم دین لازم کرده الله تعالی است در محکمات قرآن بر هر مسلمان آگاه باشید و بدرستی که الله تعالی دوست میدارد طالبان
علم دین را ۷ هفتم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول تفقهوا فی الدین فانه من لم یتفقه منکم
فی الدین فهو اعرابی ان الله یقول فی کتابه لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون
ترجمه شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت یاد گیرید مسائل را در فرمانبرداری الله تعالی چه بدرستی
که شان اینست که هر که یاد نگیرد از جمله شما مسائل را در فرمانبرداری الله تعالی را البته مانند اکثر بادیه نشینان
عربست که بطلب علم دین نیامده اند بدرستی که الله تعالی میگوید در حق ایشان در قرآن سوره برائة فلو لا نفر من کل
فرقة منهم طائفة لیتفقهوا بیان این آیه گذشت در شرح و کانوا محصورین تا آخر و در خطبه ۸ هشتم اصل سمعت ابا
عبد الله علیه السلام یقول علیکم بالتفقه فی دین الله و لا تکونوا اعرابا فانه من لم یتفقه فی دین الله لم
ینظر الله الیه یوم القیمة و لم یزک له عملا ترجمه از امام جعفر صادق می گفت بر شما باد یاد گرفتن مسائل در فرمانبرداری
الله تعالی و نباشید مانند اکثر بادیه نشینان عرب که بطلب علم دین نیامده اند چه هر که یاد نگرفت مسائل را در
فرمان برداری الله تعالی با نظر رحمت نمیکند الله تعالی بسوی او در روز قیامت و قبول نمیکند برای

ن حکم افراد کلیه آن و آن مسئله چه دلیل کرده باشد از محکمات قرآن یا نمیتنی که در محکمات قرآن نباشد مثل بر
عاقل و بالغ واجبست در هر وقت ظهر چهار رکعت و مستحب است در هر سحر یازده رکعت و مانند آنها از مسائل
و ح نیست چه مقصود دلیل و واسطه از آنها دانستن حکم افراد شخصیه نماز ظهر و نماز شب مانند آنها است سوم دانستن
مسئله که در آن مسئله بیان راه و روش باشد یا نمیتنی که مقصود دلیل و واسطه از آن دانستن حکم افعال کلیه باشد
ن مسئله کلیه از مسائل نه دانسته کند یا نمیتنی که بواسطه دانستن آن مسئله افعال شخصیه که حکم الهی در آنها واضح
نه بیا آورده شود مثل اینکه در مسئله نه دانسته بظاهر قرآن میتوان کرد بشبهه تضاد مثل اینکه اگر ظاهر
نباشد عمل بخبر واحد صحیح میتوان کرد و مانند آنها از مسائلیکه از اصول فقه است و تطبیق فصل از آنها
نمیتنی که محتاج الیه دانستن آنها فائده در آنها در افعال شخصیه نمیتوان بر دست نه احتیاج باشتقاق شخصی و بگمان
بیان حکم افعال شخصیه بظاهر قرآن و خبر واحد و مصنف اشارت کرد باین قسم سوم که گفت بالآثار الجیمة
سنن القائمه و بیان شد در شرح و قلت انک تحب تا آخر در خطبه و بهر حیثیت این سه قسم دانش است و نسبت
مانند او زیادت است یا نمیتنی که بیهوده است دانستن آن فایده ندارد و ندانستن آن ضرر ندارد دوم اصل
ن ابی عبد الله قال ان العلماء ورثة الانبیاء وذاک ان الانبیاء لم یورثوا درهما ولا دینارا وانما اورثوا
احادیث من احادیثهم فمن اخذ بشیء منها فقد اخذ حظا وافرا فانظروا علمکم هذا عمن تاخذونه فان فینا
ل البیت فی کل خلف عدولا ینفون عنه تحریف الغالین وانتحال المبطلین وتاویل الجاهلین شرح الحلف بفتح خا
حظه و فتح لام کسی که بعد از دو الانتحال خود را بچیزی نسبت دادن مثل اینکه کسی گوید من دین اسلام دارم الحلف
م میم و سکون های یکنقطه و کسر طای بی نقطه کسی که کار ش باطل است و مراد به باطل کار نیاید نیست در آن پیروی
ن است التاویل بیان معنی لفظی که آن معنی در آن لفظ صریح نباشد آنجا هل نادان و ناخردمند و هر دو اینجا
ناسب است اول مناسب تر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدرستیکه دانایان
متی بعد از پیغمبر خود وارثان پیغمبر خودند بیان این آنست که پیغمبران میراث نگذاشته اند برای امت خود درم
ره و نه زر طلا را بلکه آنچه میراث گذاشته اند برای امت خود سخنی چند است از سخنان ایشان مراد از
نانیست که در بیان احکام الهی است خواه در کتاب الهی صریح شده باشد و خواه صریح نشده باشد
ال آنچه پیغمبر علیه السلام آن را تصریح کرده در کتاب جامعه که بیانش می آید در حدیث چهاردهم باب ...
ش بهم رسانیده بچیزی از آن سخنان پس بتحقیق گرفته حصه کاملی را از میراث چه میراث اهل جهان اندیده راه ...
بت یا آن سهل است پس چون رسید ای امت محمد علیه السلام این علم خود را که با حادیث پیغمبر شما است اگر که
ب میکنید نا صواب را باهل باطل برخورید و چون در علم دالست میشنید از ایشان قرار دهید که ظن کافی است
را بجای علم گذارید چه در میان ما خانواده محمد علیه السلام در هر صحنی که پیغمبر علیه السلام در میان امت نبود
نشسته امامان عادل هستند که بعد کتاب جامعه بر طرف میکنند از آن سخن تغییر کسی را که زیاده و روان کرده اند و ...

بعمل بهت قبول میکنم لیس وقتی که محتاج باشند آهسته آهسته داخل میسازند مخالفان را ورا و گمراهی ایشان
وا و رسیدند که داخل آن در شده مراد بدر گمراهی پیروی ظن بهت چپان و در داخل همه گمراهی ما میشود چند از
که هنوز از شیعه است **ششم اصل** قال رسول الله صلعم لا خیر فی العیش الا لرجلین عالم مطاع او مستمع
واع **شرح** گفت رسول الله علیه السلام نیست خوبی در زندگانی مگر دو کس را دانائی که سخنش را بشنوند و عمل کنند
یا شنونده از آن دانا که خوب در دل خود جا دهد آنچه را شنود **هفتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال عالم ینتفع بعلمه
افضل من سبعین الف عابد **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت دانائی که فائده برده شود در دین
بدانائی او بهتر است نزد الله تعالی از هفتاد هزار عبادت کننده و که فائده دانش بخود رسد و بس **هشتم اصل** قلت لابی
عبد الله علیه السلام رجل راویة لحدیثکم یبث ذلک فی الناس ویشدده فی قلوبهم وقلوب شیعتکم ولعل عابدا
لیست له هذه الروایة ایهما افضل قال الروایة لحدیثنا یشد به قلوب شیعتنا افضل من الف عابد **شرح** گفتم
امام جعفر صادق علیه السلام را مردی است بسیار روایت کننده حدیث شما که مشهور میکند حدیث شما را در مردم
و محکم مینماید راستی حدیث شما را در دلهای مخالفان و در دلهای شیعیان شما و مردی دیگر است عبادت کننده
شاید این تمیم روایت بسیار و نمودن راستی حدیث شما را در دلها نداشته باشد کدام از این دو مرد بهتر است نزد
الله تعالی گفت بسیار روایت کننده حدیث ما بحالی که پا برجا میکند بحدیث ما دلهای شیعیان ما را بهتر است نزد
الله تعالی از هزار عبادت کننده پنهان مخفی نماند که تفاوت میان این حدیث و حدیث نهم که در آنها هفتاد هزار بود
آنست که عابد در حدیث نهم روایت حدیث نمیکند اصلا و عابد در این حدیث روایت میکند اما نه آنقدر و نه
آنچنان که آنمرد میکند و در این جواب اشارتی هست بآنکه با مخالفان گفتگو کردن در زمان تقیه خوب نیست
چه در جواب اکتفا بدلهای شیعه کرده و دلهای مردم دیگر نگفت

باب چهارم اصل باب اصناف الناس

شرح این باب بیان قسمهای مردم است بعد از رسول علیه السلام و در این باب چهار حدیث است
اول اصل سمعت امیر المومنین علیه السلام یقول ان الناس آلوا بعد رسول الله صلی الله علیه وآله
الی ثلثة آلوا الی عالم علی هدی من الله قد اغناه الله بما علم عن علم غیره وجاهل مدع للعلم لا علم له معجب بما
عنده قد فتنته الدنیا وفتن غیره ومتعلم من عالم علی سبیل هدی من الله ونجاة ثم هلک من ادعی
وخاب من افتری **شرح** المعجب بضم میم و سکون عین بی نقطه و فتح جیم کسی که خوش آمده او را چیزی
یعنی شنیدم از امیر المومنین علیه السلام میگفت بدرستی که مردم بازگشت کردند در زمان بعد از رسول الله
صلی الله علیه وآله بیقاعده بسوی سه قسم یعنی آنکه نیز این سه قسم قرار یافتند اول دانائی که براستی است
که از جانب توفیق الله تعالی باو رسیده چه معصوم است از جمیع گناهان نیاز کرده او را الله تعالی بآنچه
که دانسته از دانش دیگران چه جمیع احکام الهی را چنانچه هست میداند این صفت امیر المومنین علیه السلام

غیب والله بعد و گاهی غیر علم و شنوی و شنیده باشد گفت این مانند اول گفتم آیا جحود این و دعوی اینکه ایشان الله تعالی
را دوست میدارند و هیچ کس مثل ایشان دوست نمیدارد چنانچه الله تعالی در سوره جمعه حکایت کرده
راست میگفتند باعتقاد اهل اسلام یا دروغ گفت دروغ گفتم شما در دعوی زیادتی دوستی مانند ایشانید
باعتقاد شیعه و علی زیاده بر رسول ص و جمیع اصحابش نیست که از دشمنان گریخت بنابر برگشت از عهد حبیب
چون کفار سر راه گرفتند و زیاده بر الله تعالی نیست که مردم احکام او را نابوده انگاشته انواع بی ادبی میکنند
و میگذرانند تا مرد و بوان خبر رنگ و گویا که در وقتی را که در عجز علی علیه السلام از حضرت عثمان در وقت کشته
شدن او ساخته آمد بجا آر چهارم اصل عن جمیل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول یغدو الناس
علی ثلثة اصناف عالم و متعلم و غثاء فنحن العلماء و شیعتنا المتعلمون و سائر الناس غثاء شرح روایت است
از جمیل از امام جعفر صادق علیه السلام گفت شنیدم از او که میگفت صبح میباشند مردم بر سه قسم دانای
مسائل دین و یادگیرنده و هرزه کار بیان این است که ما خانواده پیغمبر علیه السلام آنانیم که ... و زمانی و شیعیان
ما یادگیرندگانند و باقی مردم هرزه کارند

باب پنجم اصول باب ثواب العالم والمتعلم

شرح این باب بیان ثواب دانای مسائل دین و ثواب یادگیرنده مسائل دین است و درین باب هفت حدیث
است اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من سلک طریقا یطلب فیه علما سلک الله
به طریقا الی الجنة وان الملائکة لتضع اجنحتها لطالب العلم رضا به وانه یستغفر لطالب العلم من فی السماء ومن فی
الارض حتی الحوت فی البحر شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هر که رود براهی که طلب کند در آن راه علم
دین را میبرد الله تعالی او را براهی بسوی بهشت و بدرستیکه فرشتگان هر آینه میگسترانند بالهای خود را برای طالب علم دین
تا قدم بر آن بالها نهد از بس که راضی اند باو و بآنچه که دوست میدارند او را و بدرستیکه از الله تعالی آمرزش میخواهد
برای طالب علم دین هر که در آسمانست از فرشتگان و ارواح انبیاء و اوصیاء و هر که در زمین است از
آدمیان و جنیان و جنبندگان تا ماهی در دریا مخفی نماند که استغفار ماهی و مانند آن مثل آنست که از
هدهد و مور چه صادر شد نزد سلیمان یا بزبان حالست و مراد آنست که برکت و فوائد که طالب علم دین با ایشان
میرسد و این باعث آمرزش طالب علم دین میشود پس گویا ایشان استغفار برای او میکنند اصل و فضل العالم علی
العابد کفضل القمر علی سائر النجوم لیلة البدر وان العلماء ورثة الانبیاء ان الانبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما
ولکن ورثوا العلم فمن اخذ منه اخذ بحظ وافر شرح و زیادتی خوبی دانای مسائل دین که مردم نفع از او میبرند
و بنده عبادت کننده که نفعش بخودش مخصوص است و بس مانند زیادتی روشنی ماه است بر روشنیهای ستاره های
دیگر در شب چهاردهم یعنی بامام علیه السلام شبیه شده آفتاب در شب علمای که کسب نور از او کرده اند مانند ماه شب چهارده
اند و عابدان راه حق مانند ستاره های دیگر اند در شب باقی مردم سیاه اند باقی آسمان در شب ...

میشوید و پیروی کننده خردمند آنست قبول کند دعوت شخص صحیح اگر چه دور باز میداند از خواهش نفس **ششم اصل**
قال ابو عبد الله ع من تعلم العلم و عمل به و علم لله دعی فی ملکوت السموات عظیما فقیل تعلم لله و عمل لله و علم
لله **شرح** گفت مر امام جعفر صادق علیه السلام هر که کرد سه کار را برای رضای الله تعالی اول آنکه یاد گرفت
علم دین را دوم آنکه عمل کرد بآن علم دین سوم آنکه یاد داد آن علم دین را بدیگران خوانده شد بزرگ در میان فرشتهای که اشراف
بادشاهی الله تعالی و در ایشان ظاهر است پس گفته شد در میان فرشتها که یاد گرفت علم دین را برای رضای
الله تعالی و عمل کرد بآن برای رضای الله تعالی و یاد داد آن را بدیگران برای رضای الله تعالی

باب ششم اصل باب صفة العلماء

اول اصل این باب بیان نشان علمای دین است و درین باب هشت حدیث است
سمعت
ابا عبد الله علیه السلام یقول اطلبوا العلم و تزینوا معه بالحلم و الوقار و تواضعوا لمن تعلمونه العلم
و تواضعوا لمن طلبتم منه العلم و لا تکونوا علماء جبارین فیذهب باطلکم بحقکم **شرح** شنیدم از
امام جعفر صادق ع میگفت طلب کنید علم دین را و زیور دهید خود را بآن زیور خردمندی و آهستگی و فروتنی کنید نزد
کسی که یاد میدهید او را علم دین تا بیشتر رغبت کند در طلب آنها و این صفت ما نیز از شما یاد گیرد و فروتنی
کنید نزد کسی که از وی یاد گرفته اید علم دین را تا حق او را رعایت کرده باشید و مباشید علمای متکبر پس بر دیگران
نباید فی شمار امر او نیست که تکبر شما باعث این میشود که مردم کسب علم از شما نکنند و ازین ثواب محروم شوید
دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل انما یخشی الله من عباده العلماء قال یعنی بالعلماء من صدق
فعله قوله و من لم یصدق فعله قوله فلیس بعالم **شرح** روایت است از امام جعفر صادق ع در گفته الله تعالی
عز و جل در سوره فاطر میترسند از الله تعالی بترک فضول و خود را می ندارند از بندگان او مگر دانایان او بیقین و امام گفت
میخواهد الله تعالی از علمای کسی را که موافقت کند کردار او آنچه را که گوید و هر که موافقت نکند کردار او گفته او را
پس عالم نیست در عرف چه علم بعلم بدتر از جهالت و قابل مدح الله تعالی نیست توضیح این شد **شرح** اول
آیه تا آخر خطبه و نظیر این می آید در حدیث پنجم باب چهارم **سوم اصل** قال امیر المومنین علیه السلام الا
اخبرکم بالفقیه حق الفقیه من لم یقنط الناس من رحمة الله و لم یؤمنهم من عذاب الله و لم یرخص لهم فی
معاصی الله و لم یترک القرآن رغبة عنه الی غیره الا لا خیر فی علم لیس فیه تفهم الا لا خیر فی قراءة لیس فیها تدبر
الا لا خیر فی عبادة لیس فیها تفکر **شرح** التحجیر بسیار دانا کردن کسی بچیزی مثل آنکه نشانهای آن چیز را بهمه
یا بکس یاد دهند مراد بعلم در لا خیر فی علم آنست که مذکور است در قول الله تعالی در سوره رحمن خلق الانسان
علمه البیان و التفهم فهمیدن بتدریج یعنی گفت امیر المومنین علیه السلام آیا بسیار دانا نکنم شما را بدانای مسائل دین
که کار آمدنی است آن دانای است که چهار صفت داشته باشد که اشارت بآنها شده در سوره اعراف عذابی
اصیب به من اشاء و رحمتی وسعت کل شیء فساکتبها للذین یتقون و یؤتون الزکوة و الذین هم بآیاتنا یؤمنون

حدیث سابق و مراد نهی از پیروی ائمه ضلالت و اہل ظن نیست آنگونه باشد نیست خوبی در ہدایت بر روش خود
که نیست اجتناب آن معاصی در آن اشارت است بقول الله تعالی ولا یؤتون الزکوة که بندگو رشد در شرح حدیث
سابق و مراد نیست که ہدایت بر اظهار مذہب شیعه امامیه و از کتاب فتوا از روی ظن که ضد اقیاسے نه کوه است
خوب نیست **پنجم اصل** عن ابی الحسن الرضا قال ان من علامات الفقه الحلم والصمت **شرح** روایت
است از امام رضا علیه السلام که گفت بدرستیکه نشانهای علم دین دو چیز است یکی بردباری یعنی که از نادان
بی ادبی انتقام نکشد دوم خاموشی یعنی هرچند بداند بگوید و دانسته را تا ضرور نشود نگوید **ششم اصل** قال
امیر المومنین علیه السلام لا یکون السفه والغرة فی قلب العالم **شرح** الغرة بکسر غین بالفتح و تشدید
راء بی نقطه غفلت و بازی خوردن یعنی گفت امیر المومنین علیه السلام نمی باشد سبکی و بازی خوردن از شیطان نفس و پسند
در دل دانای علم دین پیش رو از جا در نمی آید زود و جواب هرچه پرسند نمیگوید **هفتم اصل** قال عیسی بن مریم
علیهما السلام یا معشر الحواریین لی الیکم حاجة اقضوها لی قالوا قضیت حاجتک یا روح الله فقام فغسل
اقدامهم فقالوا کنا نحن احق بهذا یا روح الله فقال ان احق الناس بالخدمة العالم انما تواضعت هکذا
لکیما تتواضعوا بعدی فی الناس کتواضعی لکم ثم قال عیسی علیه السلام بالتواضع تعمر الحکمة لا بالتکبر کذلک فی
السهل ینبت الزرع لا فی الجبل **شرح** گفت عیسی بن مریم علیهما ای جماعت حواریان مرا بسوی شما حاجتی است
روا کنید آنرا گفتند روا کرده شده باد حاجت تو ای جان خدا یعنی تعالی که بخلائق داده این اشاره است بآنکه سر کردم از کتاب
الهی و رسول و امام حق جان خلائق است که اگر نباشد همه میرند و رسیدم پس عیسی برخاست پس شست پاهای ایشان را انا
گر دو راه پس گفتند بودیم ما سزاوارتر مردم بخدمت دانا است ما مردم تواضع یا دگرنه نکردم ترا تواضع چنین مگر برای آنکه
تواضع کنید بعد از جدا شدن از من در میان مردم مانند تواضع من برای شما بعد از آن گفت عیسی به تواضع آباد میشود حکمت
خود داری از خواهش نفس نه بتکبر و همچنین در زمین هموار نرم میروید انچه کاشته شود در کوه **هشتم اصل** کان
امیر المومنین علیه السلام یقول طالب العلم ان للعالم ثلاث علامات العلم والحلم والصمت وللمتکلف ثلاث
علامات ینازع من فوقه بالمعصیة ویظلم من دونه بالغلبة ویظاهر الظلمة **شرح** امیر المومنین علیه السلام
میگفت ای طالب علم کننده دین بدرستیکه برای انای که علم دین بان نزدیکتر از گرفت سه نشانست اول دانستن چیزی خود
نزد دانا تر از خود دوم بردباری یعنی کنند انتقام بی ادبی از فرومایه تر از خود سوم خاموشی یعنی آنکه هرچه بداند نگوید
و دانسته را نیز تا ضرور نشود نگوید و نادانی را که دانش علم دین بر خود بسته سه نشانست اول آنکه در نزاع در جای
با بالاتر از خود بی ادبی دوم آنکه ظلم میکند بفرومایه تر از خود بستمگری و درشتی سوم آنکه مدد میکند مجالفی را
که ظلم بر خلق و ذرہ میکنند و موافقت میکنند با ایشان بسبب پیروی ظن در مسئله فقهیه

باب هفتم اصل باب حق العالم

شرح این باب بیان رعایت حق دانا بمسائل دین است و در این باب شش حدیث است **اول اصل** کان امیر المومنین

علیه الملائکة وبقاع الارض التی کان یعبد الله علیها وابواب السماء التی کان یصعد فیها باعماله وثلم فی الاسلام
ثلمة لا یسدها شیء لان المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام کحصن سور المدینة لها **شرح** مومن ر ساز اهات
المومن یعنی مومن فقیه است چنانچه در حدیث دوم تصریح بآن شد کحصن سور المدینة و ظرف خبر دوم لان است
وحصن بکسر حای بی نقطه و فتح صاد بی نقطه جمع حصن بکسر حا و سکون صاد و تمامی حدیث است مثل حدیث ... سور تقریبیه
اینکه این حدیث می آید در آخر ابواب کتاب الجنائز و آنجا بجای کحصن حصونست بهر تقدیر او حصار یست که بهر کرد اگر محیط
بمحله عده از محلات شهر است سور بضم سین بی نقطه و سکون همزه و رای بی نقطه مصدر باب علم بمعنی باقی ماندن است و
گاهی همزه منقلب بواو میشود سور مرفوع و مبتدا است جمله صفت حصن است و لام در لها برای سببست و ظرف خبر مبتدا است
وجمله صفت حصن است و لام در لها برای سبب است و ظرف خبر مبتدا است و ضمیر راجع بحصن است و فایده ذکر کحصن
سور المدینة لها دو چیز است **اول** بیان اینکه مجموع اسلام که صفت مجموع اهل اسلام است بمنزله شهر یست
که محلات بسیار دارد و هر مومن فقیه بمنزله حصار محلتی است از محلات آن زیرا که اسلام جمع حصول اوامر
اسلام که از دانش او فایده میبرند محفوظ می ماند بسبب **دوم** احتراز از حصارها در شهریکه دشمن ندارد و
یکی از آن حصارها خراب شود آن شهر بی انتظام نمیشود یعنی شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت
وقتی که بمیرد مومن دانا بمسائل دین گریه میکنند برای او فرشتگان و مواضع زمینهایی که عبادت میکرد الله تعالی در آنها
و درهای آسمانی که بالا برده میشود در آنها عبادتهای او و رخنه کرده میشود در شهر اسلام رخنه که نمی بندد آنرا
چیزی خواه مومن و خواه غیر آن چه مومنان دانایان بمسائل دین که مردم نفع برند از دانش ایشان حصارهاے
اسلام اند مانند حصارهایی که برای انتظام شهر برای آنها ست مراد اینست که هر مومن فقیه برای اسلام
مانند مجموع قلعه است برای محله از محلات شهر بنابر اینکه مومن فقیه کسی است که احاطه تامه بجمیع کلی از اجزای
اسلام کرده و ضبط آن ادعیت کرده باشد و اصلا خللی در آن نگذاشته باشد پس چنانچه اگر قلعه محله شهر بالکلیه خراب
شود و رخنه در آن شهر بهم میرسد رخنه بندی نمیتوان کرد بلکه فایده دیگر از قوم مومنان بایستی ساختن از ساختن آن شهر بی
انتظام میشود بسبب حضور دشمن بدو وجه **اول** اینکه عدم انتظام جزء لازم دارد عدم انتظام مجموع من حیث المجموع
را دوم اینکه اهل محلات یک شهر مانند اعضای یک بدن اند چه عضوی درد آید از نا بکار دیگر عضوها نماند قرار و بیجان
مردن مومن فقیه موجب میشود رخنه بندی ممکن نیست بلکه مومن حقیقی از قوم میباید چون مومن یکپا بیست ... آن
مومن و در مقام مومن اول شیطان جن و انس اسلام برای انتظام میکنند **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من
احد یموت من المؤمنین احب الی ابلیس من موت فقیه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق گفت نیست مردن
کسی که میرد از جمله مومنان محبوبتر بسوی شیطان از مردن دانا بمسائل دین که مردم نفع برند از دانش **پنجم اصل**
قال ابو عبد الله علیه السلام ان ابی کان یقول ان الله عز و جل لا یقبض العلم بعد ما یهبط ولکن یموت العالم فیذهب بما یعلم
فتلیهم الجفاة فیضلون و یضلون و لا خیر فی شیء لیس له اصل **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام بتحقیق که

آن رحمت بایشان برای همنشینی ایشان چه رحمت الهی بر جمعیت اهل حق بیشتر فرود می آید از تنها واگر دیدے
جمعے را در مجلسے که یاد الله تعالی میکنند یا چیزی که گذشت پس بنشین با ایشان چه اگر دانا باشے در آنچه میگویند
فائده نمیرساند ترا دانش تو از شنیدن سخن ایشان چه هر چند که موافق باشند باطل است چون از روی پیروی کامل
است و اگر نادان باشی در آنچه میگویند در تو چیزی زیاد میکنند مگر آنکه نادانی ترا در تو پا بر جا کنند چه شیخ آنجا بسیار
بسیار مایل است بسخن گفتن از روی نادانی پس هرگاه نشست و دیگری گفت آن میل قوی تر میشود و اگر گویند تا واسطه
پا بر جا میشود در او و ضرری دیگر آنکه شاید الله تعالی درین وقت فرود آورد بر این جمعے لعنتے که باعث
عذاب ایشان شود پس ترا نیز فرو گیرد آن لعنت با ایشان برای همنشینی ایشان **دوم اصل** عن ابی الحسن
موسی بن جعفر قال محادثة العالم علی المزابل خیر من محادثة الجاهل علی الزرابی **شرح** روایت است از امام
موسی کاظم علیه السلام که هم زبانی بمسائل دین بر جاهای سرگین بهتر است از هم زبانی با نادان بر فرشهای مخمل **سوم
اصل** قال رسول الله صلعم قالت الحواریون لعیسی یا روح الله من نجالس قال من یذکرکم الله رؤیته و یزید فی علمکم
منطقه و یرغبکم فی الآخرة عمله **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله گفتند خاصان عیسی او را ای جان
خلائق که الله تعالی بایشان فرستاده با که همنشینی کنیم گفت با کسے که الله تعالی را بیاد شما اندازد و
برساند شما را از الله تعالی دیدن او و زیاده کند دانش شما را سخن او و حرص فرماید شما را در ثواب آخرت
آنچه میکند **چهارم اصل** قال رسول الله صلعم مجالسة اهل الدین شرف الدنیا والآخرة **شرح**
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همنشینی جمعے که دانا بمسائل دین و عمل کننده بآنها باشند عزت دنیا
و آخرت است **پنجم اصل** سمعت ابا جعفر یقول لمجلس اجلسه الی من اثق به اوثق فی نفسی من عمل سنة **شرح**
شنیدم از امام محمد باقر که میگفت هر آینه نشستن من با کسی که دانا باشد بمسائل دین و اعتماد بر او داشته باشم
خوشتر می آید از عبادت یک سال

باب دهم اصل باب سوال العالم و تذاکره

شرح باب پرسیدن مسئله از دانا بمسائل دین و گفتگو با او است درین باب دو حدیث است
اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن مجدور اصابته جنابة فغسلوه فمات قال قتلوه الا سألوا
فان دواء العی السؤال **شرح** الا بفتح همزه و تشدید لام حرف تندیم است العی بکسر عین بی نقطه و تشدید یای
دو نقطه در پائین مصدر معتل العین یائی و معتل اللام یائی باب علم گفته می شود عیی بالامر یعنی عاجز شد از دانستن
آن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را ازین مسئله که شخصے صاحب
آبله بود جنب شده بود پس غسلش دادند و بسبب آن مرد گفت ایشان کشته اند او را چرا نه پرسیدند
این مسئله را از دانا چه بدرستی که نادانی مسائل دردیست که دوای آن نیست جز پرسیدن **دوم اصل**
قال ابو عبد الله لحمران بن اعین فی شیء سأله انما یهلک الناس لانهم لا یسألون **شرح** گفت امام جعفر صادق

دهم اصل سمعت اباجعفر علیه السلام یقول تذاکر العلم الدراسة والدراسة صلوٰة حسنة شرح شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت بیاد هم آوردن دانش بکار آمدنی ثواب درس گفتن آن دارد و ثواب درس گفتن آن ثواب نماز نیست که قبول درگاه الٰہی باشد اشارت بروایتے است که ہر که یک نماز او قبول شود

معذب نمی شود چنانچه می آید در کتاب الصلوٰة در حدیث یازدہم باب اول

باب یازدهم اصل باب بذل العلم

شرح این باب بیان حال آموختن علم است بمردم و درین باب چہار حدیث است اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال قرأت فی کتاب علی علیه السلام ان الله لم یأخذ علی الجهال عهدا بطلب العلم حتی اخذ علی العلماء عهدا ببذل العلم للجهال لان العلم کان قبل الجهل شرح الجهال اہل اختلاف در مسائل بسبب پیروی ظن الف لام العلم برائے عہد خارجی است مثل الف لام العلم در قول الله تعالیٰ در سورهٔ آل عمران ان الدین عند الله الاسلام وما اختلف الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءهم العلم و این اشارت است بعلم قایم بقسط که در آیت سابقه مذکور است و اولوا العلم قائما بالقسط بنا بر اینکه قائما حال از مضاف الیه باشد و مراد بقسط محکماتی باشند که در آنها نهی از اختلاف و پیروی ظن شده و مراد قیام بقسط این باشد که بر صاحب این علم عہد گرفته شده که اگر تمکین یابد و سوال کنند چنانچه تعلیم دہد که ہیچ کس را احتیاج باختلاف و پیروی ظن نباشد الف لام الجهل نیز برای عهد خارجیست و مراد بآن اختلافیست که مذکور شده در آیت آل عمران که شد حقیقت اسلام است پس خلاف عهد الٰہی ست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت خواندم در کتابی که علی بن ابیطالب علیه السلام بخط خود نوشته از گفتهاے پیغمبر و آن نزد امام زمان می باشد چنانچه می آید در حدیث چہاردہم باب بستم بدرستیکه الله تعالیٰ نگرفته بر اہل اختلاف در مسائل بیان را بطلب دانش نگر آنکه گرفته بر اہل ذکر و اہل انبیا بیاز آموختن دانش خود آن دانش چه علم قائم بقسط ہمیشه در شرع پیش بود و پیش از آن اختلاف در مسائل که خلاف عہد الٰہی است از روز اول

دوم اصل عن ابی عبدالله فی هذه الآیة ولا تصعر خدک للناس قال لیکن الناس عندک فی العلم سواء شرح روایت است از امام جعفر صادق که در این آیه در سورهٔ لقمان که بیان روی خود را که پہلوے رو در اظہار سنگر برای مردم امام گفت مراد اینست که می باید که مردم نزد تو در آموختن برابر باشند چنان نشود که از بعضے روگردانی و یاد دہی و آن بعض اہل باشند چنانچه می آید در حدیث چہارم سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال زکوٰة العلم ان تعلمه عباد الله شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت چنانچه زر طلا و نقره و مانند آن زکوٰة دارد دانش مسائل دین نیز زکوٰة دارد و زکوٰة آن آنست که آموزی از آن به بندگان الله تعالیٰ چہارم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال عیسی بن مریم خطیبا فی بنی اسرائیل لا تحدثوا الجهال بالحکمة فتظلموها ولا تمنعوها اهلها شرح روایت است از جعفر صادق گفت ایستاد عیسی بن مریم

که الله تعالی داناتر است جائز نیست جاهل بالکلیه را آن ششم اصل عن ابی عبد الله قال اذا سئل الرجل
منکم عما لا یعلم فلیقل لا ادری ولا یقل الله اعلم فیوقع فی قلب صاحبه شکا و اذا قال المسئول لا ادری فلا یتهمه المسئل
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت اگر پرسیده شود مردی از شما از مسئله که نمیداند بسبب
جهت آن از این باید که گوید نمیدانم و نگوید که الله تعالی داناتر است پس در دل پرسنده شکی اندازد و اگر پرسیده شد
بعض آنرا و وقتی که گوید نمیدانم پس تهمت و الشتن و نگفتن نمیدانم او را پرسنده یا مراد آنست که باعث تهمت
ندارد او را پرسنده و منافات نیست میان این حدیث و حدیث چهارم این باب زیرا که این حدیث در جواب
سوال است بخلاف حدیث چهارم و ایضا منافات نیست میان این حدیث و حدیث اول حدیث پنجم این باب زیرا که این حدیث
در حق جاهل بالکلیه است هفتم اصل سالت ابا جعفر ما حق الله علی العباد قال ان یقولوا ما یعلمون و یقفوا
عند ما لا یعلمون شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را که چیست عمده حق الله تعالی بر بندگان گفت آنکه وقت حاجت
گویند آنچه را که دانند و نگویند آنچه را که ندانند هشتم اصل عن ابی عبد الله قال ان الله خص عباده بآیتین من کتابه
ان لا یقولوا حتی یعلموا ولا یردوا ما لم یعلموا وقال عز وجل الم یوخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق
وقال بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یاتهم تاویله شرح خص بخای نقطه دار و با نقطه الصیغه یعنی علوم عفت
باب نصر نصف ان لا یقولوا مقدر بر علی ان یقولوا است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدرستیکه الله
تعالی مخصوص فرموده بندگان خود را بدو آیه از قرآن به دو چیز اول آنکه نگویند چیزی را مگر وقتیکه دانند یعنی آنکه و آن
نگویند چیزی را که ندانند تفسیر این آنست که گفت در سورهٔ اعراف در سرزنش جهودان آیا گرفته نشده بر ایشان پیمانی
که در کتاب آلهی است آن پیمان این است که نگویند در برابر الله تعالی باین معنی که اختلاف و پیروی نفس کنند
لیکن گویند حق را و گفت در سورهٔ یونس در سرزنش جمعی بلکه دروغ شمارند چیزی را که نه تعلیم دیگری فرا گرفته
اند مباحث تفصیل آن و هنوز تعلیم دیگری نیامده بنزد ایشان بیان مشکل آن نهم اصل عن ابن شبرمة
قال ما ذکرت حدیثا سمعته عن جعفر بن محمد علیه السلام الا کاد ان یتصدع قلبی قال حدثنی ابی عن جدی عن
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال ابن شبرمة واقسم بالله ما کذب ابوه علی جده ولا جده علی رسول الله صلعم
قال رسول الله صلعم من عمل بالمقاییس فقد هلک و اهلک ومن افتی الناس و هو لا یعلم الناسخ من المنسوخ و المحکم
من المتشابه فقد هلک و اهلک شرح ناسخ و منسوخ گاهی مستعمل میشود در امام باقی و امام ماضی مانند آن چنانکه
می آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث چهارم باب چهل و دوم که باب العبادة است و می آید در کتاب المعیشة در باب
دخول صوفیه علی ابی عبد الله علیه السلام و احتجاجهم علیه بیان میشود در کتاب الزکوة در باب الایثار و گاهی مستعمل
میشود در آیتی از قرآن که رفع حکم سابق کند و آیتی که حکمش مرفوع شود چنانچه می آید در حدیث اول باب سیم
کتاب الایمان والکفر یعنی روایت است از عبد الله بن شبرمه که یکی از علمای مخالفان بود و قاضی کوفه و توابع آن بود
از جانب منصور دوانقی که گفت هیچ وقت بیاد نمی آید حدیثی که شنیده ام آنرا از جعفر بن محمد علیهما السلام مگر آنکه نزدیک

باب چهاردهم اصل باب استعمال العلم

شرح این باب بیان کار فرمودن دانش است درین باب هفت حدیث است اول اصل سمعت امیر المؤمنین علیه السلام یحدث عن النبی علیه السلام انه قال فی کلام له العلماء رجلان رجل عالم اخذ بعلمه فهذا ناج وعالم تارک لعلمه فهذا هالک وان اهل النار لیتأذون من ریح العالم التارک لعلمه وان اشد اهل النار ندامة وحسرة رجل دعا عبدا الی الله فاستجاب له وقبل منه فاطاع الله فادخله الله الجنة وادخل الداعی النار بترکه علمه واتباعه الهوی وطول الامل اما اتباع الهوی فیصد عن الحق وطول الامل ینسی الاخرة شرح شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که حکایت میکرد از پیغمبر صلی الله علیه وآله اینکه گفت پیغمبر در گفت وگوی که میکرد دانایان دو قسم اند اول دانائی کار فرمای دانش خود پس این مرد نجات دارد در قیامت دوم دانائی وترک کننده عمل بدانش خود پس این مرد جهنمی است بدرستی که اهل آتش جهنم هر آئینه در آزار اند از بوی بد ترک کننده عمل بدانش خود بدرستی که سخت ترین اهل آتش جهنم از روی پشیمانی وحسرت مردیست که خوانده بنده را بسوی فرمانبرداری الله تعالی پس قبول کرد آن بنده گفته او را وفرمان برداری کرد پس داخل کرد الله تعالی آن بنده را بهشت وداخل کرد آن خواننده را با آتش جهنم برای ترک او دانش خود را وپیروی او خواهش نفس را ودرازی آرزوی او اما ضرر پیروی خواهش نفس پس آنست که باز میدارد از انکار آمدن که پیروی محکمات قرآن باشد وپیروی ظن میفرماید وضرر درازی آرزو آنست که فراموش میساند آخرت را از جهت اینکه بالکلیه الهی غافل میکند دوم اصل عن ابی عبد الله قال العلم مقرون الی العمل فمن علم عمل ومن عمل علم والعلم یهتف بالعمل فان اجابه والا ارتحل عنه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت دانشی که نزد الله تعالی اعتبار دارد دانشی است که با عمل بآن همراه باشد چنانچه گذشت در حدیث دوم باب صفة العلم پس هر که آن دانش دارد عمل بآن می کند وهر که عمل بدانش میکند آن دانش دارد ودانش مردی طلب عمل را پس اگر عمل آمد دانش آنمرد صاحب اعتبار شد واگر نه دانش رفت ازان مرد باین معنی که دانش بی اعتبار شد سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان العالم اذا لم یعمل بعلمه زلت موعظته عن القلوب کما یزل المطر عن الصفا شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدرستی که دانا وقتی که عمل نکند بدانش خود میشود نصیحت او از دلها چنانچه میشود باران در سر سنگ هموار چهارم اصل جاء رجل الی علی بن الحسین علیه السلام فسأله عن مسائل فاجاب ثم عاد لیسأل عن مثلها فقال علی بن الحسین علیهما السلام مکتوب فی الانجیل لا تطلبوا علم ما لا تعلمون ولما تعملوا بما علمتم فان العلم اذا لم یعمل به لم یزدد صاحبه الا کفرا ولم یزدد من الله الا بعدا شرح آمد مردی بسوی امام زین العابدین علیه السلام پس پرسید او را از مسئله چند پس امام جواب اینها گفت آنمرد بعد از رفتن برگشت تا مسئله چند دیگر پرسد پس امام علیه السلام گفت بوحی الهی نوشته شده در انجیل عیسی اینکه مطلب دانش چیزی را که نمیدانید بر حالی که هنوز عمل نکرده

در آنچه دانسته شده از محکمات قرآن که آخر شک میکنید در آن باینمعنی که سود را بازمی سپید بیدو شک کنید
در آن که کافر میشوید و رخصت میکنید نفسهای خود را خواهش اختلاف و پیروی که آخر سهل انکار میشوید
در آنچه در محکمات قرآن است و سهل انکار میشوید. و آنچه در محکمات قرآنست که زیانکار آخرت میشوید و بدرستی
که از جمله آنچه بکار آمد نیست و در محکمات قرآن است این است که دانا بمسائل دین شوید و از جمله دانش بمسائل دین
اینست که بازمی نخورید از گذرانیدن الله تعالی بهای شمارا و رونما چنانچه الله تعالی گفته در سورهٔ اعراف
فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون پس شما خاطر جمع نمیشود کسی از فریب الله تعالی مگر ایشان زیانکاران را نعمت
و مهلت مکر زیانکاران و بدرستی که اخلاص سند تر شما با خود کسی است که فرمان بردارتر است صاحب
کل اختیار خود را نه کسی که بلذت های حرام مشغول شود و آخر خود را بعذاب الهی گرفتار نکند و بی اخلاص
تر شما با خود کسی است که نافرمانی صاحب کل اختیار خود بیشتر میکند و خود را بعذاب گرفتار میکند نه کسی
که ترک لذتهای حرام کرده فرمان برداری صاحب کل اختیار خود کند و آخر ثواب الهی را دریابد و هر که
فرمان بردار الله تعالی را خاطر جمع میشود از عذاب الله تعالی و خوشحالی داخل شدن بهشت با و میرسد
در وقت مردن و هر که نافرمانی کند الله تعالی را بی مراد و پشیمان میشود **هفتم اصل** سمعت ابا جعفر
یقول اذا سمعتم العلم فاستعملوه ولتتسع قلوبکم فان العلم اذا کثر فی قلب رجل لا یحتمله قدر الشیطان علیه
فاذا خاصمکم الشیطان فاقبلوا علیه بما تعرفون فان کید الشیطان کان ضعیفا فقلت وما الذی نعرفه قال
خاصموه بما ظهر لکم من قدرة الله عز وجل **شرح** شنیدم از امام محمد باقر ع که میگفت
وقتی که بشنوید احادیث را و بدانید مسائل را پس کار فرمائید آن دانش را و باید که فراخ باشد دلهای شما
و صاحب حوصله باشید چه دانش وقتی که بسیار شود در دل مردی که حوصله ندارد شیطان دست بر وی یابد
و او را بخودستائی میخواند پس اگر دشمنی کند با شما شیطان جهاد کنید با او بآنچیزی که میشناسید آنرا چه بدرستی
که حیلت شیطان همیشه ضعیف بوده چنانچه در سورهٔ نساء است راوی گفت که پس گفتم چیست آنچیز که میشناسیم
آنرا امام گفت دشمنی کنید و جواب گوئید شیطان را بآنچه معلوم شده شما را و آن قدرتیست که الله تعالی
نموده در آفریدن محمد و دوازده امام علیه السلام که دانا باینند بجمیع قرآن و بجمیع مسائل دین باینمعنی که دانش
خود را با دانش ایشان قیاس کنید که دانش شما در نظر شما سهل نماید و خودستائی نکنید؛

باب پانزدهم اصل باب المستأکل بعلمه والمباهی به

شرح این باب سرزنش کسی است که دانستن احادیث را وسیله خوردن مال مردم کرده و کسیکه
می نازد بدانستن خود احادیث را ابن بابویه رحمه الله تعالی در کتاب معانی الاخبار روایت کرده از امام
جعفر صادق علیه السلام که گفته انما المستأکل بعلمه الذی یعنی بغیر علم ولا مبالاة من الله عز وجل لیبطل به الحقوق
طمعا فی حطام الدنیا انسان کسی که دانش را وسیله خوردن مال مردم کرده آنست که فتوی میدهد بیآنکه

شرح گفت امام ع در بیان آنچه گذشت وحی فرستاد الله تعالی بسوی داود پیغمبر علیه السلام که مگردان واسطه میان من و میان خود دانائی را که گرفتار به دنیا باشد تا منع کند ترا از راه دوستی من چه ایشان راه زنان بندگان من اند که قصد ثواب من دارند بدرستی که سهل ترین چیزی که من میکنم بایشان این است که بر میدارم لذت گفتگوی خود را از دلهای ایشان یا التفات بحکمات کتاب من نمی کنند پیروی ظن در فتوی می نمایند یا بمعنی که ایشان لذت خواهش طلبها نزد من تضرع ندارند اصل قال رسول الله صلعم والفقهاء امناء الرسل ما لم یدخلوا فی الدنیا قیل یا رسول الله وما دخولهم فی الدنیا قال اتباع السلطان فاذا فعلوا ذلک فاحذروهم علی دینکم شرح گفت رسول الله صلعم دانایان باحادیث امینان پیغمبران اند در احتمای ایشان مادامی که داخل در دوستی دنیا نشوند گفته شد نزد پیغمبر علیه السلام که ای رسول الله چیست نشان داخل شدن ایشان در دوستی دنیا گفت همراه پادشاه غیر عادل بودن پس اگر کنند این همراهی را بپرهیزید از ایشان که مبادا دین شما را ضایع کنند بفتواهای ناحق از روی پیروی ظن چه غیر این قسم مردم با آن پادشاه همراهی نمیتوانند کرد ششم اصل عن ابی جعفر عم قال من طلب العلم لیباهی به العلماء او یماری به السفهاء او یصرف به وجوه الناس الیه فلیتبوأ مقعده من النار ان الریاسة لا تصلح الا لاهلها شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت هر که طلب دانش کند تا بنازد بآن در مجلس دانایان یا بحث کند بآن در مجلس پوچ گویان یا آنکه بگرداند بآن روهای مردم بسوی خود بسبب منصب فتوی یا قضا پس او قرار گیرد در جای خود از جاهای آتش جهنم مراد این است که البته بجهنم میرود چه بدرستی که سرکردگی جماعت اهل اسلام خوب نیست برای کسی مگر کسی که دانا بجمیع مسائل دین باشد بی پیروی ظن پس کسی که دانا باحادیث باشد و اصل مسائل را نداند سرکردگی را نمی شاید

باب شانزدهم اصل باب لزوم الحجة علی العالم وتشدید الامر علیه

شرح این باب بیان پاینده بودن حجت الله تعالی است بر دانا و بیان سخت گیری الله تعالی کار را بر دانا بایمعنی که هر که داند وعید الهی را بر فعل معصیتی و دعده او را بر ترک آن و مع هذا آن معصیت را کند حال او بدتر است از حال کسیکه نداند و کند اگرچه میداند که معصیت است یا بایمعنی که هر که داند محکمات قرآن را که در آن نهی از اختلاف و پیروی ظن هست و عمل بآنها نکند حال در قیامت بدتر است از حال کسی که آنها را نداند و پیروی ظن کند اگرچه هر دو خوب نیستند چنانچه مصنف بیان کرد در خطبه در جواب سوال اول و درین باب چهار حدیث است اول اصل عن حفص بن غیاث عن ابی عبد الله علیه السلام قال یا حفص یغفر للجاهل سبعون ذنبا قبل ان یغفر للعالم ذنب واحد شرح روایت است از حفص بن غیاث از امام جعفر صادق عم گفت که امام گفت ای حفص بخشیده می شود برای نادان هفتاد گناه پیش از آن که بخشیده شود برای دانا یک گناه دوم اصل قال عیسی بن مریم علیه السلام ویل للعلماء السوء کیف تلظی علیهم النار شرح گفت عیسی ابن مریم علیه السلام وای بر دانایان بد چون آتش زبانه خواهد شد بر ایشان آتش دوزخ

شرح تفسیر این آیت می آید در حدیث اول باب سی ام کتاب الایمان والکفر و بنابر آن میگوییم ضمیر قال هم راجع بمجموع مرجع ضمیر فلیکیدوا و عاودون است قوم عبارت از قوم خود علیه السلام است که قریشی یا اصحاب یا است اجابت باشند الوصف شد ا مختص حال چیزی است العدل توسط میان افراط و تفریط و مراد اینجا محکمات کتاب الهی است چه آن در هر آیتی میزان عدل است که هر علمی و هر حکمی را آن باید سنجید باشتم لغت عدل است واشارت است باینکه آن عدل قرآن است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در گفته الله تعالی در سورهٔ شعراء در بیان حال جمعی از قریش که بغیر حق امامت و حکومت یافتند و حال جمعی دیگر که بگمراهی تابع ایشان شدند و عبادت ایشان کردند پس انداخته شدند سرنشیب در جهنم آن معبودان و گمراهان که پرستش ایشان کردند امام گفت آن سرنشیب انداخته شده که آن قریش اند که شناختند محکمات قرآنی از کتاب های الهی را که بزبان های ایشان است و بعد از آن مخالفت کردند و بسوی پیروی ظن رفتند با وجود آنکه محکماتی که در آنها نهی از اختلاف و پیروی ظن هست مکرر را صریحا بنظر ایشان رسید

باب هفتم اصل باب النوادر

شرح این باب احادیث خوش آینده متفرقه است که نسبتی بکتاب عقل دارد و درین باب پانزده حدیث است اول اصل کان امیر المؤمنین علیه السلام یقول روحوا انفسکم ببدائع الحکمة فانها تکل کما تکل الابدان شرح میگفت امیر المؤمنین علیه السلام راحت فرمائید روحهای خود را باحادیث خوش آینده متفرقه چه روحها مانده میشوند از کارهای دور و دراز چنانچه بدنها مانده میشوند از کار دوم اصل کان امیر المؤمنین علیه السلام یقول یا طالب العلم ان العلم ذو فضائل کثیرة فراسه التواضع وعینه البراءة من الحسد واذنه الفهم ولسانه الصدق وحفظه الفحص وقلبه حسن النیة وعقله معرفة الاشیاء والامور ویده الرحمة ورجله زیارة العلماء وهمته السلامة وحکمته الورع ومستقره النجاة وقائده العافیة ومرکبه الوفاء وسلاحه لین الکلمة وسیفه الرضا وقوسه المداراة وحلیه مجاریة الراء (؟) ودولته الادب وذخیرته اجتناب الذنوب وزاده المعروف ومأواه الموادعة ودلیله الهدی ورفیقه محبة الاخیار شرح میگفت امیر المؤمنین علیه السلام ای طلب کننده دانش بدرستی که دانش که یکجا صاحبش آید آنست که باجمیع صفت خوب باشند تا بی عیب باشد و تفصیل این آنست که سر دانش فروتنی است برای حق که محکمات قرآن باشد و گذشت در شرح حدیث هشام ابن لقمان قال لابنه تواضع للحق تکن اعقل الناس در حدیث دوازدهم باب اول و چشم دانش بی رشک بودن بر اهل حق است که محکمات قرآن دلالت بر وجوب پیروی ایشان میکند و ایشان درین امت دوازده امام اند علیهم السلام چنانچه الله تعالی گفته در سرزنش جمعی در سورهٔ نساء ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله یعنی بلکه رشک میبرند مردم را بنابر آنچه بخشید الله تعالی ایشان را که فضل الهی باشد بیان این آیه می آید در کتاب الحجة در احادیث باب شانزدهم که باب ان الائمة علیهم السلام

و انصتوا در آیه سوره اعراف و اذا قرئ القرآن فاستمعوا له و انصتوا عطف بر جزا نباشد بلکه عطف بر جمله مرکبه
از شرط و جزا باشد و مراد امر بسکوت باشد در جایی که اراده قرائت قرآن باشد تا نه در شروع در آن شوند
و منقطع نشود یعنی آمد مردی بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت ای پیغمبر خدا چه چیز است
که باید کرد تا دانش حاصل شود و فائده دهد گفت خاموشی در مجلس عالم بقصد فرا گرفتن گفت بعد از آن
چه چیز است گفت گوش انداختن بسخن وی گفت بعد از آن چه چیز است گفت نگاه داشتن آن سخن در خاطر
یا در کتاب چنانکه فراموش و ضایع نشود گفت بعد از آن چه چیز است گفت بجا آوردن آنچه یاد گرفته
شده گفت بعد از آن چه چیز است ای پیغمبر خدا گفت پراگنده کردن آن دانسته شده در میان خلایق
تا مردم دیگر بهره برند **پنجم اصل** علی بن ابراهیم رفعه الی ابی عبد الله علیه السلام قال طلبة العلم ثلاثة
فاعرفهم باعیانهم و صفاتهم صنف یطلبه للجهل و المراء و صنف یطلبه للاستطالة و الختل و صنف یطلبه للفقه
و العقل **شرح** روایت کرد علی ابن ابراهیم بسندی که بالا برده آن را تا امام جعفر صادق علیه السلام
که گفت طالبان علم بر سه قسم اند بشناس آن اقسام را بقصدهای که در دل دارند و بصفتهای که از ایشان
ظاهر شود قسمی طلب علم میکنند بقصد درشتی و جدل کردن با مردم در بحث و قسمی طلب علم می کنند بقصد تکبر
و فریب دادن تا مردم در بحث رد بر ایشان نکنند در فتوی یا قضا یا مانند آنها و قسمی طلب میکنند بقصد دانش بر
خود و بقصد خردمندی چه عمل بآن میکنند و داخل در صفت این دو قسم اول نمیشوند **اصل** فصاحب
الجهل و المراء موذ ممار متعرض للمقال فی اندیة الرجال بتذاکر العلم و صفة الحلم قد تسربل بالخشوع و تخلی من الورع فدق
الله من هذا خیشومه و قطع منه حیزومه **شرح** الاندیة جمع ندی بفتح نون و کسر دال بی نقطه و تشدید یا
مجلسها اند اگر سا[؟]تگی کردن در ستایش الصفة ثنای چیزی گفتن الحلم بکسر حای بی نقطه و سکون لام
خردمندی و گذاشتن بدی کسی و بردباری اینجا مناسب است الخیزوم بفتح حای بی نقطه و سکون یای دو نقطه
در پایین و ضم زای با نقطه اسب تنگ بسته که برای جنگ مهیا باشد مراد اینجا نافیست که سرکه گیر باشد یعنی
قسم اول که قصد درشتی و جدل دارد در حال حاضر اول آنکه آزار کننده و جدل کننده است در مجلسهای
غیر مردان دانای کامل دوم آنکه بر سر گفتگوی هیچ خود می آید در مجلسهای مردان دانا سوم کامل
بساختگی در ستایش علم آن مردان کامل پیش از شروع در هیچ خود به ثنای علم آن مردان کامل تا هیچ او را
قبول کنند تا بهیئی او نگویند که هیچ است تحقیق لباس بر خود پوشید بفروتنی در مجلس ایشان و خالی شد
از ترس الهی و پرهیزگاری پس کوفت الله تعالی بسبب این ساختگی و هیچ گفتن او در مجلس مردان
کامل دماغ او را و برید بسبب این ساختگی و هیچ گفتن زبان سرکه گیر او را چه آن مردان کامل رسوا میکنند
او را و قبول ساختگی او نکرده باطل میکنند هیچ های او را **اصل** و صاحب الاستطالة و صاحب الختل ذو
خب و ملق یستطیل علی مثله من اشباهه و یتواضع للاغنیاء من دونه فهو لحلوائهم هاضم و لدینه حاطم فاعمی

از امام جعفر صادق علیه السلام که می گفت بد رستی که راویان قرآن بسیارند و بد رستی که تابعان قرآن کم اند و بسا خالص شمرنده حدیث که غیر خالص می شمرد قرآن را چون آن حدیث مخالف محکمات قرآن است پس بسا که می اندازند دانایان را ترک رعایت قرآن و نظر در آن می کنند و بسبب آن منت میکنند مخالفان بفکر می اندازند نادان را بنگاه داشتن قرآن و نظر در آن می کنند و بسبب آن می پسندند مخالفان را پس تابع بر دو قسم است یکی تابع میشود باعث زندگی جاودانی خود را و از پی قرآن میرود و دیگری تابع میشود باعث جهنمی بودن خود را و از پی حدیث مخالف قرآن میرود پس نزد تحقیق الحیاة و هلاک جا میشود از هم آن دو تابع و شده هم میشوند آن دو طائفه که علما و جهال باشند یکی بهشت میرود و دیگری بجهنم هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من حفظ من احادیثنا اربعین حدیثا بعثه الله یوم القیمة عالما فقیها شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که هر که حفظ کند از حدیث های ما مان حق چهل حدیث را یعنی که مشهور کند آنها را تا فراموش مردم نشود و استوار کند بنیادهای شیعه را چنانچه گذشت در حدیث ششم و دهم باب سوم بر می انگیزد او را الله تعالی در روز قیامت دانا بمحکمات قرآن و دانا باحادیث ما هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله تبارک و تعالی فلینظر الانسان الی طعامه قال علمه الذی یاخذه عمن یاخذه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر قول الله تبارک و تعالی در سوره عبس پس باید که نظر کند آدمی بسوی طعام خود که از کجاست راوی گفت گفتم چه چیز مراد است از طعام او امام گفت مراد دانش اوست بحدیث پیغمبر علیه السلام که فرا می گیرد و غذای روح است باید نظر کند که از که فرا می گیرد چه حدیث را از ما باید فرا گرفت یا بواسطه یا بواسطه اعتمادی اشارت است بآنکه اصحاب پیغمبر علیه السلام در حدیث افساد بسیار کردند چنانچه می آید در حدیث اول باب بیست و دوم نهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال الوقوف عند الشبهة خیر من الاقتحام فی الهلکة و ترکک حدیثا لم تروه خیر من روایتک حدیثا لم تحصه شرح لم تروه براء با نقطه بصیغه معلوم فی الطلب مثل العین و ادای قول الامام در فی باب حذر است الزای بفتح زای تشدیدیای دور کردن الاحصار شمردن و مراد اینجا فرو گرفتن علم است بجمیع اجزای چیزی مثل احصلی کل شیء عددا یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت بازایستادن از کردار و گفتار نزد شک در جائز بودن آن بهتر است از ناگاه داخل شدن در آن در جهنم رفتن برای نفع دنیا و ترک کردن تو نقل گفتگویی را که فراموش شده و راز خود نکرده باشی از آن بهتر است از نقل گفتگوی تو را احاطه بجمیع اجزای آن نکرده باشد مراد نیست که گاهی حدیثی طولانی و مرکب از فقرات می باشد که بالکلیه یکبار یاد شد بیکبارگی اعلیحده نقل نمیتوان کرد و بعض الفقرات بخاطر کسی میماند بعضی نمی ماند و درین صورت دیگر نقل آنچه فراموش شده بر آدمی سنگین می باشد در حال آنکه واگذاشتن آن بهتر است از نقل مجموعی آن فراموش شده برای حظ نفس و نفع دنیا دهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لا یسعکم فیما ینزل بکم

معرفت تا آخر در خطبه سیزدهم **اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اعرفوا منازل الناس علی قدر روایتهم
عنا **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می گفت بشناسید پایه مردم را نزد الله تعالی
بنابر کمی و بسیاری روایت شان حدیث را از ما یعنی که هر که جواب و سوال ما در مسئله که بی مکابره اختلاف
در آن و در دلیل آن میرود در محکمات قرآن نیست اکتفا بنقل ما بیشتر میکند و تصرف در معنی یا در لفظ
کمتر میکند بهتر است نزد الله تعالی **چهاردهم اصل** ان امیر المؤمنین ع قال فی بعض خطبه ایها الناس اعلموا انه
لیس بعاقل من انزعج من قول الزور فیه ولا بحکیم من رضی بثناء الجاهل علیه **شرح** بدرستی که امیر المؤمنین ع
در بعضی خطبهای خود که در نصیحت مردم گفته ای مردم بدانید که خردمند نیست کسی که از جا در آمد از سخن
دروغ در سرزنش او و ترک کننده خواهش نفس نیست کسی که راضی شد بستایش راست نادان برای چه
سخن نادانسته بدست هر چند راست باشد در رضا بد بدست **اصل** الناس ابناء ما یحسنون وقدر کل امرء
ما یحسن فتکلموا فی العلم تبین اقدارکم **شرح** ابنا اینجا استعاره شده برای جمعی که شناخته شوند بچیزی
چنانچه شناخته می شود فرزند به پدر ما موصوله و مضاف الیه است یحسنون و یحسن مضارع معلوم غائب باب افعال
است از احسان کاری را در زمین و نیکو بجا آوردن تبین بیای یک نقطه و تشدید یاء و نقطه در بالا مضارع بصیغه
مضارع معلوم غائبه باب تفعل است بحذف یکتا و مجزوم است در جواب امر اقدار مرفوع و فاعل است
یعنی مردم شناخته میشوند بآنچه نیکو میورزند و پایه و بهای هر مرد آنست که آنچه نیکو میورزند پس گفتگو کنید در طلب علم دین
تا آنکه نمایان و بلند شود پایه و بهای شما **پانزدهم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول وعنده
رجل من اهل البصرة یقال له عثمان الاعمی وهو یقول ان الحسن البصری یزعم ان الذین یکتمون العلم یؤذی ریح بطونهم
اهل النار فقال ابو جعفر علیه السلام فهلک اذن مؤمن آل فرعون ما زال العلم مکتوما منذ بعث الله نوحا علیه السلام فلیذهب الحسن
یمینا وشمالا فوالله ما یوجد العلم الا ههنا **شرح** بصری بکسر بای یک نقطه و سکون صاد بی نقطه منسوب است ببصره
بفتح بای یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می گفت سخنی بحالی که نزد او بود مردی از مردم بصره که
می گفتند او را عثمان کور و آن مرد می گفت که حسن بصری دعوی میکند که بدرستی که جمعی که پنهان کنند علم خود را
بگوینده بهر کس در آتش جهنم اند و آزار خواهد کرد بوی گند درون های ایشان مردم آتش جهنم را مرادش اینست
که پیغمبر تعلیم جمیع احکام دین و بیان جمیع متشابهات قرآن را مخصوص تا تواند خود نساخت بلکه هر چه با ایشان
گفت بدیگران نیز گفت و پنهان نکرد پس گفت امام علیه السلام در سخن حسن بصری بنابرین لازم می آید که جهنمی
شده باشد آن مرد مؤمن که از خویشان فرعون بود الله تعالی در سوره مؤمن گفته اند که او پنهان میکرد ایمان خود را
چنین نیستم کسی علم خود را نیز اظهار نمیکند همیشه علم پنهان بوده نزد اوصیای پیغمبران از زمانی که فرستاده الله تعالی
نوح علیه السلام به پیغمبری شاید که تخصیص ذکر نوح برای این باشد که اول اولو العزم است و لهذا اول کسی که
در قیامت مسئول از تبلیغ میشود اوست چنانچه می آید در کتاب الروضه در حدیث نوح صلی الله علیه و آله وسلم

امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که من میشنوم سخن را از پس میخواهم که نقل کنم بدیگران چنانچه شنیدم
آنرا از تو پس کم و زیاد در لفظ پس یاد من نمی آید گفت پس ظاهر خوب باطن بد میکنی سخن را یا میخواهی که مردم
را بگمان می اندازی که لفظ آنچه نقل میکنی لفظ منست گفتم نه پس گفت اراده جمیع معنیهای سخن میکنی بی کم
و زیاد گفتم آری گفت پس باکی نیست چهارم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام الحدیث اسمعه منك
اروبه عن ابیك او اسمعه من ابیك اروبه عنك قال سواء الا انك ترویه عن ابی احب الی وقال ابو
عبد الله علیه السلام لجمیل ما سمعت منی فاروه عن ابی شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را
می شنوم از تو روایت میکنم از پدر تو یا برعکس آیا مطابق واقع است یا نه گفت مطابق است لیکن اینکه
تو نقل کنی از پدرم محبوب تر است بسوی من برای تقیه چه بر امام رفته گرفت دیگری نیست و گفت امام
جعفر صادق علیه السلام را جمیل را که آنچه را که شنیدی از من نقل کن از پدر من برای تقیه پنجم اصل
قلت لابی عبد الله علیه السلام یجیئنی القوم فیسمعون منی حدیثکم فاضجر ولا اقوی قال فاقرء علیهم من اوله حدیثا ومن وسطه حدیثا
ومن آخره حدیثا شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را می آیند نزد من جماعت شیعه پس می شنوند
از من کتاب حدیث شما را پس از بسیاری عدد در من یا درازی آن دلگیر بی قوت میشوم گفت کتاب را
سه حصه کن بخوان برایشان از اول کتاب درسی از حدیث و از میان کتاب درسی از حدیث و از آخر کتاب
درسی از حدیث چه اگر دلگیری از بسیاری عدد درس است راحت بهم میرسد از کمی آن و اگر از درازیست
راحت بهم میرسد آنرا پراگندگی آن چنانچه گذشت در حدیث اول باب النوادر ششم اصل قلت
لابی الحسن الرضا علیه السلام الرجل من اصحابنا یعطینی الکتاب ولا یقول اروه عنی یجوز لی ان ارویه عنه قال
فقال اذا علمت ان الکتاب له فاروه عنه شرح گفتم امام رضا علیه السلام را مردی از یاران ما میدهد
مرا کتاب حدیث و نمی گوید نقل کن آنرا بدیگران آیا جایز است مرا اینکه نقل کنم آنرا از وی بدیگران راوی
گفت پس امام گفت وقتی که دانی که این کتاب از دست و نقل او است از امام پس نقل کن کتاب را
بدیگران از و مخفی نماند که این حدیث دلالت میکند بر آنکه سخن صحیحی که اجازت در رخصت را اعتبار
میکنند در نقل کتابی که دانسته شده باشد که از فلان مصنف است بی اعتبار است هفتم اصل
قال امیر المؤمنین علیه السلام اذا حدثتم بحدیث فاسندوه الی الذی حدثکم فان کان حقا فلکم وان کان کذبا فعلیه شرح
چون منافقان در زمان رسول علیه السلام و بعد از و حدیث های دروغ موافق مطلبهای ناحق خود برا
بستند چنانچه می آید بتفصیل در حدیث اول باب اختلاف الحدیث امیر المؤمنین علیه السلام سفارش
کرد شیعه خود را و گفت وقتی که نقل کنید حدیثی را از رسول نسبت دهید آنرا بکسی که آنرا بشما نقل کرده از رسول
و بگوئید از فلان شنیدم که گفت که رسول علیه السلام چنین گفت چه اگر ظاهر شود که حدیث موافق واقع است
برای شما فایده آن خواهد بود و اگر ظاهر شود که دروغ و مخالف محکمات قرآنست پس ضرر آن بر او خواهد بود

مراد این است که حدیث ما از هر کدام که خواهی نقل متواتی کرده احتیاج بذکر واسطه نیست چه حدیث ما محض نقل است و خود رائی در آن نیست **پانزدهم اصل** قلت لابی جعفر الثانی علیه السلام جعلت فداک ان مشائخنا رووا عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام وکانت التقیة شدیدة فکتموا کتبهم فلم ترو عنهم فلما ماتوا صارت الکتب الینا فقال حدثوا بها فانها حق **شرح** شدت تقیه باعتبار زمان امام محمد باقر علیه السلام نیست بلکه باعتبار زمان بعد از آن است بنابر ظاهر آنچه می آید در کتاب الحجة در حدیث اول باب شصت و یکم که باب ان الائمة علیهم السلام لم یفعلوا شیئا تا آخر است و در کتاب الصلواة در حدیث باب سی و یکم که باب القنوت فی الفریضة تا آخر است یعنی گفتم امام محمد تقی را علیه السلام قربانت شوم بدرستی که جمعی که از ایشان حدیث بما رسیده نقل کرده اند از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام و بوده تقیه در زمان ایشان سخت پنهان کرده اند کتاب های حدیث خود را پس نقل کرده نشده آن کتاب ها از ایشان پس وقتی که مردند رسید کتاب های ایشان بما آیا نقل کنیم آن کتاب ها را از ایشان یا نه پس امام گفت نقل کنید آنها را از ایشان چه آنها بکار آمده نیست یعنی آنکه عمل با آنها واجب است هر چند که در آنها تقیه یا غلط راوی یا دروغ او باشد چون معلوم شما شده که خط ایشان و نقل ایشان است از امامان

باب نوزدهم اصل باب التقلید

شرح این باب بیان حال عمل کردن بفتوی دیگری است به بیان اینکه اگر بنای فتوی بر پیروی ظن است عمل کردن بآن جائز نیست و اگر بنای آن بر پیروی علم است عمل کردن بآن جائز است خواه آن فتوی بی واسطه بما رسیده و خواه بواسطه راوی اعتمادی و درین باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله فقال اما والله ما دعوهم الی عبادة انفسهم ولو دعوهم ما اجابوهم ولکن احلوا لهم حراما و حرموا علیهم حلالا فعبدوهم من حیث لا یشعرون **شرح** الاحبار جمع حبر بکسر و فتح حای بی نقطه و سکون بای یک نقطه دانایان الرهبان بضم رای بی نقطه جمع راهب ریاضت کشان یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم او را که سرزنش کرده الله تعالی در سورهٔ توبه ترسایان را باینکه مشرک شده اند برای آنکه علمای خود را و ریاضت کشان خود را خدایان غیر خدا تعالی پس گفت امام در بیان اینکه این شرک پیروی ظن علماء و ریاضت کشان است نه چیزی دیگر آگاه باش بخدا قسم که علما و ریاضت کشان نخوانده اند ترسایان را بسوی پرستش صریح خود و اگر می خواندند ترسایان را بسوی پرستش صریح قبول نمی کردند و لیکن علما و ریاضت کشان عمداً حلال کردند برای ایشان حرامی را مثل تقلید اهل ظن و حرام کردند بر ایشان حلال را مثل سوال اهل الذکر معصومین و عمل بقول ایشان در جواز اخذ بهر کدام از روایات مختلفه در عبادات از باب تسلیم نه از باب ترجیح یا مراد این است که بفتوی از روی ظن حلال کردند بر ایشان حرامی را چنانچه متعارف یافت

این باب بیان حرام بودن پیروی بدعتها و پیروی ظنها و پیروی سیما قیاس است بدانکه می آید در کتاب الطهارة
در آخر باب الثوب یصیبه الدم والمدة که عن محمد بن ابان قال کتب الی الرجل علیه السلام هل یجری دم البق
مجری دم البراغیث وهل یجوز لاحد ان یقیس بدم البق علی البراغیث فیصلی فیه وان یقیس علی الحق هذا فیعمل به
فوقع علیه السلام یجوز الصلوة فیه والطهر منه افضل مخفی نماند که ظاهر این حدیث تجویز بعض افراد قیاس است
با وجود کراهت اما برای عمل خود نه برای فتوی یا قضا مثل اینکه کسی از امام شنید که جائز است نماز در
جامه که خون کیک در آن بسیار باشد و قیاس دانست که ظاهر این حدیث این است که ذکر کیک بعنوان مثال است
پس در جامه که خون پشه در آن بسیار است نماز کرد بنا بر اینکه مستعمل فیه الفاظ قرآن و حدیث بر دو قسم است
اول منطوق دوم مفهوم و قیاس جائز است در استنباط قسم دوم برای عمل خود و جائز نیست برای فتوی
یا قضا چنانچه جائز نیست در الحاق غیر مستعمل فیه بمستعمل فیه در این باب بیست و دو حدیث است **اول اصل**
خطب امیر المؤمنین علیه السلام الناس فقال ایها الناس انما بدء وقوع الفتن اهواء تتبع واحکام تبتدع یخالف فیها کتاب الله یتولی
فیها رجال رجالا فلو ان الباطل خلص لم یخف علی ذی حجی ولو ان الحق خلص لم یکن اختلاف ولکن یؤخذ
من هذا ضغث ومن هذا ضغث فیمزجان فیجیئان معا فهنالک استحوذ الشیطان علی اولیائه
ونجا الذین سبقت لهم من الله الحسنی **شرح** الفتن بکسر فا و فتح تا جمع فتنه اختلافها در میان مردم
از روی پیروی ظن و هر یک از گمراهی و گمراه کردن و کفر از موارد الفتنه می نامند الحجی بکسر حا بی نقطه و فتح جیم
و الف خرد الضغث بکسر ضاد با نقطه و سکون غین با نقطه و ثا سه نقطه دست گیاه و مانند آن یعنی نصیحت
کرد بر منبر امیر المؤمنین علیه السلام مردم را باین روش که گفت ای مردم نیست سبب واقع شدن اختلافها
در اول کار مگر خواهش های نفس که پیروی کرده میشود و حکمهائی که بسبب آن خواهش اختراع کرده میشود
مخالفت کرده میشود در آن حکمها محکمات قرآن که در آنها نهی از پیروی ظن است بخدا سپرده میگیرند
در آن حکمها مراد اینکه تابع میشوند مردانی را که آن حکمها می کنند چنانچه گذشت در حدیث اول باب
نوزدهم بیان این سخن اینست که اگر اینکه حکمهای باطل که بنا بر پیروی ظن باشد خالص میشود
از مدد خواهش نفس پنهان نمی ماند بر صاحب خرد صریح هیچ کس خود را ازین بنده او بستادیل محکمات
قرآن برخلاف واقع و اگر اینکه محکمات قرآن که در آنها نهی از اختلاف و پیروی ظن است خالص
میشود از کم مدد خواهش نفس نمی شود اختلاف و پیروی ظن در میان اهل قبله در هیچ مسئله ولیکن
چنین است بلکه گرفته میشود بسبب خواهش نفس از باطل دسته و از حق دسته پس بهم داخل کرده میشود
پس می آید باطل و حق باهم در ذهن مکلفان پس در اینجا مستولی میشود شیطان بر دوستان خود از پیروی
باطل و خواهش نفس پیروند چنانچه در سوره مجادله است و نجات می یابند از بند شیطان و از خواهش نفس پیروی
باطل کسی در مشیت الله تعالی گذشته برای ایشان بهترین منزلتی که جنت باشد چنانچه در سوره انبیاء است

که از جمله بدترین خلایق نزد الله عز وجل هر آینه دو مرد است اول کسی فی حقیقه آن مرد است که واگذاشته
کار او را الله تعالی بخودش بایمعنی که توفیق نداده او را که دانستن مسائلی را کسبی مکابره واختلاف در آن
و در دلیل آن رو داز رسول و قرآن وامام حق کسب کند بخیالش افتاده که هر نامعقول که در ذهنش
افتد و نفس خویشش قبول کند معقول است در راه کسب علم چیزیکه بی مکابره واختلاف در آن و در دلیل
آن بود بجنشم و مانند آن دانسته نشده یا شدیا ریاضت و صفای ذهن است پس آن مرد دور است
از راه یابت که الله تعالی در محکمات کتاب خود برای خلایق قرار داده که گفته فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم
لا تعلمون بالبینات والزبر و بیان شده در حدیث دهم باب النوادر خوش حال است بسخن بدعت مراد
سخنهایی است پوچ که در شعرها می بندند و طبع جاهلان را خوش می آید بجای برهان و قرآن می گذارند حریص
حریص شده بروزه و نماز یا مراد این است که سخن روزه و نماز بسیار بزبان میگوید و دلش خبر ندارد بسبب
باین سبب او بازی دهنده است کسی را که بازی خورده از و گم شده است از راستی و درستی پیشوا بودن
دین چه اعتقادش نیست که راستی آنست که در ذهن اومی افتد گمراه کننده است کسی را که مرید او شده
در زندگی خود و بعد از مردن خود برگردن خود گرفته گناهان غیر را و مطلب آنکه در گرو گناه خود است **اصل**
و رجل قمش جهلا فی جهال الناس عان باغباش الفتنة قد سماه اشباه الناس عالما ولم یغن فیه یوما سالما **شرح**
و دوم پیروی ظن است در احکام شرع مثل قاضی و مفتی و آن مردی است که جمع کرده از هر مدرسی جهل مرکبی
چند در میان همکاران خود که صاحبان جهل مرکب اند از مردم و دست دارنده تاریکیهای اختلاف است مراد
دلیلهای است که در مقدمات آنها بی مکابره اختلاف میرود پس دلیل نیست در حقیقت بلکه شبهه و تاریکی
است پس از تاریکی روشنی مطلبی بتحقیق تمام نداده اند او را جمعی از عوام الناس که بمردم می مانند و مردم
نیستند دانا و دانید نبوده در دانش یکروز تمام چه آنچه کسب کرده جهل مرکب است نه دانش **اصل**
بکر فاستکثر ما قل منه خیر مما کثر حتی اذا ارتوی من آجن واکتنز من غیر طائل جلس بین الناس قاضیا ضامنا لتخلیص ما التبس
علی غیره وان خالف قاضیا سبقه لم یأمن ان ینقض حکمه من یأتی بعده کفعله بمن کان قبله **شرح**
ماموصوله مفعول استکثر است قل بضم قاف و تشدید لام مرفوع و مبتدا است یعنی کمتر چیزی ضمیر منه
راجع بما موصوله است خیر مرفوع و خبر مبتدا است یعنی بیان جمع کردن او جهل مرکب را این است که نزد
مدرس رفته پس بسیار گرفته چیزی را که کمترش بهتر است از آنچه بسیار شده از او مراد این نیست که آن چیز بد است
چه در عرف چیزی را که نمی خواهند می گویند هر چند کمتر بهتر تا وقتی که سیر شد از آب گندیده جهل مرکب و بهم شد
از لاطائل بیفایده نشست در میان مردم در حالتی که قاضی و مفتی شده است که ضامن شده خالص کردن
هر چیز را که در هم پیچیده مانده بر غیر او و اگر مخالفت کند قاضی دیگر را که پیش از و بوده یا نیز و بیش که حکم او را ندانند
و گوید حکم من بهتر است خاطر جمع نیست از اینکه بشکند حکم این قاضی را نیز کسی که بعد از او آید و قاضی شود

در جواب ها و حکم کردن بنا بر آن دعوی **دوازدهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان اصحاب المقائیس
طلبوا العلم بالمقائیس فلم تزدهم المقائیس من الحق الا بعدا وان دین الله لا **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق که میگفت
بدرستی که پیروان آنهای قیاس مسئله ندانسته بمسئله جستند دانش را با آن آنهای پس زیاد آن آنها برای
ایشان نکرد مگر دوری را بیکار آمدنی چه کسے که راه باطل اختیار کرده دیر تر براه حق می آید تا کسے که هنوز راهی اختیار
نکرده بدرستی که فرموده الله تعالی دریافته نمیشود با آنهای قیاس **اصل** عن ابی جعفر وابی عبد الله علیهما
السلام قال کل بدعة ضلالة وکل ضلالة سبیلها الی النار **شرح** روایت است از امام محمد باقر و امام جعفر
صادق علیهما السلام که گفتند که هر حکمی که در زمان رسول علیه السلام نبوده و بعد از آن شده گمراهی است
و هر گمراهی راهش بسوے آتش جهنم است **سیزدهم اصل** عن محمد بن حکیم قال قلت لابی الحسن موسی
علیه السلام جعلت فداك فقهنا فی الدین واغنانا الله بکم عن الناس حتی ان الجماعة منا لتکون فی المجلس ما یسال رجل
صاحبه تحضره المسئلة ویحضره جوابها فیما من الله علینا بکم فربما ورد علینا الشیء لم یاتنا فیه عنك ولا عن ابائك شیء
فنظرنا الی احسن ما یحضرنا واوفق الاشیاء لما جاءنا عنکم فناخذ به فقال هیهات هیهات فی ذلك والله هلك من
هلك یا ابن حکیم قال ثم قال لعن الله ابا حنیفة کان یقول قال علی وقلت قال محمد بن حکیم لهشام بن الحکم
والله ما اردت الا ان یرخص لی فی القیاس **شرح** روایت است از محمد بن حکیم که گفت گفتم امام موسی کاظم را قربانت شوم
دانا شدیم ما شیعیان در فرموده الهی و بی نیاز کرد ما را الله تعالی بسبب دانش شما تا آن که بعضی از ما باشیم که ایمان
تا حدیکه جماعت ما هر گاه که می باشند در مجلسی هر چه از آن می پرسد کسی در آن مجلس از رفیق خود بخاطر میرسد آن کلام
مسئله است و بخاطر میرسد او را جوابش در جمله چیزی که داده الله تعالی ما را بسبب شما و آنچیز مسئله است که از شما نشنیده ایم پس
گاه باشد که وارد شود بر ما مسئله که نرسیده بما دران مسئله از تو و نه از پدران تو چیزی پس فکر کنیم بسوی بهترین جوابهای
که بخاطر داریم از شما مراد مناسب ترین جوابها باین مقام است و فکر کنیم بسوی موافق ترین شقوق آن مسئله با آنکه از شما
شنیده ایم پس فرا گیریم آن شق را وعمل بآن کنیم آیا این جایز هست یا نه پس گفت امام دور است آن عمل از حق
چه درین عمل بخدا قسم هلاک شده هر که هلاک شده ای پسر حکیم بیان این می آید در حدیث سیزدهم راوی گفت که بعد
از این امام گفت لعنت کناد الله تعالی ابو حنیفه را چه میگفت گفت علی و من هم گفتم مرادش این است این غلط است کس
در باب قیاس بخاطر علی نرسیده و فکر من بهتر است گفتم محمد بن حکیم هشام بن حکم را بخدا قسم که نخواستم از آنچه گفتم
با امام مگر اینکه امام رخصت دهد مرا در قیاس کردن مسئله ندانسته بر مسئله دانسته بواسطه موافقت در آلت
قیاس **چهاردهم اصل** عن یونس بن عبد الرحمن قال قلت لابی الحسن الاول علیه السلام بما اوحد الله عز وجل
فقال یا یونس لا تکونن مبتدعا من نظر برایه هلك ومن ترك اهل بیت نبیه صلعم ضل ومن ترك کتاب الله وقول نبیه کفر **شرح**
روایت است از یونس بن عبد الرحمن که گفت که گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را چیست آنکه اگر باشد سبب
شناخت اینکس الله تعالی را بیگانگی و در ربوبیت میشود و اگر نباشد اینکس کافر و مشرک میشود پس امام علیه السلام

که الله تعالی دانسته که خواهند گفت چون جمیع احکام الٰهی در محکمات قرآن صریح نشده پس علاجی نداریم بغیر انکه پیروی
ظن کنیم در بعض احکام الٰهی کذلک کذب الذین من قبلهم حتی ذاقوا بأسنا چنین دروغ پرداز بدروغ نسبت دادند محکمات
کتاب الٰهی و پیغمبران سابق که پیش از ایشان بودند تا چشیدند عذاب ما را بعد از ان امام علیه السلام
گفت وقتی که آید شما را چیزی که میدانید جواب آنرا پس جواب آنرا بگوئید و اگر چه آید چیزی که نمیدانید پس فرا گیرید آنرا
و اشارت کرد بدست خود بسوی دهن خود و مراد اینست که جواب آنرا از دهن من بشنوید و بعد ازان گوید
بعد ازان امام گفت لعنت کناد الله تعالی ابوحنیفه را چه میگفت که گفت علی و من هم گفتم و گفتند اصحاب
رسول علیه السلام و من هم گفتم مرادش این است که فکری چند که من در باب قیاس کرده ام نه بخاطر علی رسیده
و نه بخاطر باقی اصحاب رسول و فکر من بهتر از فکر ایشان است بعد ازان امام گفت مرا یا همنشستی با ابوحنیفه
پس گفتم نه و لیکن میدانم که این قسم گفت گو سخن اوست **هیجدهم** صل نقلت اصلحك الله اتی رسول
الله صلعم بالناس بما یکتفون به فی عهده قال نعم وما یحتاجون الیه الی یوم القیمة فقلت فضاع من ذلک شیء فقال لا هو عند
اهله **شرح** پس گفتم نگاهدار ترا الله تعالی آیا داد رسول الله صلعم مردم را بیانی که قناعت کنند بآن بیان
در زمان خودش تا احتیاج بفکر بدیه خود نداشته باشند گفت آری داد آنرا و او بیان هرچه احتیاج بهم رسانند
ایشان بسوی آن تا روز قیامت پس گفتم پس تلف شد ازان بیان چیزی که کسی ندارند پس گفت نه همه
آن بیان نزد صاحبش است که امام زمان باشد از دوازده امام و مردم دیگر را حواله برسیدن او شده و منع از
عمل کردن به بدیه خود شده **نوزدهم** صل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ضل علم ابن شبرمة عند الجامعة
املاء رسول الله صلی الله علیه وآله وخط علی علیه السلام بیده ان الجامعة لم تدع لاحد کلاما فیها علم الحلال والحرام
ان اصحاب القیاس طلبوا العلم بالقیاس فلم یزدادوا من الحق الا بعدا ان دین الله لا یصاب بالقیاس **شرح**
ابن شبرمه بضم شین بالنقطه و سکون بای یکنقطه بضم رای بی نقطه قاضی بوده از جانب خلفای بنی العباس
و در قیاس دستی داشته چنانچه می آید در کتاب الوصایا در باب من اعتق و علیه دین که در مسئله با ابن ابی لیلی گفتگو
کرده و بر ابن ابی لیلی غالب شد و بسبب قیاس جامعه کتابی است که در آن صریح شده همه آیات متشابهات
که در احکام الٰهی است و نزد امام زمان دوازده امامی بوده و هست و بیان میشود جامعه در کتاب الحجة در احادیث باب
جملة کرده باب فیه ذکر الصحیفة والجفر والجامعة ومصحف فاطمه علیها السلام صحت الاملا آنکه کسی چیزی گوید تا دیگری
نویسد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق که میگفت گمراه شده است دانش ابن شبرمه نزد کتاب جامعه که املای
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم است و خط امیر المومنین است چه بدرستی که جامعه نگذاشته برای کسی سخنی که گوید علاجی
نیست بغیر قیاس و پیروی ظن بخیال انکه احکام الٰهی همه در محکمات قرآن صریح نشده و از پیغمبر متواتر نیست و اگر
کسی گوید من میدانم دعوی پیغمبری کرده و آن کفر است بعد از پیغمبر بلکه در جامعه دانش همه حلال و حرام هست و
و احتیاج بقیاس و پیروی ظن و پیغمبری تازه نیست بدرستی که صاحبان قیاس جستند دانش مسائل دین را بقیاس

الحس پس عمل آخرت کرده باآنچه نمیدانند و حیرکه عمل آخرت کند باآنچه نمیدانند پس تحقیق بخشی است باالله تعالی در حلال کردن
وحرام کردن از پیش خود و آن بهیشتم باد. دراهی کرده که نمیدانند هم بهیشتم است باالله تعالی نیدارد که فرمان برداری
کرده **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان ابلیس قاس نفسه بآدم فقال خلقتنی من نار وخلقته من طین فقاس ما بین
النار والطین ولو قاس الجوهر الذی خلق الله منه آدم بالنار کان ذلک اکثر نوراً وضیاءً من النار **شرح** القیاس ملاحظه نسبت
چیزی بچیز دیگر و شریک ساختن مسئله را با مسئله دیگر در حکم بواسطه مشابهت میان آن دو مسئله و مراد اینجا معنی
اول است خلقتنی در سوره اعراف و سوره ص مذکور است الجوهر معرب گوهر چیزی که اصل چیز دیگر باشد و آن
چیز دیگر از آن آفریده شده باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع که گفت بدرستی که شیطان در وقتی سجده
آدم نکرده ملاحظه کرد نسبت خود را با آدم باعتبار آنچه بیواسطه از آن آفریده شده بودند باین روش که گفت انداختیم
را آفریدی مرا از آتش و آفریدی آدم را از گل برای آن سجده او نکردم پس معلوم شد که نسبت میان آتش و گل را
ملاحظه کرده و نسبت میان خود و آدم را هم آن نسبت قیاس کرده پس اگر ملاحظه نسبت میکرد اصلی را که آفرید الله تعالی
از آن اصل آدم و با اصل آتش یا آتش خودش می بود در نظر شیطان صفا و روشنی آن اصل آدم بیشتر از صفا و روشنی
اصل آتش یا آتش خودش این اشارتست بآنچه می آید در باب اول و دوم کتاب الایمان و الکفر که الله تعالی پیش از
آسمان و زمین دو قسم آب آفرید یکی آب خوشگوار که از آن بهشت و فرمانبرداران را آفرید و دیگری آب شور و تلخ
که از آن آتش و گناهگاران را آفرید و بعد از آن سرشت مومن را از علیین و سرشت کافر را از سجین قرار
داده حاصل آنکه در قیاس غلط بسیار میشود و پیرو اهل قیاس که شیطان باشد چنین غلط رسوائی
کرده تا دیگران چه رسد پس ظنی که از قیاس بهم می رسد بسیار ضعیف است و در میان ظنها هیچ اعتبار است
دوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الحلال والحرام فقال حلال محمد حلال ابداً الی یوم القیمة وحرامه حرام ابداً الی یوم
القیمة لا یکون غیره ولا یجیء غیره وقال قال علی علیه السلام ما احد ابتدع بدعة الا ترک بها سنة **شرح**
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از حلال و حرام که آیا تغییر در آن میشود باعتبار بدیهی پیروان ظن یا نه گفت حلالی
که محمد صلی الله علیه و آله و سلم آورده خواه در محکمات قرآن و غیر آن حلال است همیشه تا روز قیامت و حرامی که او آورده حرام است همیشه تا روز
قیامت نمی باشد غیر آن و نمی آید شریعتی دیگر غیر آن و گفت که گفت امیرالمومنین ع هیچکس اختراع نمیکند حکمی را که در زبان محمد
نشده مگر آنکه برطرف میکند بآن بدعت راه و روشی را که محمد صلعم قرار داده مراد این است که هیچ مسئله نیست که محمد حکم آن را
نیاورده باشد برای خلایق و بدعت ایشان واگذاشته باشد **سوم اصل** دخل ابو حنیفة علی ابی عبد الله علیه السلام
فقال له یا ابا حنیفة بلغنی انک تقیس قال نعم قال لا تقس فان اول من قاس ابلیس حین قال خلقتنی من نار وخلقته من طین
فقاس ما بین النار والطین ولو قاس نوریة آدم بنوریة النار عرف فضل ما بین النورین وصفاء احدهما علی الآخر **شرح**
داخل شد ابو حنیفه در مجلس امام جعفر صادق ع پس امام گفت ای ابو حنیفه ای ابو حنیفه خبر بمن رسیده که تو بقیاس حکم میکنی در مسائل ترجمه
الهی گفت آری گفت بس است امام گفت قیاس مکن چه بدرستی که اول کسی که قیاس کرد شیطان بود در وقتی که گفت الله تعالی

در قرآن مگر آنکه جبرئیل فرو فرستاده آنرا الله تعالی در قرآن در محکمات قرآن یا در متشابهات که بیان صریح آنها شده در کتاب
جامعه که نزد امام زمان است **سوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول ان الله تبارک وتعالی لم یدع
شیئا یحتاج الیه الامة الا انزله فی کتابه وبینه لرسوله صلی الله علیه وآله وجعل لکل شیء حدا وجعل علیه دلیلا یدل علیه وجعل
علی من تعدی ذلک الحد حدا **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت بدرستی که الله
تبارک وتعالی نگذاشته چیزی را که احتیاج بهم رسانند بآن امت پیغمبر مگر آنکه فرو فرستاده آنرا در قرآن وبیان کرده
برای رسولش صلعم بوحی و پیغمبر بیان کرده برای امیر المؤمنین علیه السلام و در کتاب جامعه نوشته و آن کتاب
نزد امام زمان است وگردانیده برای هر چیز کناره ای و حصاری که اشتباهی میان آن و دیگری نشود وگردانیده
برای آن کناره راهنمائی که راه بنماید مردم را بآن مراد براهنما امام زمان و کتاب جامعه است وگردانیده بر هر که
گذشته باشد از آن کناره و فتوی بخلاف آن داده باشد عذابی **چهارم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول ما خلق الله حلالا ولا حراما الا وله حد کحد الدار فما کان من الطریق فهو من الطریق وما کان من الدار فهو من الدار حتی ارش
الخدش فما سواه والجلدة ونصف الجلدة **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت قرار نداده الله تعالی حلالی
و حرامی را مگر آنکه برای آن کناره ای قرار یافته مانند کناره خانه پس هر چه از راه است و داخل خانه نیست
پیدا است که از راه است و هر چه از خانه است و داخل راه نیست پیدا است که از خانه است تا بحدیکه مابه العوض
بیان خراشی که کسی در پوست دیگری کنده شده و بیان غیر آن نیز شده مثل اینکه کسی که پوست وگوشت برآید و گوشت
انبرد و بدرد آورد و در باب سیاست بیان تازیانه و نصف تازیانه شده که هر کدام در چه گناهی باید **پنجم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ما من شیء الا وفیه کتاب او سنة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی
گفت شنیدم که میگفت نیست هیچ چیز که مردم را احتیاج بآن باشد مگر آنکه در بیان آن آیتی از محکمات کتاب الهی هست یا
صریح از پیغمبر در کتاب جامعه که نزد امام زمان است چنانچه گذشت در حدیث چهاردهم باب سابق **ششم اصل** قال ابو جعفر ع
اذا حدثتکم بشیء فاسالونی من کتاب الله ثم قال فی بعض حدیثه ان رسول الله صلعم نهی عن القیل والقال وفساد المال وکثرة
السؤال فقیل له یا ابن رسول الله این هذا من کتاب الله قال ان الله عز وجل یقول لا خیر فی کثیر من نجواهم الا من امر بصدقة
او معروف او اصلاح بین الناس وقال ولا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما وقال لا تسالوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم **شرح**
گفت امام محمد باقر علیه السلام که وقتی نقل کنم برای شما چیزی را از حلال و حرام پس سؤال کنید مرا که در کجای قرآن است مراد
این است که هر چیز در قرآن هست بعد از آن گفت در اثنای گفتگو بدرستی که رسول الله صلعم منع کرده مردم را از قیل
وقال مراد گفتگوی هرزه اهل مجلس است با هم چیزهائی که متعلق باحوال دیگران است خواه حاضر باشند آن دیگران
یا در گوشه خواه غائبانه ایشان از غیبت کردن مال مراد دادن مال بغیر حق است چنانچه می آید در کتاب الزکوة
در حدیث سوم باب هفتاد و سوم که باب وضع المعروف موضعه است که من کان منکم لیس له مال فایاه والفساد فان اعطاءه فی غیر
حقه تبذیر و اسراف و از بسیار پرسیدن مراد بسیاری این است که زیاده بر قدر عمل باشد چنانچه گذشت در حدیث چهارم

در کتاب های الهی آورده بودند و بی راهی ستم و برطرف شدن فرموده الهی از میان مردم و زبانه کشیدن آتش
جنگها در میان مردم علی حین اصفرار من ریاض جنات الدنیا ویبس من عضاها وانتشار من ورقها ویاس من
ثمرها واغوار من مائها قد درست اعلام الهدی وظهرت اعلام الردی یعنی فرستاد محمد علیه السلام را در وقت
زرد شدن سبزه زارهای و باغهای دنیا و خشک شاخهای درختان آن باغها و پراگنده شدن برگهای درختان
آن باغها و نا امیدی از میوهٔ آن باغها و فرو رفتن آب آن باغها در کاریزها و چشمها و جاها مراد ذکر خشکی
سال نیست بلکه مراد تشبیه مجالس علمای دین است بباغها و تشبیه ویرانی آن مجالس بحال باغها در آخر پائیز و اول
زمستان و لهذا گفت بیان این است که ویران شده بود نشان راستی که مجالس علمای دین باشد چه کسی از
مشهوران گوش بسخن امام آن زمان نمی کرد و غالب شده بود نشان های زشتی که مجالس پیروان ظن باشد
فالدنیا متجهمة فی وجوه اهلها مکفهرة مدبرة غیر مقبلة ثمرتها الفتنة وطعامها الجیفة وشعارها الخوف
ودثارها السیف مزقتم کل ممزق وقد اعمت عیون اهلها واظلمت علیها ایامها قد قطعوا ارحامهم وسفکوا دماءهم و
دفنوا فی التراب الموؤدة بینهم من اولادهم یجتاز دونهم طیب العیش ورفاهیة خفوض الدنیا لا یرجون من الله ثوابا و
لا یخافون والله منه عقابا حیهم اعمی نجس ومیتهم فی النار مبلس شرح التجهم بکسر های مشدده ترش روی
المکفهر بکسر های و تشدید رای بی نقطه درهم کشیده و سیه و غبار معنی مراد چیست و الفتنة اختلاف
مردم باعتبار پیروی ظن الجیفة مردار و مراد اینجا خوردنی حرام است الشعار بکسر شین با نقطه لباسی که در زیر
لباس های دیگر پوشند مثل پیراهن والدثار بکسر دال بی نقطه لباسی که بالای شعار پوشند مزق التمزیق بفتح
رای بی نقطه شدده پاره پاره کردن چیزی را و مراد اینجا پراگنده کردن مردم است و مسائل بمعنی اختلاف
انداختن در میان ایشان الاظلام تاریک شدن و تاریک کردن و هر دو اینجا مناسب است الایام جمع یوم
روزها در روزها از طلوع آفتاب است تا غروب آن و چون روز بروشنی خود باعث دیدن و دانستن چیزها است
پیغمبران و امامان حق را که باعث دیده و دیده می شوند در احکام الهی ایام می گویند بنابر تشبیه چنانچه الله تعالی
گفته در سورهٔ ابراهیم و ذکرهم بایام الله و بیاد بیار امت خود را حق بسبب بیان علم پیغمبران و امامان حق که الله
تعالی تعیین کرده برای خلائق در هر زمان و ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار بسند حدیث لا تعادوا الایام فتعادیکم
روایت کرده که معنی این حدیث این است که با امامان حق دشمنی نکنید که باعث آن میشود که ایشان با دشمنی کنند
الموؤدة دختری که او را زنده در گور میکرده اند الاجتیاز برگزیدن چیزی برای خود مراد اینجا ندادن الله تعالی
چیزی را بکسی الرفاهیة بفتح رای بی نقطه و در یا این مخففه تر آسایش الخفض بفتح های بی نقطه و کسر خای با نقطه
و سین بی نقطه ستمگار المبلس بضم میم و سکون های یک نقطه و کسر لام و سین بی نقطه نا امید پس ویرانی مجالس
علم دین و آبادی مجلس جهالت و دنیا پیشرفت رونق بنگاه در روی مردم دنیا می کرد و درهم کشیده بود و پشت
بایشان داشت که اصلا رو بایشان نمی کرد میوهٔ دنیا اختلاف باعتبار ظن بود چنانچه مردم جاهل را با آنخوش

نیز سد و احتیاج داسند و دانستن آنها بیان امام زمان از دوازده امام و در قرآن هست دیوان هر
نزاعی که میان شما شود و بیان آنچه نسبت دارد بمسائل شما در آن شده اید اہل اختلاف در این زمانہ
که بعد از گذشته و پیش از آینده است و مراد این است که در زمان پیغمبر اختلاف نمی گردید و این زمان
می کنید پس اگر می پرسید مرا از آنچه گفتم هر آئینه یاد میدادم شما را مراد این است که مراو اگذاشتید
وازپی امامان ضلالت رفتید و ہمان شد که بود دوازدهم اصل سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول قد ولدنی
رسول الله صلی الله علیه وآله وانا اعلم کتاب الله وفیه بدء الخلق وما هو کائن الی یوم القیمة وفیه خبر السماء وخبر الارض
وخبر الجنة وخبر النار وخبر ما کان وما هو کائن اعلم ذلک کما انظر الی کفی ان الله یقول فیه تبیان کل شیء **شرح**
مضمون این می آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث پنجم باب الکتمان که باب نود و هشتم ولدنی بصیغه
ماضی معلوم باب تفعیل هست التولید بشارت بولادت کسی در زمان آینده اشارتست بامثال آنچه می آید
در کتاب الحجة در حدیث دوم باب ما جاء فی الاثنا عشر والنص علیهم السلام بعنوان حدیث قدسی که سیملک
المرتابون فی جعفر اذ علیه کالراد علی الید بفتح بای یک نقطه و سکون دال بی نقطه و همزه ابتدا کردن چیزی
و مراد اینجا هر چیزیست که گذشته باشد مشار الیه ذلک مجموع چیزهای است که مذکور شد و علم بعض
آن مجموع که حوادث آینده است باین روش است که علم بحوادث هر سال در شب قدری که ابتدای
سال است مثلاً بهم میرسد یا ستنباط از قرآن و در اعتقاد بحوادث آن سال که پیش از آن شب قدر بهم رسیده
باشد بامیر و چون پیش از استنباط از قرآن است چنانچه می آید در کتاب التوحید در باب بست و چهارم که
باب البداء است و سوره نحل چنین است ونزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء پس تبیان منصوب مضاف
به کل است و فیه متعلق به یقول است و تبیان کل قرائة مشهور نیست در تبیانا لکل در سوره نحل بالنقل مضمون است
و می توانند بود که تبیان مرفوع مبتدا باشد و فیه خبر باشد و نقل مضمون باشد برای اشارت باینکه بیان
حال نیست بلکه مفعول است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می گفت بتحقیق مژده
بولادت من داده رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یعنی که از اوصیای اویم و من میدانم قرآن را
در قرآن هست هر چه شده و گذشته و هر چه میشود تا روز قیامت و در قرآن هست حکایت هر چه در آسمان است
وحکایت هر چه در زمین است وحکایت احوال بهشت و احوال آتش جهنم وحکایت آنچه شده در بهشت و جهنم و
آنچه میشود در آن و میدانم همه آنها را بعد از استنباط از قرآن بی شک و شبهه چنانچه نگاه می کنم بدست خود و در آن
شکی ندارم بیان این آنست که الله تعالی میگوید در قرآن که تنزیل قرآن تو برای بیان بی شک هر چیزیست **سیزدهم**
اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال کتاب الله فیه نبأ ما قبلکم وخبر ما بعدکم وفصل ما بینکم ونحن نعلمه **شرح** روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام که گفت در قرآن هست حکایت آنچه نسبت دارد بچیزی که پیش از شما شده وحکایت آنچه نسبت
دارد بچیزی که بعد از شما می شود و دیوان هر نزاعی که میان شماست و ما خانواده پیغمبر میدانیم معنیهای قرآن را

صافی شرح اصول کافی

بست در تفسیر وحدیث بکار آمدنی و بکار نیامدنی و آن پنج باعث دارد یکی آنکه بعض حدیث را سست
و بعضی دروغ دانسته و باین سبب این بعض بکار نیامدنیست دوم آنکه بعض حدیث برطرف کننده
حکم حدیث دیگر است و بعضی برطرف کرده شده بحدیث دیگر و باین سبب این بعض بکار نیامدنیست سوم
آنکه بعضی تفسیر آیتی است که در همه وقت است مثل ووصینا الانسان در سوره لقمان و عنکبوت یا در همه
اوقات است مثل لا یعلم الغیب الا الله و بعضی تفسیر این آیتی است که در بعضی وقت است مثل ووصینا
الانسان در سوره احقاف چنانچه می آید در کتاب الحجة در ابواب التاریخ در مولد الحسین بن علی علیه السلام
که مراد بانسان اینجا امام حسین است علیه السلام یا در بعض اوقات است مثل وما یعلم تاویله الا الله
که برای نفی در حال نزول است و مردم غافل میشوند و برای همه تفسیر میکنند و باین سبب بکار نیامدنی
است چهارم آنکه بعضی تفسیر محکم قرآن است و بعضی تفسیر متشابه قرآنست و مردم بظن خود گفته اند
و باین سبب بکار نیامدنیست پنجم آنکه بعضی حدیثی است که راوی آن چنانچه رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم گفته شنیده و بخاطر نگاه داشته و بعضی حدیثی است که راوی خوب بخاطر نگاه داشته و
باین سبب بکار نیامدنیست چون از سوال سلیم تعجبی مفهوم میشد در اینکه کسی دروغی را نسبت به پیغمبر
بدهد حضرت گفت و بتحقیق که افترا کرده شد بر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در زمانش تا بحدیکه ایستاد
بر جائی که نصیحت کننده بود پس گفت ای مردم بتحقیق بسیار شده اند بر من افترا کنندگان دانسته پس هر کس
افترا کند بر من دانسته پس کو قرار گیرد در جای نشستن خود از جاهای آتش جهنم که البته با آتش جهنم میرود بعد
آنکه باز افترا کرده شده بر پیغمبر بعد از آن سفارش چهارم اصل انما اتاکم الحدیث من اربعة لیس لهم خامس
رجل منافق یظهر الایمان متصنع بالاسلام لا یتاثم ولا یتحرج ان یکذب علی رسول الله صلی الله علیه وآله متعمدا فلو
علم الناس انه منافق کذاب لم یقبلوا منه ولم یصدقوه ولکنهم قالوا هذا قد صحب رسول الله علیه السلام ورآه
وسمع منه فاخذوا عنه وهم لا یعرفون حاله وقد اخبره الله عن المنافقین بما اخبره ووصفهم بما وصفهم
فقال عز وجل واذا رأیتهم تعجبک اجسامهم وان یقولوا تسمع لقولهم ثم بقوا بعده فتقربوا الی ائمة الضلالة والدعاة
الی النار بالزور والکذب والبهتان فولوهم الاعمال وحملوهم علی رقاب الناس واکلوا بهم الدنیا وانما الناس مع
الملوک والدنیا الا من عصمه الله فهذا احد الاربعة شرح چون سوال سلیم در تفسیر قرآن و در نقل لفظ حدیث
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بوده نه در حدیث غیر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و نه در نقل معنی
حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و از آن پنج باعث که مذکور شد اول و پنجم در نقل لفظ حدیث
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم میرود و در تفسیر قرآن و دوم در نقل لفظ حدیث رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم میرود و در تفسیر قرآن نیز اگرچه میرود اما فسادی ندارد چنانچه نسخ در قرآن بجز منسوخ
در آن مذکور است و سوم و چهارم در تفسیر قرآن میروند نه در نقل لفظ حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله

و معترف بگناه خود نباشد چنانچه گفته در سورهٔ نحل بعد از سابق بیفاصله لتفتروا علی الله الکذب بنا براینکه
لام برای عاقبت واشارت باشد باینکه اصرار کسی در فتوی از روی ظن در حلال و حرام چنانچه
کذب است افترای کذب بر الله تعالی نیز هست و چون مبنی بر چیزیست که محض زبان است و دل
موافق آن نیست خواه آن فتوی موافق واقع افتد خواه مخالف یعنی و زیاده شمار النقل لفظ
حدیث از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نگو از چهار قسم راوی نیست ایشان را قسم پنجم اول مردی منافق
که اظهار کمال فرمان برداری خدا و رسول میکند و حال آنکه او ساختگی کننده است بدوی گردن بر ربوبیت
الله تعالی مراد این است که چون در باطن مشرک است و در اسلام نیز داخل نشده چه جای ایمان خود را
از گناه نگاه نمیدارد و هیچ مضایقه نمیکند از دروغ گفتن بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و دانسته
پس اگر میدانستند مردم که او منافق بنهایت دروغگو است قبول نمیکردند از و روایتش را و در انکار او
سعی میکردند او را ولیکن باخود گفتند این مرد بتحقیق همراه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده و دیده او را
و از او شنیده از و احکام الهی را پس فراگرفتند از آن مرد روایتش را برحالی که نمیدانستند حال آن
مرد را و بتحقیق الله تعالی خبر داد رسول را از حال منافقان بآنچه خبر داده او را در قرآن و صفت
کرد ایشان را بآنچه صفت کرد ایشان را در قرآن باین روش که گفته در سورهٔ منافقین و اذا رایتهم تعجبک
منافقان را خوش آمد تراید نما و مجموع اعضای ایشان و اگر گویند سخنی گوش می اندازی برای
سخن ایشان مراد اینست که ظاهر زبان ایشان بسیار خوب است بعد از آن ماندند آن منافقان بعد
از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس نزدیکی جستند بسوی که پیشوایان گمراه اند و خوانندگان
مردم بسوی آتش جهنم اند خواندن بتزویر و فتوی از روی ظن و افترا دروغ بر الله تعالی این اشارت
است باینکه آن پیشوایان نیز در قسم اول داخلند سرگروه ایشان اند پیشوا اند بودکه بالزور متعلق بتقریر
باشد لیکن خالی از این اشارت میشود پس آن پیشوایان گمراهی کارهای آن منافقان فرمودند و حکومتها
دادند بایشان و سوار کردند آن منافقان را بر گردنهای مردم و خوردند بوسیلهٔ آن منافقان مال
دنیا را و اینها باعث رواج دوکان آن پیشوایان و این منافقان شد چه مردم همه به پهلوی پادشاهان
و دنیاداران می افتند مگر کسی که نگاهداشته باشد او را الله تعالی از این آلودگی پس این قسم که مذکور شد
که مجموع پیشوایان گمراهی و عاملان ایشان باشد یکی از آن چهار قسم راوی است مخفی نماند که این
تکرار برای آن شد که کسی خیال نکند که پیشوایان گمراهان داخل این قسم نیستند پنجم اصل و رجل سمع
من رسول الله صلی الله علیه شیئا لم یحفظه علی وجهه و وهم فیه و لم یتعمد کذبا فهو فی یده یقول به و یعمل
به و یرویه فیقول انا سمعته من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فلو علم المسلمون انه وهم لم یقبلوه
و لو علم هو انه وهم لرفضه شرح و قسم دوم راوی لفظ حدیث پیغمبر مردی است که شنیده از

بود و بعضی برطرف شده و بعضی در بعض است بود و بعض در جمیع است و بعضی صریح در معنی
بود و بعضی محل اشتباه بیان این است که بتحقیق گاهی واقع میشد از رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم سخنی که در معنی آن دو راه و دو احتمال بود و واقع میشد از و سخنی که در جمیع است بود و سخنی
که در بعض بود مانند قرآن و این برحالی بود که الله تعالی گفته بود در کتاب خود در سوره حشر
و آنچه که داده بشما پیغمبر پس فرا گیرید آنرا و آنچه نداده و منع کرده شما را از آن پس خود را از آن نگاه دارید
مراد باآنچه داده چیزیست که گفته بایشان و منسوخ نشده خواه در امر و خواه در نهی و خواه در غیر آنها
مراد از آنچه منع کرده از آن چیزی که نگفته بایشان و تعبیر از آن بما نهیکم عنه برای اشارت است بنهی از
کثرت سوال است چنانچه گذشت در حدیث پنجم باب سابق و مخالفان نیز اقرار باین دارند چنانچه
در کتاب مسلم نقل شده از پیغمبر علیه السلام که گفت ما نهیتکم عنه فاجتنبوه و ما امرتکم به فافعلوا منه ما استطعتم
فانما اهلک الذین من قبلکم کثرة مسائلهم واختلافهم علی انبیائهم آنچه نهی کردم شما را از آن پس دوری کنید
از آن و آنچه امر کردم شما را بآن پس بجا آورید از آن آنچه توانید و بسیار میترسید چه هلاک نکرد آنانی را
که پیش از شما بوده اند مگر بسیاری پرسیدن ایشان و افترای ایشان بر پیغمبران خود پس بنابر آنکه
معنی قرآن و حدیث دو احتمال داشت و احتمال قصد جمیع و قصد بعض در آنها بود و پیغمبر
منع کرده اصحاب خود را از بعضی پرسیدن ها پنهان میماند بر کسی که نمی شناخت و نمی دانست حقیقت
سخن را آنچه مراد الله تعالی از قرآن و آنچه مراد پیغمبر او بود صلی الله علیه و آله وسلم از حدیث مراد نیست
که بنا بر اینها دو قسم تفسیر قرآن بکار نیامدنی بهم رسید و دو قسم نقل معنی حدیث بکار نیامدنی بهم
رسید و پنجم اصل ولیس کل اصحاب رسول الله صلعم و آله کان یسأله عن الشیء فیفهمه کان منهم من یسأله ولا یستفهمه
حتی ان کانوا لیحبون ان یجیء الاعرابی والطاری فیسأل رسول الله صلی الله علیه و آله حتی یسمعوا وقد کنت ادخل
علی رسول الله صلعم و آله کل یوم دخلة وکل لیلة دخلة فیخلینی فیها ادور معه حیث دار شرح
چون جای تعجب است اینکه پیغمبر یکه فرستاده شده باشد بجمیع خلائق برای بیان احکام الهی منع کند
خلائق را از پرسیدن بعض مسائل از خودش خواست که بیانی کند تعجب برطرف شود و معلوم شود
که چنانچه الله تعالی جمیع آیات قرآن را محکمات نساخت بلکه بعضی را متشابهات تا حاجت به پیغمبر
در دانش و حاجت بجانشین پیغمبر بعد از آن زمان تا روز قیامت ظاهر شود پیغمبر علیه السلام نیز جمیع
احادیث خود را محکم نساخت و تربیت کرد جانشین خود را و ظاهر ساخت مرتبه علم او را در میان
خلائق و منع کرد خلائق را از بعض پرسیدن پیغمبر تا خلائق آن مسائل را از جانشین خود پرسند و در این دو
فائده است اول آنکه خلائق جانشین را بشناسند و جانشینی او ظاهر شود بر همه کس و بر مخالفان
او حجت تمام شود دوم آنکه مبادا ایشان رد اینها بمسائل دین شوند پس اگر دعوی جانشینی کنند مردم بدانش

غیر من در وقتی که پیغمبر می آمد نزد من برای خلوت کردن بر نمی خیزانید فاطمه را علیها السلام روانه
یکی از فرزندانم را و عادت این بود که وقتی که می پرسیدم او را از چیزی جواب می گفت و وقتی
که خاموش میشدم و تمام میشد سوال های من خود سر سخن وا میکرد و از بسیار سے جدا و در تربیت من
یازدهم اصل فما نزلت علی رسول الله صلی الله علیه وآله آیة من القرآن الا اقرأنیها و املاها علی فکتبتها بخطی شرح
الاقراء درس گفتن الاملا خواندن چیزی بر کسی تا نویسد و مراد اینجا یعنی آیات قرآنست که تا نوشته
شود یعنی پس بنا بر این سلوک پیغمبر با من و جدا و تربیت من فرود نیامد بر رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم هیچ آیتی از قرآن مگر آنکه درس گفت پیغمبر مرا آن آیه را خود دیدا نشانی درس گفتن هر چه را
نسبت بآن آیه داشت بر من تا من نویسم پس نوشتم آنها را بخط خود گذشت در حدیث چهاردهم باب
بستم که کتاب جامعه از آنجمله است دوازدهم اصل وعلمنی تاویلها وتفسیرها وناسخها ومنسوخها و
محکمها ومتشابهها وخاصها وعامها ودعا الله ان یعطینی فهمها وحفظها فما نسیت آیة من کتاب الله ولا
علما املاه علی وکتبته منذ دعا الله لی بما دعا وما ترک شیئا علمه الله من حلال ولا حرام ولا امر ولا نهی
او شی کان او یکون ولا کتاب منزل علی احد قبله من طاعة او معصیة الا علمنیه وحفظته فلم
انس حرفا واحدا شرح الامر والنهی فرمودن و منع کردن و مراد اینجا امارت و امامت حق است
در زمان استقلال او بحکومت ضمیر کان و ضمیر یکون بمجموع من حیث المجموع امر و نهی راجع است
چه تعبیر از آن یا استقلال در حکومت میتوان کرد مراد بکتاب در ولا کتاب چیزیست که تفصیلی برسم الهی
بر بشر فرود آمده از راه تبها و نقبها من در من طاعة برای بیانیت است الطاعة والمعصیة فرمانبرداری
و نافرمانی مراد اینجا طاعة و المعصیة امم سابقه است رسل سابقه را الحرف کناره و مراد اینجا
چیز سهل است چه کناره چیزی سهل تر می باشد از میانش یعنی و آموخت مرا معنی دور آیتها و معنی
نزدیک آیتها و آموخت مرا بر طرف کننده از جمله آیتها و بر طرف شده از جمله آیتها و آموخت مرا
معنیهای آیت صریح از جمله آیتها و معنیهای آیت غیر صریح از جمله آیتها چه می تواند بود که آیتی صریح
در یک معنی باشد چندین معنی دیگر داشته باشد که در آنها غیر صریح باشد و آموخت مرا آیتهای مخصوص
ببعض است و آیتهائے که در جمیع است است و طلبید از الله تعالی که در همه مرا فهمیدن و بخاطر
داشتند آنها مراد بفهمیدن آنها که تصور کند آنچه را که گفت در معنی آنها و تصور کند این را که چون
آن معنیها بالفاظها موافق است پس فراموش نکردم هیچ آیتی را از کتاب خدا و هیچ علمی را بچیزے که نسبت
بآیت ها داشت که پیغمبر خوانده بود بر من تا نویسم و من نوشته بودم از آن وقت که دعا کرد
برای من آنچه دعا کرد و مذکور شد الحال و وانگذاشت پیغمبر چیزی را که آموخته بود او را الله تعالی
از حلال برای اینکس و نه از حرام برای اینکس و نه امر دیگران با وجوب و نه از منع دیگران از حرام

که بحد تواتر رسد یا نزدهم **اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام ما بالی اسالک عن المسئلة فتجیبنی فیها
بالجواب ثم یجیئک غیری فتجیبه فیها بجواب آخر فقال انا نجیب الناس علی الزیادة والنقصان قال قلت فاخبرنی عن اصحاب رسول
الله صلی الله علیه وآله صدقوا علی محمد ام کذبوا قال بل صدقوا قال قلت فما بالهم اختلفوا فقال اما تعلم ان الرجل کان یاتی رسول
الله صلی الله علیه وآله فیسأله عن المسألة فیجیبه فیها بالجواب ثم یجیبه بعد ذلک ما ینسخ ذلک الجواب فنسخت
الاحادیث بعضها بعضا **شرح** گفتم امام جعفر صادق را علیه السلام چه وجه دارد
اینکه می پرسم ترا از مسئله پس جواب میگوئی مرا در آن مسئله بجوابی بعد ازان می آید نزد تو غیر من
پس جواب می گوئی او را در همان مسئله بجواب دیگر که منافی جوابی است که بمن گفتی پس امام گفت
بدرستی که ما جانشینان پیغمبر جواب میگوئیم مردم را گاهی بزیادتی از آنچه پیغمبر گفته و گاهی بکمی از آنچه
پیغمبر گفته مراد این است که ما تقیه گاهی میکنیم اما پیغمبر هرگز جوابی از روی تقیه نگفته و زیاده و کم از گفته الله تعالی
نکرده و راوی گفت گفتم پس بنابر آنکه پیغمبر زیاده و کم نگفته خبر ده مرا از اصحاب رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم که بحد تواتر رسیده اند راست گفته بر محمد لفظ حدیثی که از او نقل کرده اند یا دروغ گفته
اند گفت دروغ نگفته اند بلکه راست گفته راوی گفت گفتم پس بنابر اینکه در حدیث پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم تقیه نمی باشد چه وجه دارد اختلاف کرده اند در نقل حدیث های پیغمبر و هر دو طرف بحد
تواتر اند گفت آیا نمیدانی که مردی می آید نزد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس می پرسید او را از مسئله
پس جواب میگفت او را در آن مسئله بجوابی بعد ازان می آمد از جانب الله تعالی نسبت بزمان بعد
ازان جواب حکمی تازه که نسخ می کرد آن جواب اول را پس سبب آن اختلاف تقیه نیست بلکه نسخ کرده
احادیث پیغمبر بعضی ازان بعض دیگر را شانزدهم **اصل** عن ابی عبیدة عن ابی جعفر علیه السلام
قال قال لی یا زیاد ما تقول لو افتینا رجلا ممن یتولانا بشیء من التقیة قال قلت له انت اعلم جعلت فداک قال ان
اخذ به فهو خیر له واعظم اجرا **شرح** روایت است از ابو عبیده که اسمش زیاد بود از امام محمد باقر
علیه السلام گفت که گفت مرا ای زیاد چه میگوئی اگر فتوی دهیم ما جانشینان پیغمبر مردی را از دوستداران
خود بچیزی که در آن تقیه باشد و از گفته پیغمبر کمی یا زیادتی داشته باشد گفت گفتم امام را تو بهتر میدانی قربانت
شوم گفت اگر عمل کند بآن فتوی پس آن بهتر است برای او و بزرگ تر است از روی ثواب از عمل
اصحاب پیغمبر بفتوای او که احتمال تقیه در آن نبود و چه شیطان در اینجا وسوسه بسیار میکند و در آن جا
اینقدر نمیکرد هفدهم **اصل** فی روایة اخری ان اخذ به اوجر وان ترکه والله اثم **شرح** و در روایت دیگر
آخر حدیث چنین است که اگر عمل کند بآن فتوای تقیه مزد داده میشود و اگر عمل نکند بخدا قسم که گنهکار
میشود هیژدهم **اصل** عن زرارة بن اعین عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن مسألة
فاجابنی ثم جاءه رجل فسأله عنها فاجابه بخلاف ما اجابنی ثم جاء آخر فاجابه بخلاف

ششم اصل: عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن رجل اختلف علیه رجلان من اهل دینه فی امر کلاهما یرویه احدهما یأمر
باخذه والآخر ینهاه عنه کیف یصنع قال یرجئه حتی یلقی من یخبره فی سعة حتی یلقاه ۰ شرح
الارجاء واپس انداختن کاری است و تاخیر کسی را خبر کردن بچیزی یعنی بسیار دانا کردن بآن یعنی روایت
است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم امام را از حال مردی که اختلاف کردند
برادر دو مرد از اهل دین او در کاری هر دو روایت می کنند آن کار را از امام یکی میگوید بکن این
کار را و دیگری منع میکند او را از آن کار چون کند آنمرد آیا بظن خود میتواند یکی را ترجیح داد امام گفت
واپس اندازد ترجیح را تا وقتی که ملاقات کند کسی را که دانا کند او را که کدام موافق واقع است پس
آن مرد در فراخی است و هر کدام که خواهد عمل میکند تا وقتی که رسد بآن کس مراد این است که ترجیح یکی
از آن دو بظن جائز نیست مخفی نماند که فراخی در صورتیست که آن دو روایت در باب عبادات باشد نه
در چیزی که تنازع در آن شده باشد مثل میراث و قرض چنانچه می آید در حدیث دوازدهم اصل: و فی
روایة اخری بایهما اخذت من باب التسلیم وسعک ۰ شرح و در روایتی دیگر که از صاحب الزمان علیه السلام
در جواب مثل این سوال چنین واقع شده که بهر کدام از آن دو روایت مختلف که عمل کنی از باب
قبول سخن امام مفترض الطاعة نه از باب ترجیح جائز است ترا و دغدغه اصلا ندارد و گذشت بیان
این در شرح خطبه بیست و یکم اصل: عن ابی عبد الله علیه السلام قال أرأیتک لو حدثتک بحدیث العام
ثم جئتنی من قابل فحدثتک بخلافه بایهما کنت تأخذ قال کنت آخذ بالاخیر فقال لی رحمک الله ۰ شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بمردی از شیعه چه میگوئی اگر گفته باشم ترا حدیثی
امسال بعد از آن آمده باشی نزد من در سال آینده پس گفته باشم ترا حدیثی منافی آن بکدام آن دو
حدیث عمل خواستی کرد آنمرد گفت که گفتم خواستم عمل کرد بحدیث آخرین پس امام گفت مرا رحمت کناد
ترا الله تعالی بیان این ظاهر میشود از آنچه گذشت در حدیث هفتم این باب و این مضمون می آید در
حدیث هفتم باب نود و هفتم کتاب الایمان والکفر که باب التقیه است بیست و دوم اصل: قلت لابی
عبد الله علیه السلام اذا جاء حدیث عن اولکم وحدیث عن آخرکم بایهما نأخذ فقال خذوا به حتی یبلغکم عن الحی فان
بلغکم عن الحی فخذوا بقوله قال ثم قال ابو عبد الله انا والله لا ندخلکم الا فیما یسعکم و فی حدیث آخر خذوا
بالاحدث ۰ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را وقتی که بیاید حدیثی از امام پیشین از شما مثل امام
زین العابدین و حدیثی دیگر مخالف آن از امام پسین از شما مثل امام محمد باقر بکدام آن دو عمل کنیم پس
امام گفت عمل کنید بآن مراد آنست که عمل کنید بحدیث امام پسین تا وقتی که رسد بشما حدیثی دیگر از امام زنده
مراد خودش است پس اگر رسد بشما حدیثی از امام زنده پس عمل بآن کنید راوی گفت که بعد از آن
امام جعفر صادق علیه السلام در بیان این جواب گفت که بدرستی که ما بخدا قسم که داخل نمیکنیم شما را

پس داوری نبرده مگر بسوی شیطان صفت وا اینکه حکم میکند آن شیطان صفت برای او هیچ چیز را از خصم خود
پس نگرفته مگر حرام هر چند که آن گرفته شده طلب حق ثابت در ذمت خود خصم باشد برای آنچه گرفته آن را بفتوی
و حکم شیطان صفت و بتحقیق امر کرده الله تعالی باینکه دروغ گو شمرند آن شیطان صفت را چه گفته الله تعالی

در سورهٔ نسا الم تر الی الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیک وما انزل من قبلک یریدون آیا نگاه
نکردی بسوی آنکه دعوی میکنند که گرویده اند بقرآنی که فرو فرستاده شده بسوی تو و بهر کتابی که فرو فرستاده
شده پیش از تو میخواهند که داوری برند بسوی شیطان صفت و حال آنکه بتحقیق در قرآن و هر کتاب الهی امر
کرده شده اند باینکه دروغ گو شمرند آن شیطان صفت را مراد آیت های است که در آنها نهی از پیروی ظن
است و بیان ارادهٔ ایشان گذشت در شرح حدیث دوازدهم باب اول در شرح و قال من حرفانت تا آخر
گفتم پس چون می باید کنند آن دو مرد گفت می باید که نظر کنند در معامله خود مردی را که چهار صفت
داشته باشد اول آنکه از عدول مومنین باشد و باین اشارت کرد که گفت من کان منکم دوم
آنکه روایت کرده باشد در آن قضیهٔ جزئیه امامان حق را و باین اشارت کرد که گفت ممن قد روی حدیثنا
دوم نه آنکه مراد این باشد که در هر مسئله که پیش آید در محکمات قرآن نباشد و بی مکابره اختلاف در آن
و در دلیل آن نبوده نقل حدیث کند و پیروی ظن نکند اصلا چنانچه گذشت در حدیث سیزدهم باب هفدهم
سوم آنکه نگر کرده باشد در معنیهای احادیث ما که در حلال و حرام است مراد این است که بداند این قضیه
که در آن نزاع است در تحت کدام حدیث داخل است چه اشتباه در آن بسیار میشود بسبب نگر کردن در
معنیهای احادیث و باین اشارت کرد که گفت و نظر فی حلالنا وحرامنا چهارم آنکه شناخته باشد حکمهای ما را یعنی که
داند آنچه روایت کرده در آن قضیهٔ جزئیه از روی تقیه نیست و باین اشارت کرد که گفت وعرف احکامنا پس باید که راضی
شوند باو که داور باشد میان ایشان چه بدرستی که من تحقیق گردانیدم او را بر شما فرمان فرما یعنی مقبول الروایة
در نقل فرمان ما در آن قضیهٔ جزئیه پس وقتی که فرمان فرموده بفرمان ما پس قبول نکردند از او آنکس که موافق مطلب او
نیست پس سبک شمرده فرمان الله تعالی را و بر ما رد گردانیده سخن ما را در حقیقت و بر آن مرد و بر گرداننده
بر ما بر گرداننده سخن است بر الله تعالی در حقیقت چه بر ما بر گرداننده سخن بر الله تعالی بالای مرتبهٔ شریک کردن است
کسی را با الله تعالی چه مشرک قبول دارد حکم الله تعالی را با دیگری و اینجا هیچ قبول ندارد و می آید در کتاب الایمان و الکفر
در حدیث دوم باب الکفر که کفر یعنی ترک امر الله از روی استکبار بدتر از شرک است و می تواند بود که مراد
این باشد که بر گرداننده سخن بر الله تعالی در مرتبهٔ شرک است اصل قلت فان کان کل واحد اختار رجلا من
اصحابنا فرضیا ان یکونا الناظرین فی حقهما واختلفا فیما حکما وکلاهما اختلفا فی حدیثکم قال الحکم ما حکم به اعدلهما وافقههما و
اصدقهما فی الحدیث واورعهما ولا یلتفت الی ما یحکم به الآخر شرح در اینجا بیان چهار روش ترجیح یکی
از دو حدیث صحیح مختلف است بر دیگری در جای نزاع بترتیب است یعنی گفتم اگر هر یک از آن دو مرد

نماز ظهر بر زید بالغ عاقل چون معلوم میشود از حکم الهی که بر هر عاقل بالغ نماز ظهر واجبست وامام عم برای
نیاز بیان و توضیح این گفت نیست کارها مگر بر سه قسم اول کاری که از گفتهای که معلوم اینکس شده از
الله تعالی یا رسول الله یا امام معلوم باشد که براستی است مثل اینکه نماز ظهر واجبست بر زید بالغ عاقل
پس پیروی آن باید کرد بر سبیل علیحده دیگار نیست دوم کاری که از آن گفتها معلوم باشد که بگمراهی است
مثل اینکه جائز است ترک نماز ظهر بر زید بالغ عاقل پس اجتناب از آن باید کرد بر سبیل علیحده دیگار نیست
سوم کاری که مشکل است و از گفتهای که باینکس رسیده معلوم نمیشود پس او را باید گذاشت و دانستن
آن را بسوی الله تعالی و رسولش صلی الله علیه و آله وسلم یعنی که علیحده ای باید بر سبیل از اهل الذکر چنانچه گذشت
در حدیث دهم باب سیزدهم بیان این آنکه گفت رسول الله صلعم کارها سه قسم است اول حلالی که معلوم
است که حلال است دوم حرامی که معلوم است که حرام است سوم شبهاکه میان حلال و حرام است یعنی نمیتوان
دانست که از کدام است پس باید ترک کردن تا برسد بشو حکم آن چه هر که ترک کند شبهاها را نجات می یابد
از حرامها و هر که عمل کند شبهاها را مرتکب میشود حرامها را و هلاک میشود از راهی که نمی داند چه کردن چیز نادانسته
داخل حرام هاست و باعث جهنم است اصل قلت کان الخبران عنکم مشهورین قد رویهما الثقات عنکم
قال ینظر فما وافق حکمه حکم الکتاب والسنة وخالف العامة فیوخذ به ویترک ما خالف حکمه حکم
الکتاب والسنة ووافق العامة قلت جعلت فداك ارایت ان کان الفقیهان عرفا حکمه من الکتاب
والسنة ووجدنا احد الخبرین موافقا للعامة والاخر مخالفا لها بای الخبرین یوخذ قال ما خالف
العامة ففیه الرشاد شرح اینجا بیان ترجیح پنجم شده والعزت بعین بی نقطه و نای بانقطه دنا
منع کردن کسی از کسی یعنی گفتم پس اگر باشد آن دو حدیث از شما برابر در شهرت و عدد راوی آنها کم
و زیاد نباشد در روایت تحقیق کرده باشند آن دو حدیث راویان اعتمادی که در چهار صفت که بیان شد برابرند
چه باید کرد گفت باید که نگاه کرده شود در آن معامله بحکمهای مخالفان ما پس آن حدیث که موافق میدارد حکمش
با حکم قرآن و سنت پیغمبر باین روش که مخالف باشد حکم آن با حکم مخالفان ما پس عمل کرده میشود بآن حدیث
و ترک کرده میشود عمل بحدیثی که مخالف باشد حکم آن با حکم قرآن و سنت پیغمبر باین روش که موافق باشد حکم آن با حکم
مخالفان ما مخفی نماند که مراد بموافقت قرآن و سنت پیغمبر غیر این نیست که مخالف حکم مخالفان باشد و مراد
بمخالفت قرآن و سنت نیز غیر این نیست که موافق حکم مخالفان باشد چه مخالفان هر حکمی که می کنند در مسائل
خلافی از روی پیروی ظن است و آن مخالفت قرآن و سنت پیغمبر است هر چند که موافق واقع باشد پس مراد
موافقت و مخالفت بواسطه است چه اگر مراد این باشد که حکم آن حدیث بی واسطه موافق یا مخالف مضمون
آیتی باشد این عبارت بیگانه این مبحث میشود چه هرگاه موافقت و مخالفت قرآن باینمعنی که در جائی معلوم شود بخبر واحد صحیح
که مخالف آن باشد عمل نمیتوان کرد اصلا خواه احادیث درین باب مخالفت هم باشند و خواه نه و این چهار و جه

بر عبث ابند و اہل سنت در حقیقت شیعہ دوازدہ امام اند و بس و حکایت در مدینہ مشرفہ در مجلس یاد دارم که یکی از علمای مخالفان بود بمقتضای مجلس سخنان ہموار میگفت تا آنکه خیال کرده ام که از شیعہ است گفت علمای این کتابی نوشتند بجاهای مکه و مدینه و در اینجا چند سوال کرده اند یکی آنکه شما تابع چهار مجتهد شده اید و زیاده بر آن را تجویز نمیکنید اگر درین باب حدیثی از حضرت رسول علیه السلام بشما رسیده بنویسید که راوی آن کیست و در کدام کتاب است و اگر بسر خود قرار داده اید بدعت است و دیگر آنکه در مسجد الحرام چهار محراب ساخته اید هر محرابی از تابعان مجتهدی دیگر میگوئید هر که را که محرابی از این چهار نیست از اهل اسلام اگر نیز درین باب حدیثی است بنویسید و الا بدعت است دیگر آنکه خود را از اهل سنت می نامید و دیگران را اهل بدعت اگر این نام برای شما از حضرت رسول صلعم نقل شده بنویسید که راوی آن کیست و در کدام کتاب است و الا دیگران شما را بنامهای دیگر می نامند گفتم چه جواب نوشتند گفت تغافل کردند این دردیست که دوا ندارد یعنی این باب بیان آنست که تابع سنت حضرت رسول صلعم کسی است که تابع محکمات کتاب الهی است که در آنها صریح شده نهی از اختلاف مجتهدان به پیروی ظن نه جمعی که تابع احادیث دروغ یا تابع متشابهات قرآن بی سوال اهل الذکر شده اند درین باب دوازده حدیث است

اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان علی کل حق حقیقة و علی کل صواب نورا فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه **شرح** الحق یکبار آمدنی و مراد اینجا ایمان است که باز خواست آن می شود در قیامت چنانچه ظاهر میشود از نقل مضمون این فقره در کتاب الایمان و الکفر در باب حقیقة الایمان و الیقین الحقیقة اصلی که بآن بازگشت شود مثل علم در لشکرگاه و مانند آن و مراد اینجا گواه یقینی است از اعمال صالحه الصواب کردار درست النور روشنی و مراد اینجا دلیل روشن است بر درستی کردار از محکمات قرآن یعنی گفت رسول الله صلعم چه درستی که بر هر ایمانی علامتی هست از اعمال صالحه و بر هر کرداری روشنی هست از محکمات قرآن پس آنچه از ایمانها و کردارها موافق محکمات الهی است خواه بی واسطه مثل وجوب زکوة و خواه بواسطه مثل وجوب عمل بخبر واحد صحیح در فتوی و قضا پیروی آن کنید و آنچه مخالف محکمات کتاب الهی است واگذارید آن را مراد این است که در محکمات قرآن نهی از اختلاف و پیروی ظن و امر بسوال اهل الذکر در مسائل ندانسته هست پس اگر دعوی ایمان و عمل صالح کنید چنین دعوی نامست و دعوی اهل سنت پیغمبر بودن و نقل احادیث برای اثبات دعوی خود و نشستن در منصب فتوی و قضا مبنی بر پیروی ظن و تجویز اختلاف نیست حق و صواب است و اگر نه باطل و خطا است

دوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن اختلاف الحدیث یرویه من نثق به و منهم من لا نثق به قال اذا ورد علیکم حدیث فوجدتم له شاهدا من کتاب الله او من قول رسول الله صلی الله علیه و آله و الا فالذی جاءکم به اولی به **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق ع را از اختلاف حدیثها که نقل میکنند اهل مذاهب مختلفه در امامت از حضرت رسول صلعم روایت میکنند حدیث مخالف ما جمعی که اعتماد بر ایشان داریم و جمعی از راویان آن حدیث کسی است که اعتماد براو نداریم آیا در صورتی که راویان اعتمادی مختلف نقل کنند احادیث امامت را چه باید کرد گفت رفتی

ادیعلی اصل رأیت فقیها فقال انما الفقیه الزاهد فی الدنیا الراغب فی الآخرة المتمسک بسنة النبی صلی الله علیه
وآله شرح روایت است از امام محمد باقر که پرسیده شد از مسئله در جواب گفت در آن مسئله او می گفت چنین گفت
آنمرد که پرسیده بود که بدرستی که دانایان مخالفان ما نمی گویند این را پس امام گفت ای بزه فرا آیکیانی که
تو میگوئی آیا دانا نیستند و تو ندیدی دانا در میان مخالفان ما هرگز چه بدرستی که دانائی که بکار آید نیست میان
دانایان کسی است که بی رغبت در دنیا باشد و رغبت در آخرت داشته باشد و دست زده باشد براه و روش
که پیغمبر صلعم از جانب الله تعالی آورده در محکمات قرآن که در آنها نهی از پیروی ظن و امر بسوال اهل الذکر در مسائل
ندانسته هست نه کسی که آنرا باطل کند و خود را اهل سنت نام کند **نهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه
وآله لا قول الا بعمل ولا قول ولا عمل الا بنیة ولا قول ولا عمل ولا نیة الا باصابة السنة **شرح** گفت رسول الله صلعم که مقبول
نیست گفتار مگر با کردار و مقبول نیست گفتار و کردار مگر با قصد رضای الله تعالی و مقبول نیست گفتار و کردار
بقصد رضای الله تعالی مگر با موافقت راه و روشی که پیغمبر از جانب الله تعالی آورده در محکمات قرآن که
آنها نهی از پیروی ظن و امر بسوال اهل الذکر هست **دهم اصل** عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال
قال ما من احد الا وله شرة وفترة فمن کانت فترته الی سنة فقد اهتدی ومن کانت فترته الی بدعة فقد غوی **شرح**
الشره بفتح شین با نقطه و فتح رای بی نقطه مخففه و هاء حرص دنیا و میتوان بود که بکسر شین و تشدید راء و تا باشد
بمعنی رغبت در عبادت چنانچه می آید در کتاب الایمان والکفر در باب چهل و چهارم که بعد از باب النیة است الفترة
بفتح فاء و سکون تاء دو نقطه در بالا و فتح رای بی نقطه و تاء ناشی بی رغبتی در دنیا و سستی یعنی روایت است
از جابر از امام محمد باقر که جابر گفت که امام گفت هیچ کسی نیست مگر آنکه گاهی حرص دنیا دارد مثل آنچه در اول
سن همه کس میدارند و گاهی سستی در طلب دنیا دارد مثل آنچه همه کس را در وقت ملاحظه بی اعتباری دنیا و مرگ عزیزان
می باشد پس هر که بوده باشد سستی او در طلب دنیا با موافقت راه و روشی که پیغمبر آورده از جانب الله تعالی در
محکمات قرآن که در آنها نهی از پیروی ظن و امر بسوال اهل الذکر هست در مسائلی که بی مکابره اختلاف در آن و
در دلیل آنها نشده پس راه بحق برده و نجات می یابد و هر که ترک حرص دنیا کرده با موافقت بدعتی که در زمان
رسول نبوده و بهم رسیده مثل ریاضت کشان که دعوی مکاشفه می کنند و خبر از غیب میدهند **یازدهم اصل**
عن ابی جعفر علیه السلام قال کل من تعدی السنة رد الی السنة **شرح** روایت است از امام محمد باقر که
گفت هر که در گذرد از راه و روشی که پیغمبر علیه السلام از جانب الله تعالی آورده در محکمات قرآن که در آنها
نهی از پیروی ظن و امر بسوال اهل الذکر هست در مسائلی که بی مکابره اختلاف در آنها و در دلیل آنها نشده برگردانیده
شود بسوی آن راه و روش مراد این است که واجب است بر هر که قدرت داشته باشد اینکه او را منع کند از آن
راه بدعت که پیش گرفته **دوازدهم اصل** قال امیر المؤمنین علیه السلام السنة سنتان سنة فی فریضة
الاخذ بها هدی وترکها ضلالة وسنة فی غیر فریضة الاخذ بها فضیلة وترکها الی غیر خطیئة **شرح**